

# نپین

همانگونه که بود

مترجم : مازیار



نویسنده : اناتوای اوناچارسکی

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان

# (لنین)

## همانگونه که بود

نویسنده: آناتولی لوناچارسکی

مترجم: ر. مازیار

«از پای تا سر، لنین يك انسان تازه بود.»  
«این همان ویژگی فوق‌العاده اوست»  
«و به او جاذبه توصیفناپذیری می‌بخشد»  
لوناچارسکی

انتشارات ابوریحان

۱۳۶۰

مجموعه‌ای است از مقالات،  
گزارش‌ها، سخنرانی‌ها و خاطرات  
آناتولی لوناچارسکی درباره  
ولادیمیر ایلیچ لنین.

«متن‌های این کتاب به وسیله لوناچارسکی  
جمع‌آوری و توسط «تیتف» مطالعه و مورد  
بررسی قرار گرفته است.»

---

خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان نبش مشتاق انتشارات ابوریحان تلفن ۶۶۲۰۸۴

(لنین) همانگونه که بود

نویسنده: آناتولی لونا چارسکی

مترجم: ر. مازیار

انتشارات: «نووستی». مسکو، ۱۹۸۰  
(بمناسبت یکصد و دهمین سالگرد تولد لنین)

چاپ اول اردیبهشت ۱۳۶۰

حق چاپ و نشر محفوظ است

بها: ۲۰۰ ریال

---

## فهرست

۵	«لونا چارسکی» استاد چهره‌پرداز سیاسی
۱۳	رزمنده‌ای به خاطر سعادت بشریت
۱۷	لنین
۴۱	درباره شخصیت لنین
۵۱	وضع ظاهری لنین
۵۳	حرکات لنین
۵۹	لنین، دانشمند و نویسنده سیاسی
۵۸	چند خاطره از لنین
۱۰۳	ملاقات با ولادیمیر ایلیچ در مهاجرت
۱۰۹	سرنگونی سلطنت استبدادی «خاطرات»
۱۱۳	ورود لنین
۱۱۷	سهولتی در شامگاهان
۱۲۳	خاطرات جبهه
۱۲۵	لنین در شورای کمیسرهاى خلق
۱۲۹	چگونه وزارت آموزش را اشغال کردیم
۱۳۳	بدرود
۱۴۷	رهنمودهای لنین و وظایف آموزش هنری
۱۵۴	لنین و جوانان
۱۶۵	گرامی‌ترین نام در علوم انسانی
۱۶۷	بمناسبت دویستمین سال فرهنگستان علوم
۱۷۱	لنین و هنر
۱۸۱	به مناسبت صدمین سال تئاتر «الکساندر نیسکی»
۱۸۳	فرهنگ در روسیه و غرب
۱۸۷	پس گفتار

## «لونا چارسکی» استاد چهره پرداز سیاسی

بیش از پنجاه سال پیش ، «آنا تولی لونا چارسکی» در يك سخنرانی که به لنین تخصیص داده شده بود درباره رفیق هم‌زمش‌چنین میگفت: «..... این مرد بقدری کارهای تحسین‌برانگیز انجام داده که مسلماً سالها سپری خواهد شد تا مطالعه ، تحقیق و تفسیر آنها به طرز شایسته و رضایت‌بخشی امکان‌پذیر گردد.»

در طی دهه‌های اخیر ، علاقه به شخصیت و عقیده لنین نه تنها کاهش پیدا نکرده بلکه رو به فزونی گذاشته است . شمار زیادی از آثار ادبی و عملی به او تخصیص یافته است . آثار و نوشته‌های لنین با تیراژ عظیمی به ۱۲۸ زبان انتشار یافته است . طبق مدارك رسمی «یونسکو» آثار لنین درجهان بیش از هراتر دیگر خواننده دارد . با این وصف ، هنوز تا امروز ، این شخصیت بزرگ و کارغول‌آسای او در همه جهات و جوانب نشان داده نشده است .

خاطرات معاصران و هم‌زمان لنین، خوانندگان را بخود میکشاند، کشتی که با گذشت زمان کاستی نمی‌پذیرد . همگان میخواهند در جریان اقدامات پر جسته و مسلم شخصیت این رهبر و انسان قرارگیرند و از مشخصات عصری که در آن زندگی میکرده آگاهی یابند . در این زمینه ، تا کنون بیش از ۱۵۰۰۰ اثر انتشار یافته است . میان این همه نوشته‌ها ، آنچه لوناچارسکی به رشته تحریر در آورده جالب‌تر است . «آنا تولی لوناچارسکی» (۱۹۳۳ - ۱۸۷۵) شخصیت سیاسی و

علمی، نویسنده چیره دست سیاسی حزب، هنرمند برجسته، سالمهای دراز همسراه «ولادیمیر ایلیچ» بوده، رنجهای مهاجرت های اجباری، شادیهای پیکارهای انقلابی، دشواریها و موفقیت های ساختار اولین کشور جهانی کارگران و دهقانان را چشیده است. نوشته های او از نیروی ایمان، عمق وجدان، شور و هیجان ادبی سر چشمه میگیرد.

میراث ادبی «لوناچارسکی» شامل قریب صد نوشته، مقاله، طرح و خاطرات در باره لنین میباشد. برخی از آنها چندین بار چاپ و منتشر شده و پاره ای نیز فقط توجه کارشناسان را بخود جلب کرده است.

مجموعه حاضر که به خواننده عرضه میگردد، شامل مباحثی است که با نوشته های دورانهای متفاوت ارتباط پیدا میکند و بیان و شرح نوعی زندگی و مبارزه و رهنمود کارگران سراسر جهان میباشد.

چه عاملی، جذابیت نوشته های «لوناچارسکی» را فراهم میکند؟ قبل از همه باید گفت که این آثار بدست کسی نوشته شده که لنین را از نزدیک می شناخته، سالمهای متمادی، یا بعد از انقلاب و هنگام ساختمان بنای عظیم کشور شوراهای با او در ارتباط بوده است. نویسنده، از وقایعی که در این کتاب سخن بمیان آورده، شناخت کتابی نداشته، بلکه همانگونه که خود میگفت، شناختها و آشنائی های او مدیون شواهد سمی و بصری بوده است. اینها مدارک گرانبهای میباشند و ارزش آنها تا آن حد بزرگ است که ما را قادر میسازند مختصات لنین را در پرتو این وقایع مورد داوری قرار دهیم.

«لوناچارسکی» از احساس قوی مسئولیت برخوردار بود و میتواند درباره زندگی و فعالیت های لنین داوری و با صحت و درستی آنرا نقل و بیان دارد. او چنین مینوشت: «یاد آوری يك لحظه از گفتگو با لنین» نه از لحاظ شخصی بلکه به منظور نشر آن، بسیار نگران کننده است. حافظه انسان آن اندازه قوی نیست، هر کلمه از گفتگو را که آنموقع چندان مورد توجه قرار نگرفته مانند کتیبه ای که روی سنگ حک میشود در خاطر بسپارد، بنابراین مراجعه به این کلمه که بوسیله شخص بزرگی ایراد شده، چنانچه مورد تحریف قرار گیرد بسیار وحشتناک خواهد بود.»

و با آنکه «لوناچارسکی»، یادداشتی تنظیم نکرده و خاطراتی ننوشته تا با مراجعه به آنها خاطره گفت و گوهایش با لنین را زنده کند

معادلك باسواس و دقت زایدالوصفی توانسته، مسائل اساسی، یعنی گرانبهارترین چیزهائی را که در جریان این مصاحبه‌ها دیده و یا شنیده نقل و بیان کند .

همانگونه که خودش میگوید ، «مانند يك عكاس ، با صراحت و وضوح توانسته تصاویر را روی صفحه حساس عکاسی ضبط کند . صحت این مدعا این است که دهها شاهد که «لوناچارسکی» نامی از آنها به‌میان آورده در بیوگرافی لنین که از طرف موسسه (مارکسیست - لنینیست) حزب کمونیست اتحاد شوروی چاپ و منتشر شده زندگی یافته‌اند .

روشهای تحقیقی که از طرف «لوناچارسکی» به‌کار گرفته میشوند دارای يك فایده مسلم و بدون تردید می باشند . وی تصویر اجتماعی و روان شناسانه لنین را با استفاده از يك سلسله تصاویر مربوط به شرح حال مردان مشهور سیاسی ، نویسندگان ، انقلابیون و هنرمندان همه دورانها و ملیتهای گوناگون ترسیم مینماید: «دنيس دیدرو» Denis Diderot ، «ژان ژاک روسو» Jean-Jaque Rousseau

« ا . هرزن» A. Herzen « ن . چرنیشفسکی » N. Tchernychevski ، «ل. تولستوی» L. Tolstio ... در همه این آثار . صحت و درستی روان‌شناسانه، زبان گویا و مجسم‌کننده، استدلال صحیح بخوبی دیده میشوند . «لوناچارسکی» در دنبال این کارهای تحقیقی ، دست به کار بیوگرافی نویسی زد. اما بعداً، بیکی از اصل‌های موردعلاقه‌اش سخت دل‌بستگی پیدا کرد: ارائه بیوگرافی‌ها در يك مایه وسیع تاریخی و اجتماعی ، تحلیل آثار مشاهیر در رابطه مستقیم بامقتضیات دورانی که در آن می‌زیسته‌اند .

این اصل ، در آثار «لوناچارسکی» به صورت کاملترین شکل در مورد لنین به مرحله اجرا در آمد . وی، شکل رهبری را به صورت پویا، در عمق مبارزات طبقاتی ، در ایجاد يك بخش نوین ، در بلوغ شرایط پیروزی انقلاب سوسیالیستی عرضه میکند .

همبستگی و ارتباط ناگسستنی لنین با روند انقلاب جهانی ، مراحل تغییر شکل يك سیاستمدار که «زائیده جنبش کارگری روس در يك چهره تاریخی با بعد جهانی» بود با يك شکل قانع‌کننده‌ای نشان داده شده است. انگیزه نوشته‌های متعدد «لوناچارسکی» چنین بود: «لنین محرك همه نهضت‌های انقلابی روس، اراده<sup>(۱)</sup> نیرومند يك پرولتاریای



بلوغ یافته روس ، مبارزهٔ عظیم کارگران و دهقانان سراسر جهان بوده است . نویسنده اعلام میدارد : ما مارکسیست‌ها بخوبی میدانیم که شخصیت تاریخ را ایجاد نمیکند، بلکه این تاریخ است که شخصیت را به وجود می‌آورد . اما کدام تاریخ ؟ از یکسو با بیست و پنجسال رشد حزب پرولتاریا در شرایط سیاسی استثنائی ، با کلیه حلقه‌های زنجیر گسترش انقلاب روس و از سوی دیگر با همهٔ فعالیت پرولتاریای غرب که در مارکسیسم تشریح شده است . تنها ، اوج بلوغ طبقهٔ پیشاهنگ کارگر روس بود که ارتقاء و تعالی عده‌ای از رهبران برجسته و از جمله تعدادی از بزرگترین نوایغ را امکان پذیر ساخته است .»

شایستگی بی‌چون و چرای «لوناچارسکی» در نوشتن بیوگرافی ، در فهم و دریافت درست و انتقال ویژگیهای آنها به نحو بارز و کیفیت‌های خاص شان به شخص مورد نظر نهفته است . وی توانسته است پاره‌ای از جهات فعالیت و شخصیت لنین را که معاصران او به اندازه کافی موفق به روشن کردن آنها نشده‌اند اعلام دارد . آنچه که «لوناچارسکی» را متمایز میکند ، هوش و فراستی است که او در زمینهٔ پیچیده و بفرنج روانشناسی رهبری، زندگی داخلی او، «عملیات ویژه برجسته» او که فقط به لنین تعلق دارند و از اهمیت اجتماعی عظیم کمتری برخوردار نیستند به کار میگیرد.

یکی از این اعمال برجسته ، فقدان هرگونه «شیفتگی» در لنین میباشد ، او یک کمونیست تمام عیار بوده است . در یکی از آثار «لو-ناچارسکی» که در بارهٔ لنین نوشته شده و در سال ۱۹۱۹ انتشار یافته چنین میخوانیم: «فکر میکنم که لنین هرگز در فکر خویش نیست، هرگز در آئینه تاریخ خود را نمی‌نگرد ، او در این فکر نیست که آیندگان در بارهٔ او چه خواهند گفت ، بطور ساده آنچه که بایستی انجام دهد انجام میدهد .»

فقدان هرگونه شیفتگی در لنین به این مفهوم بود که نامبرده در عین اطلاع و شناخت از نیروی فکری و اخلاقی خویش ، مردی بود ساده ، فروتن و طبیعی و هرگز خود را مورد ستایش قرار نمیداد . هیچگاه شایستگی‌های تاریخی استثنائی خود را نمی‌ستود . با وجود اینکه مقام مهمی در اداره کشور داشت، باوجود قدرت عظیمی که در حزب دارا بود ، هیچوقت تفوق شخصی یا موقعیت خویش را به رخ

دیگران نمیکشید ، روابط خود را بدون هیچگونه تفرعن با دیگران بر قرار میساخت .

براساس گفته «لوناچارسکی» نیمی از خصیصهٔ لنین در ارادهٔ آهنین او نهفته بود ، این استعداد را داشت که همهٔ تلاشهای اساسی را در خود متمرکز سازد . «ارادهٔ لنین در سازمان بندی کلیه فعالیت‌های حزب کمونیست نقش محرکی داشت؛ بدون اینکه حتی يك لحظه خود را از اکثریت حزب جدا سازد ، لنین به معنای واقعی کلمه ، نیروی محرک و فعالی برای حزب بود.»

«لوناچارسکی» میان سایر خصوصیات لنین ، هوش وسیع ، قدرت فکری فوق‌العاده ، شناخت علوم و معارف و نیروی اندیشه تئوریک او را درپیشاپیش سایر خصوصیات قرار میدهد. نویسنده اظهار میدارد این خصوصیات اجازه داده که لنین نه تنها در نتیجه گیریهای علت و معلولی مسائل ، در اندیشه بیک نقطه نظر انتقادی، در رعایت نظرات علمی ، در بکار گیری مجموعهٔ شناختههای اجتماعی ، علمی و فنی که بعد از مارکس و انگلس بدست بشریت جمع آوری شده اقدام کند بلکه آنها را با کشفیات ارزنده و جاودانی، با جواب گفتن به داغ‌ترین پرسش‌های مبارزه انقلابی با واقع‌بینی و آینده نگری غنا بخشیده و به «رهبری» تبدیل شود که تاریخ در جستجوی او بود.

«لوناچارسکی» بر این عقیده بود که خوش بینی انقلابی لنین ، او را از لحاظ اجتماعی ، بمنزلهٔ يك رهبر و يك راهنما مشخص میکنند. درسالهای مشقت‌بار که محصول واکنش‌های سیاسی بود، در سالهای زندگی سرشار بود .

در روزهای بسیار سخت انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ، هنگامی که آخرین پیکارها در اطراف کاخ زمستانی ، دژ جهان کهنه ، جریان داشت ، موقعی که هوسها و جاه‌طلبی‌ها افسار گسیخته بودند لنین ظاهر بسیار آرام و حداکثر تسلط و تمرکز برخوردار بود، درخاطرات «سمولنی (۱) در شب بزرگ» چنین میخوانیم: «ولادیمیر ایلیچ»، خود را مانند ماهی در آب حس میکرد؛ خوشحال بود، بدون وقفه کار میکرد، در يك گوشه نشسته فرمانهای خود را که حالا میدانیم روزی می‌بایستی

---

۱- موسه تعلیم و ترتیب در شهر «سن پترزبورگ» که از سال ۱۷۶۴ به دختران اشراف تخصیص یافته بود؛ این موسه هنگام انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ستاد عملیاتی لنین بود و رهبر انقلاب از آنجا قیام مردم را هدایت میکرد. بعدها اینجا مقر حکومت شوروی گردید.

صفحات درخشان تاریخ قرن را تشکیل دهند ، تدوین مینمود (۲)  
این ویژگیهای قابل ملاحظه ، نفوذ قاطع و مساعدی بر رفقای  
مبارزه انقلابی داشت و ایمان پیروزی آنها را در راهی که زندگیشان  
را وقف آن کرده بودند تقویت مینمود .  
خاطرات معاصران ، آکنده از فعالیت سیاسی لنین است و زندگی  
خصوصی و شخصی این مرد بزرگ در آن جای کوچکی دارد .  
« نادر داکنستان تی نونا کروپسکایا . »

### Nadejda Konstantinovna Kroupskaia

همسر لنین چنین میگوید: لنین تقریباً باهیچکس رابطه خصوصی  
نداشت: روابطش ساده و دوستانه بود.

با اینهمه همسرش توضیح میدهد که : « ایللیچ » همواره عنایت  
خاصی نسبت به « لوناچارسکی » داشت، هنر و قریحه « آناتولی واسیلویچ »  
جاذبه و تأثیر خاصی روی او میگذاشت .

« لوناچارسکی » یکی از نادرترین افرادی بود که اجازه داشت در  
قلمرو احساسات شخصی لنین وارد شود. او این کار را به مثابه یک  
سعادت عظیم، مانند بهترین لحظات زندگی خود محسوب میداشت، در این  
برخوردها، « ولادیمیر ایللیچ » صمیمی تر از حد متعارف رفتار میکرد: با این  
توجه آنچه که نزد لنین رنگ صمیمیت و خصوصیت داشت، دارای  
ارزش بزرگ انسانی بود ، « لوناچارسکی » میکوشید در خاطرات خویش  
آنها را حفظ و به خوانندگان عرضه کند .

« لوناچارسکی » بارها اعلام داشت که وضع و موقع سیاسی و اعمال  
و رفتار لنین، از عینیت های مبارزه انقلابی ناشی میشد. لنین رفیقی  
بزرگ، دقیق و رؤف بود، ولی وقتی که پای مصالح مردم به میان می آمد  
به آدمی مصالحه ناپذیر تبدیل میشد .

همانگونه که « لوناچارسکی » به طرز با شکوهی نشان داده، با آنکه  
لنین شیفته تغییرات انقلابی جهان بوده معذالك نه تعصب داشت و نه  
خشك و جزمی بود و به مسائل علت و معلول اكتفا نمیکرد .  
« لوناچارسکی » که در کنار یک روح عمیق و یک اراده غیر قابل  
انعطافی قرار داشت، میدانست که لنین به زندگی عشق میورزد. این  
عشقی است بسیار بزرگ : اشخاصی که در این مدار قرار میگیرند، نه  
فقط رهبری سیاسی او را می پذیرند بلکه شیفته و فریفته او میشوند .

۲- منظور نخستین فرامین دولت شوروی است؛ فرمان صلح، فرمان مربوط به اراضی.

فرقی نمیکند که این اشخاص چه و که باشند : آدمهای بزرگ یا مردم کوچک، آدمهای احساساتی مانند «ماکزیم گورکی» یا دهاتیهای سده لوح و بی تجربه ای که از اعماق «پنزا» Penza (۱) برخاسته باشند .  
 لنین، خواه در مقام رهبری و خواه در لباس مردم عادی، قادر بود رشته‌های پیوستگی خود را از توده‌ها بگسلد. گفت‌وگوهایش با کارگران و دهقانان که دست اندر کار ساختن جهان تازه‌ای بودند و مناسبات بشری نوینی به وجود می‌آوردند، به لنین یاری میداد تا تجارب عملی آنها را با آزمون‌های خویش در آمیزد و نبض کشور پهناور را احساس کند . زیستن و کارکردن برای خاطر دیگران، چنین بود قانون زندگی لنین . اتفاقی نیست که «لوناچارسکی» برای توصیف رشته پاره نشدنی لنین با کارگران مینوشت که «ولادیمیر ایلینچ» مردی بود با اصالت، دهقانی، با مشرب روشنفکران، با مکتب کارگران .

\*\*\*

این کتاب به مناسبت یکصد و دهمین سالگرد تولد لنین که میلیونها مردم در سراسر جهان آنرا جشن خواهند گرفت انتشار می‌یابد. این نشان احترام و سپاسگذاری عمیق نسبت به مردی خواهد بود که همه وقایع انقلابی جهان قرن بیستم ، کلیه حوادثی که در آغاز يك دوره جدید تاریخ بشریت به وجود آمد بانام پرافتخارش بستگی پیدا میکنند. هـنـو زامروز هستند اشخاصی در سنین مختلف ، با اعتقادات سیاسی گوناگون ، با تجربیات متفاوت که میخواهند پاسخ پیچیده‌ترین پرسش‌های خود را که بر اثر توسعه اجتماعی کنونی پدیدار شده‌اند در اندیشه‌های لنین باز یابند .

امروز ما در میراث او ، و گاهی با نگرانی ، رهنمودها و اندرزهای او را برای مبارزه و ساختار اجتماعی خویش می‌جوئیم. اینها کلماتی است که «لوناچارسکی» نیم قرن پیش آنها را بر زبان آورده است . این سخنان تا چه حد میتواند مساله روز باشد !

عمق ، درخشش ، درستی روانکاوانه آثار «لوناچارسکی» بما اجازه میدهند که این دوران فراموش ناشدنی را بهتر شناخته و قرابت فکری خود را با لنین بهتر درک کنیم .

این امکان هست که شخصیت خلق شده وسیله «لوناچارسکی» تا حدی ذهنیت خود را حفظ کند ، اما این امر بطور مسلم ، زائیده

\* نزدیک مسکو با ۲۵۴ هزار نفر جمعیت.

احساسات شخصی همزمان و معاصران لنین میباشد که برای ما بسیار  
گرامی بود و به سیمای انسانی این رهبر بزرگ آب و زنگ خاصی  
می بخشد .

(تیتوف)

«افکار مارکسیستی ، تاکتیک»  
«مارکسیستی، خصلت مارکسیستی»  
«وجود دارند ولنین این خصلت»  
«مارکسیستی راداشت. وما هرکدام»  
«بایستی از او تقلید کنیم.»  
(لوناچارسکی)

## (رزمنده‌ای به خاطر سعادت بشریت (۱))

بسیاری چیزها دربارهٔ لنین گفته و نوشته شده است دشوار است که انسان در کنار این رهبر نباشد و عظمت او را حس نکند . اما اگر از کسی که نداند لنین را چگونه پیش خود مجسم کند ، در باره اش سؤال شود خواهد گفت، لنین يك ماتریالیست، يك متفکر پراتیک ، يك انسان غیر ذهن‌گرا میباشد که همهٔ حملات و ترفندهائی را که رقیب علیه او طرح ریزی میکند، بطور کامل و دقیق ضبط و بلافاصله دفع میکند ، که این مرد دارای نیروی عظیمی است و باواقع گرائی آن را بکار می‌بندد .

بنا براین اگر کسی به لنین نزدیک باشد ، همان هوائی را که لنین استنشاق میکند تنفس کند و در همان محیطی که لنین زندگی میکند زندگی کرده باشد خواهد گفت که دنیا بندرت ایدآلیستی همچون او را دیده است .

«ولادیمیر ایلیچ» هیچگاه از ایدآلش ، از ایمانش ، از عشق بی - پایانش سخن نمیگوید و دوست ندارد دیگران نیز در این باره صحبت کنند. از نظر او این امر واضح است . پس لنین به چه چیز اشتیاق و تمایل دارد ؟ به افتخارات یا به قدرت ؟ میدانیم که چنین نیست . او هرگز به خویش نمی‌اندیشد . لنین يك فرد معمولی و يك رهبر است. او در شمار آن ایدآلیستهای جنت مکان نیست که دردنیای رویاهای شیرین خود فرورفته باشند یا در جستجوی آن باشد که خود را با يك

آینده ایدالی که با واقعیت‌های امروزی مغایرت دارد انطباق دهد .  
نه ، «ولادیمیر ایلیچ» نیک میدانند که هدف یک چیز است و تلاش بمنظور  
نیل بدان چیزی دیگر . او بخوبی دریافته است که به قلمرو صلح ،  
برادری و سعادت جز با یک مبارزه بی‌امان علیه نیروهائی که راه  
را سد میکنند دست نمیتوان یافت . در آنجا ، کوچکترین فکر ایدالیسم  
راه ندارد ، یک روحیه فوق‌العاده خونسرد و آرام لازم است تا بتواند  
به قلمرو مخفی‌ترین و زنده‌ترین گوشه‌های این واقعیت نفوذ کرده و  
خود را از هرگونه توهم و پندار بدور نگهدارد .

هنگامی که من فرصت آن را می‌یافتم که روحیات لنین را مورد  
دقت قرار دهم ، ازجوی که در اطراف او وجود داشت ، تعجب و حیرت  
زده میشدم . هر نوع خصوصیت از این محیط رخت بر بسته بود . و  
این بدان معنا نبود که لنین طبیعت انسان را با تمام جزئیات آن در  
نیافته باشد ، اما ، دروهله اول ، نزداو ، ایدال و شناخت استوار و اراده  
انعطاف ناپذیر برای کارکرد در جهت تحقق بخشیدن به این ایدال  
تجلی پیدا میکرد . اقدامات اساسی او در یک روانکاوی پرولتاریائی  
در یک فعالیت منطقی ، در یک کار انجام شده با حداقل صرف نیرو ،  
در یک عمل اصولی برای رسیدن بههدف که قلب و روح آدمی خواستار  
آن است خلاصه میشد . این یک بستگی عمیق لنین با پرولتاریا و حزب  
کمونیست میباشد ، زیرا حزب کمونیست به مشابه حلقه زنجیراست  
که پرولتاریا را با تمام ابعادش به رهبر انقلاب جهانی متصل مینمود .  
و هر یک از ما ، حتی کوچکترین مان ، با زندگی‌ای سروکار داریم  
که لنین آن را به سرحد کمال رسانده و همه‌مان از هوائی تنفس  
می‌کنیم که لنین استنشاق مینماید .

ما حق آن را داریم که بگوئیم : زنده باد رهبرما ، اما باز باید  
بگوئیم : زنده باد پرولتاریا که شایستگی آن را داشته چنین رهبری  
را به وجود بیاورد !

فقط پرولتاریا می‌توانست چنین کاری را انجام دهد ، زیرا همه  
کارهائی که به جوهر و ذات پرولتاریا مربوط و به نیروی سازنده او  
متکی است ، محرك مبارزه خونین او برای نیل به آرمانها میباشد ، همه  
این عملیات به کاملترین شکل در این چهره نیرومند تجلی پیدا کرده  
است . وجود یک چنین رهبر ، برای جنبش و توده‌هائی که تحت رهبری

او قرار دارند، سعادت بزرگی محسوب میشود .

---

توضیح : برای نخستین بار ، این مقاله و با همین عنوان در  
روزنامه «گودوک» Goudok انتشار یافته و تا کنون تجدید  
چاپ نشده است



## (لنین)

### (۱)

رفقا ما می‌خواهیم بطور اجمال ، جایی را که لنین در تاریخ کشورمان روسیه احراز کرده و بطور کلی مقامش را در تاریخ برایتان توضیح دهم ، و من برای رسیدن به این منظور ، شما را در جریان چند خاطره شخصی که از او دارم قرار خواهم داد ، درست تر بگویم ، خواهم کوشید تا ضمن طرح يك كروکی ، نیرخ زنده «ولادیمیر ایلیچ» را برای شما نمایان سازم، اینکار بمن محول شده است.

پدر بزرگ «ولادیمیر ایلیچ» دهقانی بود که در حاجی طرخان به کشت و زرع می‌پرداخت\*. پدرش يك دهقان روشنفکر برخاسته از میان خلق بود که به زندگی روستائیان عشق می‌ورزید و از اعتماد و علاقه شاگردان خود بر خوردار بود. در پایان زندگی ، مقام شاخصی در امر آموزش و تعلیم احراز کرد ولی هیچگاه تسلیم و اسیر کارهای اداری و تشریفاتی نگردید. او يك آموزگار فداکار برای مردم بود ، به انقلابیون زمان خویش عشق می‌ورزید ، فرزندان را با روحیه انقلابی ببار آورد پسرا شدش «الکساندر اولیانف» Alexandre Oulianov آدمی بود بسیار سرشناس ، اشخاصی که در زمان تحصیل با او آشنائی

---

\* اسناد پرونده‌های انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم حاکی از آن است که پدر لنین «اولیانوف» در حاجی طرخان رعیت بی‌چیزی بود، پدر بزرگ لنین نیز دهقانی بود وابسته بزمین «سرف».

داشتند ، تاکید می‌کنند که نبوغ او کمتر از «ولادیمیر ایلیچ» نبود. «ایلیچ» هنوز کوچک بود که «الکساندر» به جنبش انقلابی پیوست و به عضویت سازمان «نارودنیا ولیا» Narodnia Volia \* یعنی «اراده خلق» درآمد و در توطئه‌ای که هدف آن قتل تزار بود شرکت داشت. اما توطئه آشکار گردید «الکساندر اولیانف» محکوم به اعدام شد چند روز پس از اعدام او، «الکساندر مندلیف\*\*» یکی از دانشمندان برجسته روس، در یکی از سخنرانیها با تأسف فراوان از او چنین یاد کرد ... این قبیل مسائل لعنتی اجتماعی، اینگونه شور و هیجان که به اعتقاد من برای انقلاب بیموده است چه استعدادهای درخشانی را با خود بدیار نیستی میکشاند !!

اما «الکساندر اولیانف» بیموده فدا نشد، او نه تنها به عنوان يك عضو شجاع و فداکار سازمان «اراده خلق» میراثی از خود گذاشتگی و قهرمانی بجای گذاشت بلکه در قلب و روح «ولادیمیر» جوان که سرشار از يك کینه انقلابی بود و برای خاطر خلق تحت ستم و مشاهده بی عدالتی ها در جامعه شدیداً رنج می‌کشید، شعله تازه‌ای برافروخت: «ولادیمیر- ایلیچ» سوگند یاد کرد که همه زندگیش را وقف توده مردم و مبارزه علیه «رومانف» ها و همدستان آنها کند.

با این ترتیب ، «ولادیمیر ایلیچ» از طریق پدر و برادر با انقلاب گذشته یعنی «اراده خلق» پیوند داشت : همه فکر و روحش صرف یافتن راهی میشد که بشریت رنج دیده را یاری دهد . «ولادیمیر ایلیچ» با تمام روح و فکر خود ، همه رنجهای زمین را پذیرا شد، با اشتیاق فراوان، با منطقی‌ترین و مؤثرترین وجه، خویشتن را وقف پایان بخشیدن به این رنجها و مرارتها کرد . در جستجوی وسیله‌ای بر آمد که با قاطعیت او را به هدف برساند .

---

\* «نارودنیا ولیا» به معنای «اراده خلق» يك سازمان انقلابی بود که در آغاز سال ۱۸۸۰ به وجود آمد. هدف این سازمان مبارزه با سلطنت «ستبد تزاری بود». گردانندگان کمیته اجرائی این سازمان از انقلابیون حرفه‌ای بودند و «الکساندر اولیانف» میکوشید در برنامه این سازمان بعضی از تره‌های مارکسیستی را بگنجاند.

\*\* دیمتری ایوانویچ مندلیف (۱۹۰۷ - ۱۸۳۴) یکی از شیمی‌دانهای معروف روسیه و جهان و تدوین‌کننده جدول مشهور عناصر شیمیایی بود و در زندگی اجتماعی شخصیت ممتازی داشت.

در آنجا بود که لنین خود را در مقابل يك برخورد مضاعف میدید. دكترین «كارل ماركس» ودكترین توسعه و رشد پرولتاریای روسیه . دكترین ماركس روشن می‌ساخت که سرمایه چگونه پیدا میشود، رشد می‌کند و می‌میرد و لنین همانگونه که ستاره شناس، ستارگان دور دست را مطالعه و موجودیت آنها را ثابت میکند، پیش بینی مینمود که پرولتاریای بوجود آمده از سرمایه، با دست آن مجهز و سرانجام بر سرمایه پیروز میشود.

این دكترین که از رویای سوسیالیستی، علمی به وجود آورد، در آن موقع از طرف بهترین متفکرین روسیه که «گئورگی پلخانوف»\* G.Plekhanov را باید از مشهورترین آنها شمرد مورد توجه قرار گرفت. در مطبوعات روسی که در خارج چاپ میشد، «پلخانوف» این فکر که مارکسیسم در روسیه میتواند مورد عمل قرار گیرد را توسعه داد. این يك کار بزرگ بود.

\*\* «پوپولیسیت»ها یعنی خلق‌گرایان که نسل بعدی «اراده خلق» بودند و تغییر فکر و ماهیت داده بودند، در دنبال انقلابات بزرگ و با خودداری از شرکت در مبارزه قطعی و مسلیم، از لحاظ کمیت نقصان پیدا کرده و عبارت‌پردازیها و جملات پرطمطراق را جانشین شور و هیجان انقلابی نموده بودند، فقط در حرف، نه در عمل خود را دوستان خلق می‌نامیدند آنان تحت تأثیر افکار اندیشمندان ورزمنندگان سالهای خیزش نهضت «چرنیشفسکی» و «ژولیا بوف» قرار داشته و تأیید میکردند که روسیه راه جداگانه‌ای را دنبال میکند که سرمایه‌داری نمیتواند در آنجا رشد و توسعه یابد، زیرا بازارهای داخلی روسیه بی‌رونق بوده و بازارهای خارجی را نمیتواند فتح کند، که پرولتاریا همواره بصورت يك اقلیت ناچیزی خواهد ماند،

---

\* گئورگی والانینویچ پلخانوف (۱۸۵۶ - ۱۹۱۸) یکی از شخصیت‌های مهم جنبش کارگری بود. او یکی از سوسیالیستهای بزرگ روس، یکی از انترناسیونالیست‌های معروف مبلغ مارکسیسم و دانشمندی برجسته بود.

\*\* پوپولیسیت نهضتی بود که هدفش مبارزه علیه تراریسم بود و بر توده مردم اتکاء داشت.

\*\*\* نیکلای گاوریلوویچ چرنیشفسکی (۱۸۸۹ - ۱۸۲۸) دموکرات انقلابی و متفکر

بزرگ روس بود که زندگی خود را وقف مبارزه با استبداد و رژیم برده‌داری نمود. لنین درباره او میگفت: او این استعداد را داشت که همه وقایع سیاسی دوران ختویش را جهت ببخشد.

در نتیجه مانند گذشته باید چشم امید خود را به دهات و اجتماعات دهقانی دوخت. بنا بر این، نه اجتماعات دهقانی و نه طبقه روشنفکر روسیه *Intelligentsia* آن قدرت را نداشتند که روسیه را از تبلیغات مسموم یا تروریسم، از شیوه‌های مبتذل بیرون بکشند. این دکتربین هیچکس را ارضاء نمی‌کرد. هنگامی که «ولادیمیر ایلیچ» قدم به صحنه فعالیت گذاشت، طبقه روشنفکر روسیه، دسته‌جمعی از انقلاب‌کناره می‌گرفتند و حتی نسبت به آن نظر نامساعدی ابراز می‌داشتند.

دوره‌ای بود که دکتربین «تولستوی» و افکار خورده بورژوازی که می‌خواست با «چیزهای کوچک» در پیشرفت‌های فرهنگی مشارکت داشته و همه‌چیز را به این منجلا بکشاند، رواج فراوان داشت. روح بدبینی حکمفرما بود. آنچه که در بین سالهای ۱۸۶۰-۱۸۷۰ موجودیت و حیات داشت، نابود شده بود. در سالهای ۱۸۸۰ محیط زندگی تیره و یأس‌آلود بود.

میشد درك كرد كه نسل جوان آنموقع، (دانش‌آموزان و دانشجویان) وقتی شنید که جز «پوپولیسیم» یعنی خلق‌گرایی راه‌های دیگر انقلابی وجود دارد، چگونه گوش‌های خود را تیز کرد. «ولادیمیر ایلیچ» با صمیمیت و اشتیاق وافر، به سوی بزرگترین سیمای نسل جوان روی آورد. بلافاصله به مطالعه گزارش‌های «پلخانوف» و آثار «مارکس و انگلس» و تحقیقات آمار اساسی پرداخت. نخستین اثر قانونی «پلخانوف» درباره گسترش مفهوم «مونیستی»\* تاریخ و کتاب شورانگیز «پیترو سترووه» *Pitro Strouvé* راجع به سرمایه‌داری در روسیه، هنوز انتشار نیافته بود که لنین برای اولین بار اثر مهمی با عنوان «دوستان خلق کیانند»<sup>(۱)</sup> را به چاپ رسانید.

بهترین بخش طبقه روشنفکر روسیه  
که متعلق به زحمتکشانشان باشند به  
اردوی کارگران می‌پیوندند: در دوران  
چرنیشفسکی به سوی طبقه دهقان و  
به طرف پرولتاریا در زمان لنین.  
سامگین

\* روش فلسفی که عقیده دارد موجودات از يك عنصرند که گاهی مادی است (مونیسیم ماتریالیسم) و گاهی هم (مونیسیم و روح) است. (مونیسیم و اسپریتوآلیسم).

این اثر که بصورت يك جزوه انتقادی بود، پوپولیست‌ها «خلق-گرایان» و نظریاتشان را که کمپنه و از اعتبار افتاده بود بباد انتقاد گرفته بود، مطالب این اثر درخشان، روشن و قانع‌کننده و علمی بود و مدلل میساخت که طبقه کارگر حتماً بایستی اداره جنبش انقلاب را بدست گیرد. از این زمان به بعد، این مرد جوان، این دانشجوی نابغه پیش‌بینی میکرد که طبقه دهقان بدون پرولتاریا موفق به انقلاب نخواهد شد، زیرا نیاز به کارگر دارد، و طبقه کارگر تنها خواهد توانست این انقلاب را انجام دهد مگر اینکه پیشاهنگ طبقه دهقان باشد و بمنافع آنها و کارگران وفادار بماند. در این اتحاد طبیعی میان يك طبقه که راهنماست و طبقه دیگر که اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل میدهد، «ولادیمیر ایلیچ» شرط حتمی و مسلم و بی‌چون و چرای پیروزی را آشکارا مشاهده میکرد.

مسئله این جزوه نمیتوانست بطور قانونی و آشکار چاپ و انتشار یابد. اما حالا، ما که آن را میخوانیم (بسیاری از ما، حتی مارکسیست‌های قدیمی نیز برای اولین بار آن را مطالعه می‌کنیم، زیرا این جزوه پنهان نگه‌داشته شده بود، من خود نیز آنرا بعد از انقلاب خواندم.) همگی از صراحت نقطه نظرهایی که در آن درج شده به حیرت می‌افتیم و اهمیت و ضرورت وجود «ولادیمیر ایلیچ» را در انقلاب روسیه درمی‌یابیم.

اندکی بعد، کتاب دیگری با نام مستعار «تولین» Toulain بوسیله لنین انتشار یافت که در آن از کتاب مارکسیستی «پیترو سترووه» سخت انتقاد میشد زیرا در این کتاب، درباره سیر تحول و ستایش از سرمایه، نوعی مارکسیسم دروغی، آشتی‌ناپذیر، خنثی، عاری از انرژی انقلابی، مطالبی به میان آمده بود.<sup>۲</sup> «ولادیمیر ایلیچ»، شخص «پیترو سترووه» را اطلاعاتی در نوعی فساد و تباهی خورده بورژوازی میدانست که روشنفکران دورافتاده از خلق، برای نیل به مقاصد خود از کارگران استفاده کرده و چهره‌شان را در زیر این نقاب می‌پوشاندند، شاید هدفشان انجام يك کودتای لیبرال در يك چهارچوب کاملاً بورژوازی خلاصه میشد. وی در مقاله خود که بنام مستعار «تولین» امضاء شده بود، ضمن حمله به «پیترو سترووه»، رفورمیسم و منشویسم را مورد انتقاد قرار میداد.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، «ولادیمیر ایلیچ» يك روستازاده با مشرب روشنفکرانه بود. او با کارگران نیز تمیید یافته بود. احساسی که او در این محافل برمی‌انگیخت فراموش‌ناشدنی بود. فکرش پرولتاریا را

مجنوب میکرد. یکبار که به ملاقات او میرفتند، برای همه زندگی به مبارزه انقلابی می پرداختند.

به علت داشتن افکار انقلابی، از دانشگاه «غازان» اخراج شد. در شهر پتروگراد بازداشت و به سیبری تبعید گردید. هنگام تبعید کتابی نوشت بنام (گسترش سرمایه داری در روسیه)<sup>۳</sup> که آشکارا انتشار یافت؛ در این کتاب افکار نادرست «پوپولیست»ها (خلق گرایان) که رشد سرمایه داری را در روسیه غیرممکن میدانستند محکوم شده بود. این اثری بود اساسی و مهم که لنین از ارقام و آمار استفاده کرده بود، به طوریکه در کلیه محافل انقلابی، نویسنده آن به عنوان یک آمارشناس در امور اقتصادی روسیه شناخته شد.

«ولادیمیر ایلیچ» از محل تبعید فرار و به خارج رفت.<sup>۴</sup> اولین اندیشه اش این بود که به «پلخانوف» بپیوندد و افکار پراکنده مارکسیستی را جمع آوری و دست به کار انتشار یک روزنامه بزند. نام این روزنامه را «ایسکرا» Iskra (جرقه) گذاشت و سخنان یک دکابریست\* رادر سرلوحه آن نوشت که گفته بود: «از جرقه است که شعله برمی خیزد» و از این جرقه ای که «ولادیمیر ایلیچ» از سویس به روسیه میفرستاد چنان شعله ای برخاست که در چهارگوشه دنیا دیده شد، شعله ای که نظیر آن تا آنموقع بوجود نیامده بود.

«ولادیمیر ایلیچ» جزء یکی از رهبران اصلی طبقه کارگر و بخشی از طبقه روشنفکر بود که در حزب سوسیال دموکرات مجتمع شده بودند درآمد. بزودی دو جریان مهم در این حزب پدیدار شد: یک جریان که میخواست با استفاده از کارگران، یک انقلاب بورژوازی برپا نماید و جریان دیگر که درصدد برپا کردن یک انقلاب سوسیالیستی بود و به امکان آن باور داشت. مشاجرات قلمی آنان بدینصورت بود: جناح خورده بورژوازی مشتاق انقلاب بورژوازی بود، بی آنکه از آن آگاهی داشته

---

\* دکابریست ها، اشراف انقلابی روس بودند که میخواستند یک حکومت مشروطه در روسیه بوجود بیاورند. ۷۰ درصد سرواژ و استبداد تزاری مبارزه میکردند. آنان در دسامبر سال ۱۸۲۵ قیام کردند و این قیام سختی سرکوب شد و بهمین دلیل آنها را دکابریست میگویند (دسامبر را در زبان روسی دکابر میگویند)

باشد، طرفداران این فکر جناح چپ را تشکیل میدادند و با طبقه کارگر و نیروی سازنده آن لاس میزدند؛ این جناح تأکید میکرد که روسیه هنوز پایه مرحله بلوغ نگذاشته و از لحاظ اقتصادی کشوری است عقب مانده، از آنجا که تا آن موقع در هیچ کجای دنیا، انقلاب سوسیالیستی بوجود نیامده، چگونه امکان داشت در روسیه چنین انقلابی پا بگیرد؛ این فکر جدی نیست. جناح دیگر که کاملاً کارگری بود میگفت: روسیه دارای بار انرژی فوق العاده‌ای است، وضع دهقانی روسیه ایجاب میکند که یک انقلاب ارضی صورت گیرد؛ اگر طبقه کارگر بتواند با طبقه دهقان متحد شود، اگر کارگران بتوانند زمین مالکان بزرگ را بین دهقانان تقسیم کنند و از پشتیبانی آنان اطمینان حاصل نمایند آنگاه طبقه کارگر آنچنان نیرومند خواهد شد که نه تنها انقلاب دموکراتیک را به پایان خواهد برد بلکه موفق خواهد شد همه مواضع انقلابی سوسیالیسم را اشغال نموده و تحقق آن را جزء هدفهای اولیه خود قرار دهد.

سازش ناپذیری این دو جناح چنین بود: یا بایستی از لیبرال‌ها حمایت کرد و نقش دوم را ایفا نمود و متعاقباً به عنوان مخالف، سندلیهای سمت چپ پارلمان را بنا به روش اتریشی یا درست‌تر بگوئیم روش آلمانی اشغال کرد یا اینکه بورژوازی را سرکوب و بدهقانان تکیه کرد و انقلاب را تا جائیکه امکان داشت گسترش و توسعه داد و به‌جمله‌ایان تفهیم کرد که راه سوسیالیسم آغاز شده است. در این نقطه بود که منشویکها و بلشویکها راهشان از هم جدا میشد. «ولادیمیر ایلیچ» در رأس جناح بلشویکها قرار گرفت، این بار نه به‌عنوان یکی از رهبران، بلکه در مقام رئیس و رهبر بی‌چون و چرای آن.

با برخورداری از بزرگترین قدرت که در عین حال محبوب جناح انقلابی بود، از این‌پس، اهمیت «ولادیمیر ایلیچ» با تاریخ روسیه و نقش رهبری بلشویسم روسیه بستگی پیدا میکند.

در سایه تلاشهای فراوان بلشویکها و لنین، انقلاب روسیه بیک انقلاب بزرگ تبدیل شد، بسیار مهمتر از انقلاب کبیر فرانسه، انقلابی که از لحاظ معنا و مفهوم برتر از همه انقلابهای گذشته بود، انقلابی که توانست همه بازماندگان فئودال، همه بازماندگان رژیم بوروکراسی ارباب‌رعیتی را از بین برده و کشور را در جهت کمونیسم سوق دهد.

انقلاب پرولتاریائی اکتبر این امر  
را در روسیه امکان پذیر ساخت تا  
پرولتاریا که در يك صنعت متمرکز  
به کار مشغول بود از حمایت دهقانان  
که بر اثر بی عدالتی به انقلاب کشانده  
میشدند برخوردار گردد. این انقلاب،  
موجودیت حزب کمونیست روسیه را  
که در بوته تاریخ گذاخته شده بود  
ممکن الوقوع گردانید.  
(خصلت انقلاب اکتبر)

روسیه در پرتو انقلاب، در حد جهانی قرار گرفت. روسیه نخستین  
انقلاب سوسیالیستی را به انجام رسانید و از غرب دعوت کرد که چنین  
کند. آخرین انقلاب دموکراتیک اروپا بوسیله روسیه صورت گرفت؛  
شرق نیز به انجام این کار دعوت شد. بایکی کردن این دو انقلاب، روسیه  
این حق را بدست آورد که انقلاب بزرگ خلقهای مستعمره غیراروپائی  
را که بر ضد اسارت و انقیاد برخاسته بودند به انقلاب عظیم اروپائی و  
آمریکائی که در کار تغییر سرنوشت بشریت از سرمایه داری به کمونیسم  
میباشند پیوند دهد. همه این رویدادهای باشکوه، نقش «ولادیمیر ایلیچ»  
را که در تاریخ جهان ایفا شده مشخص مینماید.



## (۲)

ما، مارکسیست هستیم و همگی خود را به این اسم می‌نامیم، زیرا در وجود کارل مارکس شخصیت بزرگی می‌یابیم که قانون جنبش تاریخ جهانی را تدوین کرد، وجود او در بیان مبارزه پرولتاریائی و رویدادهای دنیائی، در یک شخصیت بشری تجسم پیدا کرده است. کارل مارکس، تمایلات آزادمنشانه بشریت را به صورت یک تئوری درست درآورده است، وی مبارزه برای آزادی را بطور علمی توجیه کرده است، او با هزاران شاهد مثال، راه چگونگی پیشرفت را نشان داده است، بهمین جهت ما او را مرد بزرگ تاریخ جهان میدانیم.

«ما مارکسیست‌ها میدانیم که شخصیت، تاریخ را نمی‌سازد بلکه تاریخ شخصیت را بوجود می‌آورد. «ولادیمیر ایلیچ» ساخته شده تاریخ است. اما کدام تاریخ!! از یکسو با بهره‌گیری از بیست و پنج سال رشد حزب زحمتکشان در شرایط سیاسی استثنائی و گسترش زنجیری انقلابهای روسیه و از سوی دیگر با استفاده از همه فعالیت‌های پرولتاریای غرب که در مارکسیسم توضیح داده شده است. تنها اوج آزمودگی طبقه کارگر پیشرو روسیه، اعتلاء تعدادی از رهبران برجسته و نوابغ بزرگ را باعث شده است. (خصلت انقلاب اکتبر)

امروز، چهره دیگری، چهره بزرگ «ولادیمیر ایلیچ» در کنار این نابغه بزرگ قرار داد. «ولادیمیر ایلیچ» دکترین مارکس را به مرحله اجرا درآورد. مارکسیستها و سوسیال دموکراتهای غرب چکاری انجام دادند؟ قبل از ۱۹۱۴ سوگند یاد کردند از هرگونه حمایت از میلیتاریسم بورژوازی خودداری کنند و با بایکوت کردن کارگران هرگونه اقدام که خلقها را به سود بورژوازی بجنگ بکشاند پاسخ مناسبی بدهند، هرکدام از آنان در کشورشان، کارگران را مانند گوشت دم توپ وادارد کردند زیر پرچم میهن پرستی دروغین از منافع سرمایه داران دفاع نمایند و این يك نقض عهد شرم آور و وحشتناکی بود. تنها چند فریاد اعتراض شنیده شد، فریاد مردانی که از اطاعت از موج میهن پرستی افراطی (شوونیسم) که حتی کارگران را نیز در خود فرومیبرد سر باز زدند، تنها معدودی از انسانها به آرمان بشریت و سوسیالیسم وفادار ماندند که در میان آنها بایستی لنین را در شمار اولین اعتراض کنندگان نام برد. در کنفرانس های سوسیال دموکرات «زیمر والد» Zimmerwald\* و «کین تال» Kienthal\*\* و روزنامه های دست چپی آن زمان این اعتراضات اعلام شد: ما نه طرفدار انگلستان و متحدانش هستیم و نه هواخواه آلمان و همدستانش. ما نیروی بزرگ جهانی و دشمن همه امپریالیستها، بهر شکل و بهر کیفیت میباشیم. و در بطن این نیروی جهانی کار، من چنین عقیده دارم که لنین بلافاصله از همه طرف، به عنوان يك رهبر بلامنازع شناخته شد.

تا آن موقع، لنین را به عنوان رئیس نیمی از ضعیف ترین جنبش روسیه، که خود نیز بسیار ضعیف بود می شناختند. اما از آن پس، دنیا در او به چشم يك حصار محکم و استوار، يك رهبر، يك سازمان دهنده حقیقی انترناسیونالیسم نگریست. دستهای زیادی به سوی او دراز شد. همه آنهایی که به نیروی کارگری معتقد بودند، در وجود لنین يك

\* کنفرانس «زیمروالد» يك کنفرانس بین المللی سوسیالیست بود که در ۱۹۱۵ در «زیمروالد» سویس برقرار شد. موضوع اصلی که در این کنفرانس مطرح شد، مساله مبارزه پرولتاریای جهان علیه امپریالیسم و جنگ بود و کنفرانس در این زمینه اعلامیه ای انتشار داد.

\*\* این کنفرانس در «کین تال» سویس در سال ۱۹۱۶ برپا شد و دستور جلسه عبارت بود از پایان بخشیدن به جنگ اول جهانی.

قهرمان بزرگ رزمنده را مشاهده کردند.

لنین نه فقط به رزمندگان انقلابی علیه امپریالیسم توصیه کرد که در مملکت خویش علیه دولت حاکم مبارزه کنند، بلکه نمونه این نبرد را نیز در روسیه مشاهده کنند. لنین، علیه تزاریسم و حکومت بورژوا، بطور خستگی ناپذیری می‌جنگید. با این ترتیب، همه احزاب کارگری اروپا، نمونه‌ای از تاکتیک درست را دریافت داشتند.

لنین حوصله فراوانی داشت. هرگز در قبال پیام‌هایی که ما به غرب می‌فرستادیم و جز بازتاب کوچکی دریافت نمیداشتیم، کلمه‌ای بر زبان نمی‌آورد. ما انتظار داشتیم انقلاب روسیه که تصمیم گرفته بود به نفوذ و قدرت بانکداران، اربابان و مالکان بزرگ پایان بخشد و در آغوش يك سلسله انقلابهای جدید فوری در کشورهای آماده‌تر از ما، به منظور پیروزی کمونیسم جای گیرد. شش سال سپری میشود. این انقلابها آزمودگی و بلوغ پیدا نمی‌کنند، عملیات آنها پیگیری میشوند، سرنگونی دولتها آرام آرام تحقق پیدا میکند؛ مثلاً در آلمان، بطور وضوح مشخص میشود و انقلاب دق‌الباب میکند. (۱) دنیا عوض میشود و جلو‌دیدگان ما بدو بخش تقسیم میشود. یکطرف فاشیسم که پشت نقاب فرهنگ و دموکراسی، به سوی دیکتاتوری بورژوازی حرکت میکند، از سوی دیگر، کمونیسم با آرمانهای واضح و مشخص عرضه میشود.

لنین راهنمایی است در مقیاس جهانی، زیرا شخصیتی است برجسته و یکی از اصولی‌ترین محرك سرنگونی استبداد، همانگونه که تاریخ آنرا مشخص ساخته است.

رفقا، اکنون میخواهم تصویر کوچکی از شخصیت لنین را برای شما رسم کنم.

نخستین چیزی از او که در شخص تأثیر میگذاشت، هوش و بینش فراوان او بود. جای بسی خوشحالی بود که آدم در شورای کمیسرهای خلق شرکت کند و لنین را به بیند که باکمال دقت، به موضوعی که مطرح شده میاندیشد، آنرا مورد مطالعه و سنجش قرار میدهد و سپس از آن نتیجه گیری مینماید و با این نتیجه گیری همه گفتگوها و مشاجرات پایان می یابند: اگر او از عده ای پشتیبانی میکرد، اگر بین نظرات بعضی ها یا برخی دیگر، بطور غیرمنتظره ای وساطت مینمود، این عمل با چنان دلایل و مدارکی همراه بود که هیچکس نمیتوانست آن را رد کند، مسائلی که در آن موقع مطرح میشد به سرنوشت کشور ارتباط پیدا میکرد، حل آنها مستلزم تلاش فوق العاده ای بود. این الزام، در نزد لنین چندان مرئی نبود. اما معنای آن این نبود که لنین آنرا سرسری گرفته، موضوع را جدی و اساسی تلقی نکرده است. هرگز. هرگز. او ذوق و سلیقه خود را اعمال نمی نمود: وقتی از چیزی اطلاع نداشت، پرسشهای زیادی مطرح میکرد و مدارک لازم را جمع آوری مینمود، مسئولیت وسیع خود را که برشانه هایش سنگینی میکرد احساس میکرد. و این امر مانع از آن نمیشد که ما احساس خوشحالی نکنیم و بالذات فراوان از آنچه که بما ارتباط پیدا میکرد، بطور گریزناپذیری نفوذ و تسلط او را نپذیریم. باز میگویم که این قدرت فکری او بود که گذشته از خصوصیات ویژه سرشت او، این کشش بسیار بزرگ را بدون تلاشهای مرئی و ظاهری، بدون آثار خارجی خستگی، بدون تحلیل قوا یا ناامیدی امکان پذیر میساخت. قلب لنین بیان کننده عشق عمیقی بود؛ این عشق او به نیکی، در مفهوم عام و معمولی آن خلاصه نمیشد.

وقتی او از حقیقت، از اخلاق جاویدان بشری، از نیکی سخن میگفت، و این وضع خیلی بندرت اتفاق می افتاد، احساس میشد تا چه اندازه این حس در او محکم و استوار بود، این حس او را گرم میکرد و به او نیرو می بخشید، او را مانند فولاد سخت و محکم میساخت. اگر نسبت به چیزی نفرت پیدا میکرد - او از دشمنان سیاسی نفرت داشت، دشمن خصوصی نداشت، طبقات مورد نفرت او بودند نه اشخاص - اگر ابراز تنفر میکرد، بنام عشق بود، بنام عشقی که حال را و یا مناسبات کنونی را مورد تجاوز قرار میداد.

«مارکسیسم می آموزد که بدون يك شور و شوق بزرگ، کار بزرگ انجام پذیر نخواهد بود؛ که دورانهای بزرگ بطور گریز ناپذیری این شور و شوق را به وجود می آورند. در يك مقیاس وسیع، این شور و شوق مخصوص «ولادیمیر ایلیچ» بود. او مردی بود با عشقی سوزان، با کینه ای غیر قابل انعطاف که با هیجان و صف ناپذیری مشتاق حقیقت زندگی و آینده درخشان بود و تنها هدفش با رعایت همه جهات، این بود که بشریت را به آن نزدیک سازد.»

(لنین و جوانان، مقاله روزنامه

کمسومولسکایا - پراودا - ۲۱

ژانویه ۱۹۲۶)

و این امر بدان معنا نبود که لنین آدمی خشک و متعصب و فقط به روابط علت و معلول پای بند باشد.

روزی خواهد رسید که نزدیکان «ولادیمیر ایلیچ» خواهند گفت که این مرد در مناسبات شخصی خود چگونه بوده است. من، در حال حاضر، نمیخواهم به این موضوع پردازم، فقط بعضی از خطوط سیمای درخشان او را ترسیم خواهم کرد. باید به شما بگویم که مجسم کردن

رفیقی که تا آن حد آکنده از دلسوزی و در عین حال سرشار از جوانمردی و فداکاری باشد ممکن نیست؛ و این خاصیت را فقط در مورد همکاران بسیار نزدیکش به خرج نمیداد بلکه نسبت به همه اعضاء حزب و ساده تر بگویم نسبت به همه اشخاصی که بدفتر کارش وارد میشدند اعمال میکرد.

لنین از صحبت با يك دهقان «موژيك» ناحیه «تور» Tver یا «ریازان» Riazan بقدری کسب اطلاع میکرد که ما از مطالعه ده جلد کتاب هم نمی آموختیم، هر کس که از نزد او بیرون می آمد، لبخند سعادت بر روی لبهایش دیده میشد. این اشخاص به دیدار ما هم می آمدند، بی آنکه این ملاقات، خصوصیتی بهمراه داشته باشد، شاید ملاقات ما برای آنها اندکی با کارمندان رژیم پیشین تفاوت داشت. اما هنگامی که از نزد «ولادیمیر ایلیچ» خارج میشدند، يك حالت دگرگون شده ای می یافتند، و چنین می گفتند: «ما، با مرد بزرگی ملاقات داشتیم، مردی بسیار ساده! او سؤالات زیادی از ما کرد و همه چیز را برایمان شرح داد؛ و اگر «ولادیمیر ایلیچ» میتواند، بدون تردید کاری میکرد که در دنیای کارگران و دهقانان مستحیل شود. از هر فرصتی و از هر لحظه فراغتی برای تحقق این آرزو استفاده میکرد. اغلب میگفت: در فلان ساعت بایستی فلان کار یا بهمان کار را انجام دهم، اما بعد از آن، در فلان فاصله زمانی، بایستی نمایندگان دهقانان حکومت «سیمبرسک» Simbersque سیبری یا ترکستان را بپذیرم. برای دیدار آنها، مسلماً بیش از پانزده دقیقه وقت نداشت، اما گاهی یکساعت یا یکساعت و نیم با آنها میگذراند. بعد از این ملاقاتها، با کمی شرمساری میگفت: «معذرت میخواهم، دیر کردم، این دیدار برایم بسیار جالب بود.»

میدانست که هر اشتباه خطرناک بود و امکان داشت فجایعی بوجود آورد و هنگام اتخاذ تصمیم، بسیار جدی میشد. اما باز یقین داشت که سرانجام، دشمنان ما منکوب خواهند شد، و همین فکر به او اعنما: تزلزل ناپذیری تلقین میکرد و لبخند مکارانه ای بر لبانش نقش می بست. میدانست که تاریخاً زهمه مکاران، مکارتر است، تاریخ بر همه دشمنان چیره خواهد شد، تاریخ به سود ما گام برمیدارد، ما فرزند عزیز و محرم اسرار تاریخ هستیم، «لنین» با تمام قلبش به ندای تاریخ پاسخ میداد و میدانست که تاریخ از او چه میخواهد و بکجا میرود.

رفقا، سیمای لنین در تاریخ روسیه بسیار تابناک است. او توانسته است از روسیه، پیشرفته ترین و نزدیکترین جمهوری به کمونیسم

بسازد. او ما را از حقارت بردگی قرون آزاد ساخت، او روسیه را در  
رأس همه خلقهای دنیا قرار داد.

او پیش از هرکس دیگر به ملیتها، اقلیتها که پیوندهای  
ناگسستی با کارگران و دهقانان داشتند، آزادی بخشید، قدرت شوروی  
را به وجود آورد؛ و باز این اوست که مشخص ساخت به نسبتی که روحیه  
و فکر ضدانقلابی به خاموشی میگراید، بهمان نسبت بایستی حقوق  
شوروی را بدون استثناء به همه مردم اعطا کرد، بایستی قدرت شوروی  
را عاملی در مشارکت همه جهانیان، حتی عقبماندهترین دهقانان برای  
فعالیت در يك کشور واقعی و زنده دانست.

هنگامی که ما از عظمت لنین در تاریخ روسیه و در تاریخ جهان  
سخن بمیان می آوریم، نمیتوانیم در محدوده های نقش شخصیت، آموزش  
مارکسیستی را بدست فراموشی بسپاریم.

«اگر پرولتاریا نبود، نه فقط  
پرولتاریا بلکه انقلاب دهقانی و  
روشنفکری گذشته وجود نمیداشت،  
لنین چه وضعی داشت، يك لنین بدون  
حزب، حزبی که لنین را در دامان خود  
پرورش داد و او را به عظمت رسانید،  
يك لنین بدون پرولتاریای جهانی  
و بدون مارکسیسم، چه کیفیتی پیدا  
میکرد، با شباهتی ناچیز به لنین  
واقعی، شباهتی که يك لیوان آب  
دریا به خود دریا.»

(مقدمه کتاب «م. بکر»

بنام «لنین در ادبیات»)

لنین با همه حرکت انقلابی روسیه، با اراده نیرومند يك پرولتاریای  
روسیه که در طریق پختگی و آزمودگی قدم بر میداشت، آشنا بود. لنین  
زائیده وقایع جهان کنونی است. لنین، انعکاس محصول و تجسم مبارزه  
بزرگ کارگران و دهقانان سراسر عالم بود. ما، وارد عصر بزرگی  
شده ایم و بهمین دلیل است که ما کتاب زندگی مردان بزرگ را که

لنین در صف اول آن قرار دارد ورق میزنیم.

با اینهمه، میخواهم بلافاصله اضافه کنم که لنین با وجود عظمت تاریخی، مردی بود که عظمت تاریخی او با بسیاری از جذبه‌های شخصیش هماهنگی داشت؛ همه جهات اخلاقی و روشنفکرانه او به طرز استثنائی باهم انسجام داشتند؛ او بزرگ‌مردی بود آزاد، فداکار نسبت به هدف‌ها، بسیار مهربان، بسیار پاک و منزله درافکار خویش، بسیار تحسین‌برانگیز در کمترین حرکات خود، بطوری که اینک ما در کنار مقبره او ایستاده و مغزمان از خاطرات او سرشار است از خود می‌پرسیم آیا این مرد با اینهمه محسنات، عیبهای کوچکی هم داشت، لذا در حافظه خویش جست و جو می‌کنیم تا نشانه‌ای از خودستائی، شاید اثری از خودبینی، علامتی از رضایت‌شخصی، درقبال انجام وظایفش دریابیم. چیزی بیادمان نمی‌آید، هرگز، هیچ کجا....!

میگویند سراغ این قبیل «اشخاص بی‌عیب و کاملاً مثبت» را بایستی در داستانها گرفت. ولی لنین یک شخصیت مثبت در زندگی بود. مردی با قلب طلا، انگار وجودش را در طلای خالص قلمزده باشند، بدون هیچگونه حاشیه‌پردازی. از خود می‌پرسیم آیا واقعاً او اولین سوسیالیست بود... او نه تنها در اقدامات درخشانش، نخستین سوسیالیست به شمار می‌آمد بلکه اولین نمونه چیزی بود که انسان میتواند بدان برسد. فقدان او نه تنها فقدان یک راهنماست، بلکه فقدان یک موجود بی‌نظیر با آنهمه عاطفه و جاذبه میباشد؛ ما پنجاه‌ساله‌ها، که همه‌رنگ آدم دیده‌ایم، نمیدانیم آیا سعادت آن را خواهیم داشت با شخصی نظیر او برخورد نمائیم.

رفقا، با اطمینان می‌گویم، لنین حقیقی زنده است. آثارش، سنت‌هایش، فکرش برای ما بیادگار مانده است. آیا مردانی از این قبیل می‌میرند؟ بهیچوجه، لنین اکنون بیش از همیشه زنده است؛ این موضوع مورد انتقاد قرار نمی‌گیرد، انتقادکنندگان به نحوی خود را با او مقایسه می‌کنند، ما اینجا در کنار مقبره‌اش احساس می‌کنیم که این حرف کاملاً بی‌معنی است. هدیه بزرگی بما اعطا شده است: یک ناخدای محبوب، غیرقابل سرزنش و شکست‌ناپذیر. و امروز در مراسم بزرگداشت و تجلیل او احساس می‌نمائیم که لنین بدون تردید، نیرومندتر از هر زمانی است که حیات داشت.

و با اینهمه، هر یک از ما خود را یتیم احساس می‌کنیم. ما در روی



زمین تنهامانندیم، همه‌مان، هر که هستیم: کوچک، متوسط، بزرگ و یا خیلی بزرگ، همه از یک قماش عادی دوران خویش هستیم... يك وجب کوتاهتر یا يك وجب بلندتر... مطمئناً، ما همه‌مان خواهیم‌رزמיד و راهی را که لنین نشان داده خواهیم‌پیمود. اما، این بزرگ‌مرد با آنهمه فداکاری که بنظر میرسید می‌خواهد هرگونه قید و بند را کنار بگذارد و درحقیقت برای اولین بار کار بزرگی انجام دهد، مردی که نمونه‌انسان واقعی بود، دیگر در میان ما نیست. ما در محیط خویش، در دنیای معمولی خود زیست می‌کنیم.

هنگام بن‌خاك سپردن مارکس، دوستش «انگلس» چنین اظهار داشت: بشریت يك سرش را از دست داده‌است. ما نیز چنین احساسی داریم: روشنائی کاهش یافته، بنظر میرسد که آفتاب دارد غروب میکند. این مشعل فروزان که ما را در بهتر دیدن چیزهای بزرگ و کوچک یاری میداد، دیگر در دست ما نیست.

بشریت عظیم است؛ اکنون ما وارد يك دوره بحران و سازندگی شده‌ایم، يك موهبت بزرگ و تمام‌نشدنی در اختیار ماست. از این پس، از درون آن، انسانهایی بپا خواهند‌خاست و در دوره دیگری، به صورت انسانهای‌ناشناس ولی خردمند در يك نقطه، در يك دهکده دوردست زندگی خواهند‌کرد و خواهند‌توانست گردونه کشور را بگردانند و ما انتظارشان را خواهیم‌کشید. و ماها به نسبت نیروهای خویش در پست خود و با اطلاع از عظمت زمان، کار خواهیم‌کرد، در جهتی که تاریخ سراسر دنیا و نبوغ «ولادیمیر ایلیچ» برای ما روشن ساخته است.

رفقا، پدیده بزرگی همچون لنین نمیتواند تعریف خود را در میان هنر خلاق جهان پیدا کند؛ چه اهمیتی دارد اگر تابلوهای نقاشی در موزه‌ها، آهنگهای موسیقی، پرسناژهای نمایشنامه‌های تئاتر در مورد لنین بطور باید و شاید چهره او را مجسم نکنند؛ اما این موضوع را در نظر بگیرید که ما بر اثر مساعی لنین بيك حد و مقام شامخی رسیده‌ایم. اخیراً ما به اطراف خویش مینگریستیم و از خود می‌پرسیدیم: «نوابغ کجا هستند؟ دلاوری و شهامت کجاست؟ بزرگواری کجاست؟ ما آن را دیدیم؛ مردی با خطوط سیمای درشت و درخشان... ما همان هوایی را که او استنشاق کرده استنشاق کردیم؛ ما توانستیم او را در اوج فعالیت تاریخی‌اش، در زندگانی‌روزانه‌اش مشاهده کنیم. او به‌مثابه کانونی،

تمام شمعهای این نور و حرارت را که امواجشان امروزه در قهرمانی کارگران، دهقانان و سربازان ارتش سرخ متجلی است، در يك نقطه متمرکز میساخت.

ما داریم بيك دوره قهرمانی وارد میشویم، و لنین جوهر و چکیده آن، با کانون فروزاننش، با احساس متمرکز یافته اش باید الهام بخش ما باشد و ما که در اینجا جمع شده ایم وظیفه داریم در خلق هنری این دوران از او سرمشق بگیریم. آه! چه خوب بود هنر ما در آینده شایستگی مردی را که همواره پیشاپیش ما حرکت میکرد داشته باشد. اگر چنین میشد، کار ما بزرگ و فوق العاده میشد.

و این تنها در مورد هنر خلاقیت صدق نمیکرد بلکه تمام جهات و جوانب زندگی را در بر میگرفت. هیچکس نمیتواند همسنگ لنین باشد ولی هر کدام از ما باید در این جهت تلاش کند و هر يك از ما باید تمام مساعی خود را بکار برد تا خود را از لحاظ اندیشه، کار، زندگی و مبارزه به عظمت لنین برساند.

## (توضیحات لازم درباره فصل لنین)

در ۲۷ ژانویه ۱۹۲۴، اتحادیه کارگران هنرهای زیبای روسیه،  
اعضاء خویش را برای گرامیداشت خاطره لنین فراخواند. در این اجتماع  
«لوناچارسکی» در سوک این رهبر بزرگ نطقی ایراد کرد. من آن  
از طرف «مؤسسه انتشارات کراسنایانو» در سال ۱۹۲۴ چاپ و نیز در  
اولین شماره مجله «مطبوعات و انقلاب» در همان سال انتشار یافت. در  
مجموعه حاضر، مقاله ما، تحت همین عنوان به چاپ رسیده است.

۱- کتاب لنین بنام «دوستان خلق کیانند» و «چگونه علیه سوسیال  
دموکراتها مبارزه می کنند.» شامل يك انتقاد شدید و عمیق از مواضع  
تئوریک، برنامه سیاسی و تاکتیکی «پوپولیست» های لیبرال میباشد که  
در سال ۱۸۹۴ نوشته شد. این کتاب شامل سه مقاله است. مقاله اول در  
ژوئن ۱۸۹۴ در پترزبورگ بطور مخفی انتشار یافت. دومین مقاله در  
ماه اوت و اوایل سپتامبر در مسکو منتشر شد. چاپ دومین مقاله ناتمام  
ماند. در سپتامبر سال ۱۸۹۴، اولین چاپ سومین مقاله نیز بصورت مخفی  
انتشار پیدا کرد. چاپهای اولین و سومین مقاله در اوایل سال ۱۹۲۳  
از آرشیوهای سوسیال دموکرات و همان وقت در کتابخانه عمومی  
«ساکتی کو - شجدرین» لنین گراد پیدا شد. در همان سال، کتاب مزبور  
از مجلد اول آثار لنین که مقدمات چاپ آن داشت فراهم میشد، استخراج  
و انتشار یافت.

در سال ۱۹۳۶، انستیتو «مارکسیسم-لنینیسم»، نمونه دیگری از  
آن را که در سال ۱۸۹۴ به چاپ رسیده بود دریافت داشت. در این نمونه،  
با خط لنین که بدون شك در خارج از کشور مقدمات چاپ آن داشت  
فراهم میشد، اصلاحاتی به عمل آمده بود.  
آثار کامل لنین شامل نمونه چاپی است که در سال ۱۹۳۶ کشف  
شده بود و تا امروز دومین مقاله از کتاب مزبور پیدا نشده است.

۲- مربوط است به اثر لنین؛ محتوای اقتصادی پوپولیسم و انتقادی که «م. استرووه» در کتابش بنام (نفوذ مارکسیسم بر ادبیات بورژوازی) از آن مینماید. درباره کتاب «م. استرووه» بنام «یادداشت‌های انتقادی درباره رشد اقتصادی روسیه، سن پترزبورگ - ۱۸۹۴» میتوان گفت اثری است که در پایان سال ۱۸۹۴ - آغاز سال ۱۸۹۵ نوشته شده است.

۳- در سال ۱۸۹۶، هنگامی که لنین در زندان بسر می‌برد، کتاب «رشد سرمایه‌داری در روسیه» را شروع به نوشتن کرد و آن را به سال ۱۸۹۹، زمانی که در دهکده «شوشنسکویه» Chouchenskoïe در حال تبعید بود پایان داد. کتاب مزبور در مارس ۱۸۹۹ با نام مستعار «ولادیمیر ایلین» انتشار یافت. در این کتاب، لنین بطور مشخص، بی‌اعتباری و عدم ثبات مفاهیم پوپولیستی و بورژوازی لیبرال را نشان داد و دکتترین اقتصادی مارکس بر مبنای شرایط تاریخی مشخص روسیه را در برابر آن قرارداد؛ بطور دقیق و کامل، قوانین، ویژه‌گیها و تناقضات سرمایه‌داری را مشخص ساخت، پیدایش نیروی طبقاتی را در کشور ارائه و نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک قریب‌الوقوع بورژوازی روسیه را آشکار کرد.

در کتاب «رشد سرمایه‌داری در روسیه»، لنین نخستین کسی بود که در ادبیات مارکسیستی، شرایط دهقانی در سرمایه‌داری را مورد مطالعه قرار داد و اندیشه اتحاد بین طبقه دهقان و طبقه کارگر را بطور علمی بنیانگذاری کرد. این کتاب لنین، شکست ایدئولوژی پوپولیسم را به بهترین وجه فراهم ساخت.

۴- تبعید لنین در ۲۹ ژانویه (۱۰ فوریه) ۱۹۰۰ پایان میرسید. در آن روزها لنین دهکده «شوشنسکویه» را همراه همسرش ترک کرد. لنین با اجازه مقامات دولتی در تاریخ ۱۶ (۲۹) ژوئیه ۱۹۰۰ به خارج سفر کرد.

۵- «ایسکرا» اولین روزنامه مخفی روسیه توسط لنین در سال ۱۹۰۰ منتشر شد. نخستین شماره آن در دسامبر سال ۱۹۰۰ در «لیپزیک» انتشار یافت؛ شماره‌های بعدی در «مونخ»، از اوایل ژوئیه سال ۱۹۰۲ منتشر شدند، چاپهای دیگر «ایسکرا» در بهار سال ۱۹۰۳ در ژنو انتشار یافتند؛ لنین سردبیر و گرداننده این روزنامه بود، مقالات لنین که در این روزنامه به چاپ میرسیدند، مسائل عمده ساختمان حزب و مبارزه طبقاتی پرولتاریای روسیه را در بر میگرفت.

اندکی پس از دومین کنگره حزب (۱۷) ۳۰ ژوئیه - ۱۰ (۲۳) اوت ۱۹۰۳، منشویکها با حمایت «پلخانوف»، اداره روزنامه «ایسکرا» را بدست گرفتند. «ایسکرا» از آغاز پنجاه و دومین شماره ارگان منشویکها شد.

۶- بی تردید، «لوناچارسکی» به قیام ۱۹۲۳ هامبورگ می اندیشد: قرار بود این قیام با اعتصاب همگانی و شورش مسلحانه، در سراسر آلمان آغاز و به سلطه بورژوازی انحصارگرا پایان بخشد و یک حکومت کارگری - دهقانی در آلمان به وجود آید. اما درست سر بزنگاه، سوسیال دموکراتهای چپگرا، از پشتیبانی اعتصاب همگانی که از سوی کمونیستها پیشنهاد شده بود سر باز زدند. سوسیال دموکراتهای راستگرا، از بورژوازی فعالانه حمایت میکردند. خیانت رهبران سوسیال دموکرات که باعث از بین رفتن وحدت پرولتاریا گردید، قیام مزبور را با شکست روبرو ساخت.

تذکر:

۲۹ ژانویه (در بند ۴ توضیحات) مربوط است به تقویم ژولین که توسط «ژولیوس سزار» امپراطور رم در سال ۴۶ قبل از میلاد انجام گرفت و نام تقویم نیز از همین جاست  
۱۰ فوریه (در بند ۴ توضیحات) مربوط میشود به تقویم گریگوری که وسیله پاپ گریگوری سیزدهم در سال ۱۵۸۲ تصحیح گردید و با تقویم ژولین ۱۳ روز اختلاف دارد.  
در روسیه شوروی، پس از انقلاب اکتبر در ۲۴ ژانویه ۱۹۱۸ براساس حکم شورای کمیسرهای خلق جمهوری فدراتیو روسیه شوروی، تقویم گریگوری به عنوان تقویم رسمی کشور انتخاب شد.

در توضیحاتی که از این پس خواهد آمد دو تاریخ ذکر شده است که اولی مربوط به تقویم ژولین و دومی که ۱۳ روز بیشتر از اولی است به تقویم گریگوری یعنی تاریخ رسمی شوروی ارتباط دارد.

## (در باره شخصیت لنین)

يك نهضت، هرچه بیشتر وسعت داشته باشد و هرچه زیاده‌تر رهبر به آن نزدیک باشد همانقدر ایجاب میکند که هوش و اراده در او قوی‌تر باشد... اندیشه لنین بطور قابل‌ملاحظه‌ای زنده و روشن بود؛ همه‌چیز را عمیقاً درك میکرد، بهمین جهت در اندیشه او نوعی پیش‌بینی و مال‌اندیشی وجود پیدا میکرد. میدانیم که حتی در يك سازمان محکم و استواری، مانند حزب کمونیست که بر اثر بیست سال مبارزه فولاد آبدیده‌ای شده بود، اراده و شخصیت لنین، نقش محرکی ایفا میکرد. و اغلب تحرك لازم را به کارها می‌بخشید و يك اصل قطعی بر همه امور حزب حاکم و مسلط میشد؛ لنین بدون اینکه حتی يك لحظه خود را از اکثریت حزب جدا کند، به مفهوم واقعی کلمه محرك آن بوده است.

بطور مسلم، لنین همه شخصیت‌های بزرگ، همه مردان بزرگ را می‌شناخت. مثلاً دوست داشت درباره «نیروی فیزیکی مغزی پلخانوف» صحبت کند. من خود بارها از او شنیدم، این عبارت را که در وهله اول از مفاهیم آن اطلاع نداشتم بر زبان آورده بود. اکنون برایم روشن است، همانطور که يك مرد میتواند از لحاظ جسمی نیرومند باشد و به آسانی شما را مغلوب و شانه‌هایتان را بخاک بمالد، همانگونه نیز امکان دارد از لحاظ هوش و فراست چنان نیرومند باشد که در برخورد با او احساس کنید که این نیروی شکست‌ناپذیر، شما را تحت تسلط خود قرار داده است. نیروی فیزیکی مغزی لنین از نیروی فیزیکی مغزی پلخانوف وسیعتر و بیشتر بوده است.

اما باید توضیح داد که وسعت‌اندیشه و اراده، برای خلق و به وجود آوردن يك شخصیت کفایت نمیکند، این عوامل به شخص اهمیت و نفوذ می‌بخشد و در بافت اجتماعی، بزرگی و عظمت خاصی به او عطا مینماید

ولی این عوامل حتی قادر نیستند کیفیت و جوهر شخصیت او را تعیین کنند.

اغلب فکر میکنند (بدون دلیل هم نیست) که شخصیت در تاریخ نقش مهمی ندارد. فی الواقع، بدون اینکه این نقش را کاملاً انکار کنیم، در پاره‌ای از محدوده‌ها، ما نمیتوانیم در مقابل این فکر تسلیم نشویم که محققاً نیروی اندیشه، تلاش اراده، نقش اول بازی نمی‌کنند، زیرا بقیه از اجتماع ناشی میشود. این مطلب که مارکس و لنین، مردانی انقلابی، ایدئولوگ و رهبر پرولتاریا از کار درآیند مربوط به آن دوره تاریخی است. در شرایط تاریخی و اجتماعی مشابه، دیگران نیز بهمان حد و نقطه میرسیدند، اما با توجه به حدود خویش، آن نقطه نظر را به نهایت بهتر و درخشانتر توضیح میدادند. خطوط دیگری که يك شخص، حتی يك شخصیت بزرگ را توصیف میکند، میتواند اهمیت فراوانی در بیوگرافی او داشته باشد، اما از نقطه نظر تحلیل نقش اجتماعی، در پشت صحنه قرار میگیرد.

«ولادیمیر ایلیچ» خصائصی داشت که عمیقاً مربوط به او بود و با این وصف از يك اهمیت اجتماعی بزرگی بهره می‌گرفت. من روی دو خصوصیت برجسته او که دارای ویژگی خاصی هستند و از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند تکیه میکنم. این برجستگی و این اهمیت از کمونیست بودن لنین ناشی میشود. من قصدم آن نیست بگویم که این خصوصیت‌ها، بطور کلی ویژه همه کمونیست‌ها می‌باشد. نه، همه کمونیست‌های کامل که جامعه نوین را می‌سازند، بایستی چنین باشند، همه ما آرزو مندیم چنین باشیم و «ولادیمیر ایلیچ» بطور کامل اینگونه بود. نخستین خصوصیت لنین این بود که بهیچوجه از خودراضی نبود. این يك پدیده بسیار ژرفی است که ایجاب میکند يك مطالعه بسیار دقیق در ادبیات کمونیستی انجام پذیرد. گمان دارم، این امر بر اثر مرور زمان و هنگامی که مسائل مربوط به «فن و هنر زیستن» جای خود را بازکنند، صورت خواهد گرفت.

ما طبعاً، اشخاص زیادی سراغ داریم که چندان مهم نیستند و بدلیل همین کم‌اهمیتی، در شخصیت خویش غرق شده‌اند. «لئون تولستوی» در جایی گفته که ارزش واقعی شخص متناسب و موزون با خصوصیات است که او نسبت به خویش دارد؛ میخواهم بگویم که يك شخص صاحب قریحه که شیفته شخصیت خویش است ممکن است مضحك و بیفایده و

حتی درست‌تر بگویم زیان بخش باشد؛ برعکس مردی واجد استعداد که نسبت بخود با فروتنی بیندیشد، میتواند پسندیده و بسیار مفید باشد. مضحك است اگر بیندیشیم که فروتنی «ولادیمیر ایلیچ» که ما غالباً از آن یاد می‌کنیم به این معناست که او از نیروی اخلاقی و فکری خویش آگاهی نداشت. يك مرد از نوع بورژوا یا درست‌تر بگوئیم يك پیش‌کمونست در يك موضع بسیار شامخ و با وقوف از قدرت و نفوذ خویش، بطور احترازان‌پذیری از خودراضی و شیفته وجود خویش می‌باشد. حتی اگر شخص فروتن هم باشد، در فروتنی او میتوانید، خودنمایش‌ها را به بینید؛ او بطور اجتناب‌ناپذیری وجود خود را مانند يك ظرف گران‌بهرائی می‌پندارد، بصورت احترازان‌پذیری به شخص خود توجه دارد، با ایفای نقش خود در تاریخ، کم‌وبیش تحسین‌گر وجود خویش می‌باشد.

این چیز، اصلاً در «ولادیمیر ایلیچ» وجود نداشت؛ طرز فکر او تا اوج نقطه کمونیستی میرسید. این سادگی و بی‌پیرایگی استثنائی که همیشه همراه او بود. این «ردای پشمینه قهوه‌ای رنگ» او را از لباسهای فاخر و طلادوزی شده بزرگان تاریخ و یا شخصیت‌های کوچک متمایز نمیساخت. نه «ولادیمیر ایلیچ» بسیار بی‌پیرایه و طبیعی بود، همانند پرنده‌ای سبکبال پرواز میکرد، بسان يك ماهی در هر کیفیت و در هر محیط دشوار شنا مینمود، زیرا بخود نمی‌پرداخت، هیچگاه ارزش خویش را مورد داوری قرار نمیداد، هرگز موقعیت ویژه خود را با دیگری مقایسه نمیکرد و درکاری که انجام میداد یکسره غرق میشد.

وقتی به هدفها می‌اندیشید، بخوبی درك میکرد که بایستی خوب کار کند و آنرا بهتر از دیگری انجام دهد یا اینکه می‌فهمید که فلان رفیق بدون کمک یا راهنمایی او قادر به انجام صحیح آن کار نیست. اما این نفس کار و سازمان کار بود که به او نوع عمل و چگونگی اقدام را الهام می‌داد.

«ولادیمیر ایلیچ» تا عالی‌ترین حد، شریف و ژرف‌نگر بود، او مردی بود در خدمت هدف، مسلم است يك چنین ایثار و استعالة مطلق، عاری از هرگونه خودنمایی شخصی بود، او مبارزی بود در راه يك هدف و عظمتش را مدیون آن «سی‌دانست، درست‌تر بگوئیم این هدف بزرگترین چیزی است که تاکنون وجود داشته است.

«ولادیمیر ایلیچ» در زندگی بشریت و قبل از همه در زندگی طبقات ستمدیده و از آن بیشتر و نزدیکتر در زندگی پرولتاریا، بویژه



پرولتاریای پیشرو، پرولتاریای آگاه زیست میکرد. این حلقه زنجیر بود که او را به بشریت اتصال میداد و معنای مبارزه خود را در بطن این بشریت، همانند کسی که کاملاً طبیعی زندگی میکند، درک مینمود.

درست به این جهت بود که «ولادیمیر ایلیچ» میل نداشت شخصیت خود را پیروراند، آن را آرایش دهد، زیرا او از شخصیت خویش که در کوره کمونیسم گذاخته میشد آگاه نبود، شخصیتی که نه تنها نیرومند، فوق‌العاده و بی‌همتا بود بلکه برای همگان سرمشق و نمونه‌ای محسوب میشد، نه، هیچکدام از ما، نخواهد توانست، برای بچه‌های ما، برای فرزندان بچه‌های ما، چنان برنامه درخشانی تنظیم کند تا هرچه بیشتر به نمونه‌ای که وسیلهٔ لنین ارائه شده شباهت داشته باشد.

لخصوصیت دیگری نیز وجود دارد که نمیتوان از آن یاد نکرد. «ولادیمیر ایلیچ» بسیار شاد و سرزنده بود؛ این یادآوری به معنای آن نیست که قلب لنین هرگز احساس رنج نمیکرد و اندوه عمیقی در چهره‌اش نقش نمی‌بست؛ وقتی اطلاع می‌یافت و یا می‌دید که توده کارگران که آنهمه دوستشان میداشت غمگین هستند؛ بسیار ناراحت میشد؛ آنچه را که روی زمین میگذشت بسیار جدی میگرفت، با اینهمه لنین یکنوع شادابی فوق‌العاده‌ای داشت.

چرا قلب و روح «ولادیمیر ایلیچ» آکنده از شادی بود؟ فکر میکنم برای این بود که او کاملاً و در تمام زندگی خویش یک مارکسیست فعال بود. یک مارکسیست واقعی که همیشه در هر یک از مظاهر اجتماعی، گرایش‌ها و آینده را جذب میکند. «ولادیمیر ایلیچ» میتوانست مجسم کند که کمونیستها اشتباهاتی میکنند که اوضاع و احوال علیه آنهاست؛ اما نمیتوانست تصور کند که دشمن پیروز خواهد شد؛ همانگونه در بهار، هنگامی که ما در گل و در گودالهای آب گام برمیداریم، یقین داریم که ماه مه، برای ما گرما، آفتاب و گل همراه خواهد آورد.

«ولادیمیر ایلیچ» دشوارترین بازی شطرنج را در جهان بازی میکرد، اما پیشاپیش میدانست که حریف را مغلوب و مات خواهد نمود و یا بهتر بگوئیم میدانست، شطرنجی که وسیله پرولتاریا بازی خواهد شد و او یعنی لنین در آن شخصیت مهم و بزرگی به شمار می‌آید، منجر به پیروزی خواهد گردید. (۱۹۲۶)

توضیح: این مقاله برای نخستین بار در سال ۱۹۲۶ در روزنامه «ایزوستیا»، بشماره ۱۸ و در مجله «نارودنی اوتچتیل» چاپ شده است.

«مستخرج از سخنرانی که در يك»  
«گردهمائی جنگ-آوران سندیکاهای»  
«شهر مسکو ایراد شد.»

«ولادیمیر ایلیچ» مردی بود باقلب رئوف. «نادژداکنستانتینونا»  
Nadejda Konstantinovna ، طی يك سخنرانی در  
اجلاس کنگره اتحاد شوروی، حقیقت را بیان کرد و گفته‌های او همه ما را  
سخت تحت تأثیر قرارداد<sup>(۱)</sup>

او اظهار داشت: «ولادیمیر ایلیچ» دوست نمیداشت از عشقش  
صحبت کند، اماقلب او آکنده از عشق برای ستمکشان بود. آنچه این مرد  
دوست داشت، آنچه او را و امیدداشت همه زندگیش را در خدمت مردم  
بگذارد، عشقی بود که به کارگران ستمدیده داشت. او هیچگاه مردی  
نبود که بمعنا و مفهوم کلمه از طبقه کارگر باشد و از طبقه مخصوصی دفاع  
نمیکرد. او احساس مینمود به طبقه کارگر-تعلق دارد زیرا طبقه مزبور  
رسالت داشت همه بشریت را نجات دهد. و این قلب بزرگ، تا آن اندازه  
که عشقش می‌طلبید، در هر يك از حرکاتش، در هر يك از اعمالش تجلی  
مینمود.

ما وقتی که اشتباهاتش را به او تذکر میدادیم، غالباً ملاحظه میکردیم  
آنها را تعدیل مینمود، ما می‌دیدیم که او دوست داشت بطور گروهی کار کند،  
او که از همه ما نیرومندتر بود، در میان ما و بطور گروهی به کار میپرداخت.  
سرانجام «ولادیمیر ایلیچ» در گفت‌وگوهای ما مداخله میکرد و در نتیجه  
بار ما سبکتر میشد، انگار که از يك وزنه يك (پود)\*، يك «لیور» کم میشد.  
اما باید بیفزائیم که او حساب این «لیور»\*\*ها را نگهمیداشت.  
مردی بود بی‌نهایت ساده و دیگران را باخود یکسان میدانست.  
مردی بود که برایش کلمه «من» وجود نداشت، هیچگاه در صدد آن  
نبود که خود را از دیگران متمایز سازد، از موفقیت‌های خود نیز دچار غرور

\* بود وزن سابق در روسیه و معادل ۱۶۳۸۰ کیلوگرم است.

\*\* «لیور» معادل يك دوم کیلوگرم است.

نمیشد، کمونیست‌ها را نیز از غرور بر حذر میداشت.

گاهی درباره خود میگفت: آیا مرتکب حماقتی شده‌ام! واگر در بعضی موارد، انجام کار معینی را به کسی نمی‌سپرد برای این نبود که خود را جلو بیندازد، بلکه بیم آن داشت که این کس نتواند آن کار را بطور شاید و باید انجام دهد. میدانست که نیرومند است و اگر باری را باید بکشد، سهم او مهمتر از سهم دیگران خواهد بود. این يك نوع همکاری بسیار دقیق و تنظیم شده بود.

«ولادیمیر ایلیچ» میخواست که ساعت به ساعت، تحول وقایع را به او گزارش دهند، خودش تلفن میکرد، می‌پرسید و تکرار مینمود: دستور دادن کافی نبود، بایستی دید کارها درست انجام گرفته‌اند یا خیر و دستورهايش را بایک شوخی پایان میداد...

من نامه‌ای را دیدم که در حاشیه آن، بامداد قرمز نوشته و چند بار زیرش را خط کشیده بود: فلان برنامه باید به مرحله اجرا گذاشته شود و اگر تاکنون این برنامه آماده نشده است باید «لوناچارسکی» را بدار آویخت. امضاء: و. لنین. برنامه آماده نشده بود و همه دلایل حکایت از آن داشت که بایستی مرا «لوناچارسکی» را حلق آویز کرد. البته این يك شوخی بود، اما همه میدانستیم که این دستور بدون تردید يك تذکر فوق‌العاده مهمی است: اینجا، می‌بینی داری اشتباه میکنی!

اتفاق می‌افتاد که «ولادیمیر ایلیچ» دستوری میداد که اشتباه بود، زیرا از همه مسائل مربوط بدان اطلاع نداشت، به او نزدیک میشدید و می‌گفتید:

«ولادیمیر ایلیچ» شما اشتباه کردید، از اوضاع و احوال آگاهی کافی نداشتید» و او بلافاصله جواب میداد: «اگر موضوع اینطور است، باید تصحیح کرد.»

امکان نداشت «ولادیمیر ایلیچ» بگوید: «همان است که گفتم، دستور باید اجرا شود.» اگر چنین میگفت، همانقدر عجیب مینمود که انسان تصور کند که آسمان فرود آمده و بر سرمان خراب شده است... «درست است، من نمیدانستم، حق باشماست.» با اینحال در ۱۰۰۰ مورد، ۹۹۹ مورد حق با او بود.

«نادژدا. کنستانتین‌نونا» حکایت میکرد که لنین این قدرت را داشت فقط ۳ ساعت بخوابد و ۳ تا ۴ ساعت باقیمانده را میتوانست کار کند. دستورهائی صادر میکرد، تلگرامهائی میفرستاد و یکدقیقه نمیتوانست

بیکار بماند. وحشتناک بود ولی اوبالبخندی بر لب وارد میشد، زرنک و چایک بود و بهتر از هرکس دیگر به کار میپرداخت. لبخند میزد ولی با مغزی آتشین زندگی میکرد. مغز آتش گرفته او را نمیشد دید، عروقتش بر اثر جریان خون فراوان که به مغزش میرساندند آهکی شده بودند، مغزی که به همه می اندیشید و کارهای بسیار بزرگی بخاطر بشریت انجام میداد .

امکان نداشت لنین نفهمد که تاچه حد دارد خود را خسته و فرسوده میسازد، اما میدانست که زمان به او اجازه استراحت نمیدهد، بهمین دلیل در پست خویش و زیر رگبار گلوله میماند و بخویشتن نمیپرداخت ، در اینگونه پستها آدم نمیتواند مدت زیادی دوام بیاورد. اوتانفس آخر دوام آورد ...

توضیح: این متن مربوط میشود به شرکت «کروپسکایا»  
در مجلس سوگواری سومین کنگره شوراهای روسیه در ۳۶  
ژانویه ۱۹۲۴

متن سخنرانی برای اولین بار در روزنامه «پراودا»، ۲۷  
ژانویه چاپ گردید و با مضافاتی در همان روزنامه در تاریخ  
۳۰ ژانویه ۱۹۲۴ انتشار یافت.

## (چند خط برجسته)

«آلتمان» Altman لذت آنرا یافت که لنین را بطور طبیعی نقاشی کند، از آن گذشته، تعداد زیادی کروکی و طرح با قلم از او ترسیم کرد که حالات مختلف سیمای زنده و شاد او را نشان میدادند. (۱)

میان عکسها و فیلمها، پاره‌ای از آنها بسیار عالی هستند. همانگونه که در ادبیات، در خلال نوشته‌ها، در رابطه با یک شخصیت دیگر، اندیشه‌ها و هدفهای استاد منعکس میشوند و مابه آنها ارج فراوانی میگذاریم، همانطور نیز نمیتوانیم از ستایش گارهای تکمیلی کروکی‌های ظاهراً بسیار ذهنی و درعین حال صحیح «آلتمان» چشم‌پوشی کنیم؛ من ادعا ندارم که دارای شایستگی «آلتمان» هستم، اما در اینجا میخواهم بعضی از موارد زندگی او را که عمیقاً در حافظه‌ام نقش بسته، یا بعدها، وقتی که به این پدیده بزرگ بنام «لنین» اندیشیدم، خطوطی ترسیم نمایم. شاید، اینکار برای فلان اهل قلم یا فلان نقاش انگیزه‌ای باشد که برای خاطر فلان خواننده جوان که سعادت دیدار لنین نصیبش نشده، سرمشقی گردد.

---

(۱) در بهار سال ۱۹۲۰ «ن. آلتمان» نقاش هنرمند در دفتر کار لنین در کاخ

کرملین تصویر طبیعی او را نقاشی کرد.  
توضیح:

عنوان این خاطرات از نویسنده است. این خاطرات در ۱۴ فوریه ۱۹۶۰ در شماره ۳۸ روزنامه «ایزوستیا» و در شماره ۴۹ «لیتراتورنایا گازتا» انتشار یافت. در این مجموعه، خاطرات مزبور بر اساس رونوشت ماشین شده‌ای که بوسیله نویسنده اصلاحاتی در آن به عمل آمده نوشته شده است. این نوشته‌های اصلاح شده، در میان دستنویس‌های اصلاح شده انستیتو «مارکسیسم-لنینیسم» پیدا شده است.

## (وضع ظاهری لنین)

من مطلقاً اطمینان دارم که يك مرد بزرگ نمیتواند ظاهر حقیری داشته باشد. باید دانست چگونه او را دید، باید شایستگی نگاه کردن به او را داشت. غالباً اظهار میکنند که لنین حالت معمولی و عادی داشت، البته در این میان کمی حقیقت وجود دارد ولی اگر عمیقاً آن را مورد دقت قرار دهیم، این استنباط حماقتی بیش نیست چرا؟ در وضع معمولی لنین، از لحاظ جسمانی و از نظر بنیه و حرکات، چیز نمایشی، تصنعی، زائد و غیرعادی، چیزی که جلب توجه کند وجود نداشت، و چگونه میخواستند لنین غیر از این باشد؟ درحقیقت، لنین يك دموکرات مؤمن نبود بلکه از لحاظ منش و سرشت يك دموکرات بود. عقیده داشت به هر طریق که باشد شخصیت خویش را، بیجا، بیموقع، با شرمندگی، مضحک که مسلماً این صفات بسیار از او بدور بود، عرضه کند، همه حالات، حتی لباسهایش، حتی حرکاتش، پیش از همه طوری حساب شده بودند که مورد توجه قرار نگیرند. همه اینها را که ذکر کردیم بقدری کوچک بود که لنین فکر نمیکرد کوچکترین جایی در وجدانش داشته باشد. سادگی فوق العاده او از اینجا ناشی میشد.

قیافه اش، بخصوص وقتی که جدی، متأثر و حتی اندکی متغیر بود، به طرز خاصی زیبا میشد. در این هنگام بود که زیر پیشانی بلند او، چشمهایش از نور فراست، از اندیشه عمیق میدخشیدند. بنابراین، زیباتر از چشمهایی که يك کار مشکل فکری را منعکس میساخت چه چیزی میتواندست وجود داشته باشد؟ در همان حال، همه قیافه اش حالت پرصلابت نزدیک به قیافه شیر را بخود میگرفت؛ انگار نمیخواست به سوی ابتدال کشانده شود. وقتی شیر تحریک میشود، اندکی حالت وحشی بخود میگیرد، قیافه لنین چنین میشد. شیر وقتی آرام است، بسیار باشکوه مینماید، اما در نگاه نوعی آرامش شرقی، يك حالت نیمه خفته باشکوه

دیده میشود. حالت شیرانه قسمت پائین چهره لنین با درخشندگی چشمهای آکنده از فراست و پیشانی زیبای متفکرش بهم می پیوست. وقتی «ولادیمیر ایلیچ» می خندید، بسیار جذاب میشد، بویژه هنگامی که لبخند میزد. «آلمان» چهره نگار موفق شد یکی از این لحظات را در نقاشی هایش ترسیم کند. «ولادیمیر ایلیچ» بدون هیچگونه ملاحظه، مانند یک کودک می خندید؛ یک خنده آزاد و بدون قید و بند، نشانه یک خنده پیروزی است، او یکی از آنهایی است که در طبیعتشان، احساسی دارند حاکی از قدرت و نیرو. «رانسوم» Ransome ، میگفت، البته نه بدون دلیل، که خنده لنین یک «خنده مارکسیستی» بود.

لبخند لنین بسیار ظریف و یکنوع حالت شیطنت و استهزا در آن مشاهده میشود؛ کیست که فریبندگی لبخندش را به یاد نداشته باشد؟ هنگامی که لنین با این خنده سخنانتان را گوش میکرد، حدس میزدید که او بهتر از شما آنها را میدانند و عقیده اش نیز معلوم است، او اشیاء را طوری می نگریست که انگار دارد از بالای کوه آنها را نگاه میکند. اما، در عین حال، لبخند کسی را داشت که آماده بود دستشان را بگیرد و دوستانه به شما کمک برساند، در مورد اشتباه شما می خندید، اما خنده ای ملیح و دوستانه.

در او چیزی برادرانه وجود داشت، حتی میخوامم بگویم مادرانه، و این چیزی بود که پیوسته یک انفجار محبت نسبت به این مرد شیطان با چین های ظریف در اطراف چشمهای استهزا کننده، پر از شادی و مهربانی، ایجاد میکرد.

توضیح: «آرتور رانسوم» A. Ransome نویسنده بورژوا، اهل انگلیس که با چند روزنامه و مجله همکاری قلمی داشت. او به عنوان خبرنگار روزنامه های «دیلی نیوز» و «منچستر گاردین» چند سال در روسیه اقامت داشت. در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۲۲ با لنین مصاحبه هایی انجام داد. کتابش بنام (شش هفته در روسیه شوروی) در سال ۱۹۲۴ در مسکو انتشار یافت.

## (حرکات لنین)

از آنچه تا بحال گفتیم چنین برمی آید که «ولادیمیر ایلیچ» در حرکات خویش چیزی که رماتیک باشد نداشت. اما همانگونه که واقعیت، او را تا شامخ ترین بلندیها بالا میبرد، اتفاق میافتاد که لنین هر از گاهی علیرغم تمایل خویش، ژستی مانند مجسمه بخود میگرفت. میان همه حرکات او، دو ژست بیش از همه مشخص بودند: ژستی که او را نشان میداد پشت تریبون قرار گرفته و دستش را دراز کرده است و ژست دیگر وقتی بود که لنین مجبور میشد در مقابل جمعیت با صدای بلند صحبت کند، دو طرف کرسی سخنرانی را محکم میگرفت و بیکطرف متمایل میشد. این دو حرکت از واقعیت ناشی میشد، اما با این وصف به صورت افسانه درآمده است. این يك لنین معمولی نبود، لنینی را که ما میشناختیم، شخصی است که تاریخ برای يك لحظه او را گرفت و تا ارتفاع سرسام آور بالا کشید، و این موقعی بود که نقش رهبری خو را در مقابل يك توده بزرگ ایفا کرد.

همه حرکات های کوچک لنین از يك سادگی فوق العاده ای ناشی میشدند و جلوی کامل بودن آنها را نمیگرفتند. قبل از همه، چهره اش بسیار فعال و زنده مینمود. من باید به يك گناه بزرگی اعتراف کنم. هنگام شرکت در شورای عالی کمیسرهای خلق، فقط میبایستی به کارهای مملکتی پرداخت نه به مطالعه چهره کسی که مورد علاقه است؛ اما من در این مورد مرتکب گناه میشدم و گاهی این تمایل بمن دست میداد که به سخنان اشخاصی که در مورد صید ماهی صحبت میکردند و یا نمایندگان دو ایالت که درباره جنگل حرف میزدند گوش فرادهم، خود را به حرکات و حالات موزون سیمای «ولادیمیر ایلیچ» سرگرم کنم. این حرکات قطع نمیشدند. بیانگر يك حالت استهزا، تعجب آمیخته به استهزا، یا فقط استهزا، یا درهم کشیدن ابروها، تکان دادن سر که نشانه عدم تأیید یا



نمایانگر ابراز دقت بودند....

من دو حرکت او را بغاطر دارم. نخست حرکتی که حاکی از بی‌حوصلگی او بود. از لحاظ برونی، در زندگی روزانه‌اش (منظور من مسلماً زندگی سیاسی اوست، من از زندگی خانوادگی‌اش چیزی نمیدانم) بسیار بی‌حوصله بود. حرکاتش سریع، سریع و منطبق با یک هدف مشخص بود، بی‌آنکه اثری از تهییج و تحریک در آنها دیده شود؛ انگار میخواست همه چیز را، دنبال هم ولی خوب و مرتب انجام دهد.

در لحظاتی که فکر و یژه‌ای همه مغزش را فرامیگرفت و وقتی که میخواست همین فکر، مغزشوندگانش را نیز فراگیرد، چهره‌اش، مخصوصاً چشمانش عمیقاً تغییر پیدا میکردند، انگار درخود فرومیرفتند و از یک پرتو نافذی که هیپنوتیزم میکردند میدرخشیدند. من غالباً این نگاه لنین را در حین سخنرانی مشاهده کرده‌ام. این نگاه شدیداً در شنوندگان تأثیر میگذاشت، و حقیقتاً آنها را مجذوب میکرد و به مفهوم عمیق کلمه شنوندگان را به سخنانش میدوخت. من با مشاهده دقیق او متقاعد شدم که این امر با نگاه نافذی که یک سخنران ماهر به شنوندگان خود میاندازد و از حالت قیافه آنان درمی‌یابد که مستمعین تحت تأثیر و نفوذ کلمات او هستند یا خیر ارتباط ندارد. نگاه لنین هیپنوتیزم نمیکرد، این نگاه یک شعبده‌باز و یک مرتاض نبود. لنین بی‌آنکه خواسته باشد، صاحب این نگاه بود: محصول فکری او، بطور ساده در این نقطه، سخت و هیجان‌انگیز میشد و احتمالاً از نظر دیگران پنهان نمی‌ماند. اندیشه‌اش مانند رودخانه‌ی پر از موج جاری میشد و نگاهش، انگار، به درون، به سوی افکار زاینده سرازیر میگردد. اما از آنجائی که زایش این افکار با یک تلاش اراده همراه بود، لذا این اندیشه‌ای که به درون معطوف میشد، نه اندیشمندانه بود و نه از سر بی‌دقتی، بلکه برعکس نمایانگر یک تمرکز نیرومند بود. این کیفیتی بود که نه فقط - به نگاه «ولادیمیر ایلیچ» بلکه به سرتاسر چهره‌اش حالت فولاد را میداد، این چشم‌انداز خارجی هنر سخنوری او بود. از آن گذشته «ولادیمیر ایلیچ» در روی سکوی سخنرانی، مرتباً با همان وضع تغییر جا میداد. دو گام به جلو تا لبه تریبون و ایراد چند کلمه و، بطور ماشینی دو گام به عقب، بعد یک توقف مجدد و اظهار چند کلمه دیگر و دو گام به پیش. و با حرکاتی کاملاً متین و منطقی.

این حرکت یکنواخت از کجا ناشی میشد؟ از اینجا، که در این لحظه همه دقتش روی کلمه ایراد شده متمرکز میگردد و چیزی برای شنیدن

وجود نداشت، معذالك، همه اعصاب تحريك شده بودند، ارگانيسم بدن در چنان كششى قرار داشت كه سكون و بي‌حركتى را منع مينمود، اين همان حركت اتوماتيك پاندولى بود كه بحال خود رها شده باشد.

وقتى دربارهٔ لنين مطالبى نوشته ميشود، خاطرات فراوان و تمام نشدنى بياد انسان مى‌آيد. هنوز من اندیشه‌ها و ملاحظات فراوانى دربارهٔ جنبه‌هاى گوناگون روانشناسى عمومى و اخلاق سياسى، بهتر بگويم، شخصيت لنين در اختيار دارم. در اين مورد چيزهاى كلى نوشته‌ام ولى بايستى عميق‌تر و كاملتر نوشت. در حال حاضر من اين كار را کنار ميگذارم و به چند ملاحظهٔ خارجى كه اشاره شده اكتفا خواهم كرد. اميدوارم خواننده بفهمد اين مطالب هرچند مربوط به كارهاى خارجى است با اين وصف به امور داخلى ارتباط پيدا مى‌كند.

«و. بونچ بروئويچ» V. Bontch Brouevitch \* اخيرا بمن گفت، لنين بعد از زخم خطرناكى كه برداشته بود، ايامى كه دوران نقاهت را ميگذرانيد او را باچند نفر احضار كرد و به آنان گفت «از كارتان راضى نيستم و هنگامى كه مى‌بينم كه شخصيت مرا چنان بي‌پرده برملا ميسازند بسيار ناراحت ميشوم. اينكار ناگوار و زيان بخش است، همه ما ميدانيم آنچه كه اهميت دارد شخصيت نيست اگر خود من اين كارها را منع كنم باعث ناراحتى خواهد شد، چيزى مضحك و پرتوقع جلوه خواهد كرد. اما اندك اندك، شما بايستى جلو اينكار را بگيريد.»

فكر ميكنم لنين كه نميتوانست بپيچوجه ستايش از شخصيتش را تحمل كند و بهر طريقي بود با آن مخالفت ميكرد، مقصود ما را دريافت و پس از آن ما را بخشيد. در اين قبيل موارد كار ديگرى نميشود انجام داد؛ ما حقيقتاً شيفتهٔ اخلاق او بوديم، نه بخاطر اينكه رئيس ما بود، بلكه همه اين عوامل بهم مى‌آميخت و شخصيتى غول‌آساو پر از جاذبه بوجود مى‌آورد. اکنون كه او ميان ما نيست، همگان احساس مى‌كنيم كه در قلبمان يك موج پايان ناپذير عشق و حق شناسى نسبت به اين مرد جارى است. ما نبايد از اين امر احساس شرمندگى كنيم، نبايستى از انتقال اين عشق به نسلهاى آينده شرمسار باشيم زيرا لنين علاوه بر داشتن صفات خارق العاده، يك پديدهٔ طبيعى به شمار مى‌آمد. او زائیده جنبش بزرگ

\* «بونچ بروئويچ» (۱۹۲۵ - ۱۸۷۳) انقلابى حرفه‌اى، تاريخ‌نگار و اديب، سياستدار مشهور شوروى، شخصيت برجسته حزب كمونيست بود. از ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۰ رياست سرويس ادارى شوروى كميسرهای خلق را به عهده داشت.

انقلابی طبقه بزرگ يك ملت بزرگ بود. تكانهائی ملت ما را در جریان مبارزاتش، علیه استبداد به لرزه انداخت، تلاشهای پر قدرت پرولتاریا، قدرت رهبری این جنبش انقلابی که به فیروزی و آزادی سیاسی منجر شد، هدف او منجر به يك واقعه عظیم و غول آسائی شد که چشم تاریخ تا آنروز ندیده بود. يك واقعه مهم که میلیونها مردم را به دنبال خود می کشید. نتایج گزینش در حزب انقلابی بسیار ثمربخش بود. رمانتیکهائی که از لحاظ عینیت و واقعیت قادر به اندیشیدن نبودند به صفوف انقلابیهای سوسیالیست\* پیوستند، تئوریسینهای مارکسیست وبدون اراده وفاقد جوشش انقلابی به منشویکهای\*\* خورده بورژوا ملحق شدند.

**انقلاب ما بایستی يك چنین مردی را  
آفریده باشد، انقلاب ما بایستی يك  
چنین رئیس را به وجود آورده باشد،  
این مرد مظهر و نشانه قدرت  
فوق العاده است.**

**وحدت يك اراده بزرگ و يك سادگی  
عظیم بقدری درست و بجا بود که  
حزب ما نیاز داشت که شخصیتی مانند  
لنین در رأس آن جا گیرد.»**

(مستخرج از گزارش تخصیص  
داده شده به پنجمین سالگرد مرگ  
لنین)

---

\* سوسیالیستهای انقلابی (SR) خرده بورژواهایی بودند که در اوایل قرن بیستم از اتحاد گروهها و محافل «پوپولیستها» به وجود آمدند. سازمان آنها سرور اشخاص را وسیله مبارزه علیه تزاریم میدانست. اعضاء این سازمان چند سوء قصد علیه مقامات عالیه ترتیب دادند آنها دهقانان را به انجام سوء قصد (آتش زدن املاک اربابی، سلب مالکیت) تشویق مینمودند.

\*\* منشویکها، طرفداران يك جریان اپورتونیستی حزب سوسیال دموکرات روسیه را میگویند که در سال ۱۹۰۳ در دومین کنفرانس بین المللی به وجود آمد. آنها مخالف برنامه لنین بودند که پیشنهاد میکرد يك سازمان واقعی انقلابی طبقه کارگر تشکیل شود. لنین درباره منشویکها میگفت: آنان بدترین دشمنان سوسیالیسم هستند، زیرا به لباس پرولتاریا درمی آیند و وجه مشترکی با پرولتاریا ندارند. تنها در میان آنها فتر کوچکی از پرولتاریا وجود دارد که نیمه روشنفکر میباشد.

آنهایی که در صف بلشویکها باقی ماندند، مبارزانی بودند که به يك اندیشه مشخص، بيك اراده نیرومند، بيك انرژی جوشان احترام می گذاشتند. این حزب، با کار مخفیانه دهها سال، جوهر و مایه خاصی پیدا کرده بود. پتك آهنین استبداد سلطنتی آن را خورد میکرد، آنچه که آسیب پذیر و شکستنی بود بدور ریخته میشد، شخصیتها در کوره شخصیتها گداخته میشدند. در این حزب تحسین برانگیز، در میان این برگزیدگان اندیشه و اراده یکصد و چهل میلیون مردم، يك روند مستمر ادامه می یافت؛ گزینش رؤسا، حزب و تاریخ، شخصیتها را در بوتۀ آزمایش می گذاشتند و آنها را که شایستگی نداشتند طرد میکردند. آنهایی باقی میماندند که زندگی دشوار و توانفرسا، آنها را آزموده بود. بدین ترتیب بود که هرم زیبای حزب ساخته شد، چگونه و چرا نیابستی يك مرد بزرگ که تا آن زمان بشریت بخود ندیده بود در رأس این هرم قرار بگیرد!

بهین دلیل است که باید از گرامی داشتن «ولادیمیر ایلیچ» شرمنده نباشیم. و با انجام اینکار ماکمونیست بدی نخواهیم شد. ما در شخصیت او، جامعه را به مفهوم وسیع آن احساس می کنیم، در وجود او، در قرن حاضر، ما آنچه را که بالاتر از همه است دوست میداریم: انقلاب سوسیالیستی را.

## (لنین، دانشمند و نویسنده سیاسی)

عظمت «ولادیمیر ایلیچ»، در تمام وجوه شخصیتش متجلی میشد. ما آنرا میدانستیم، ماکه سعادت داشتیم کم و بیش نزدیک او باشیم. ماتحت تأثیر قدرت عظیم فکری او قرار میگرفتیم، قدرتی که نه تنها در آثار بزرگش، در اعمال بزرگ زندگی ستایش برانگیز و مهم دنیائیش، بلکه در واقعیت روزانه، در حل کلیه مسائل که از طریق زندگی مطرح میشدند، تجلی می یافت. مازیر تأثیر نیروی اراده آهنینش، اراده ای که يك عنصر واقعی طبیعی و برخلاف اخلاق مسامحه کارانه «ابلوموف» \* Oblomov که همه مارا، همه اسلاوها را متهم میکرد، قرار داشتیم.

«ولادیمیر ایلیچ عبارات زیبا و پرطمطراق را نمی توانست تحمل کند، هرگز این قبیل جملات رانه مینوشت و نه تکلم میکرد، دوست نداشت دیگران نیز بالفاظ تصنعی بنویسند و حرف بزنند و عقیده داشت که این کار تاحدود زیادی، زیان بخش بوده و تأثیر معمائی به کلمات می بخشد. تحمل حساسیت زیاد نیز برایش مقدور نبود و بندرت اتفاق می افتاد که نه فقط بطور رسمی، بلکه بطور خودمانی نیز از دهانش، جملات زیبا، درباره اخلاق، عشق آینده، آینده افراد، هیجانهای محرك خارج شوند.

«ولادیمیر ایلیچ» میل نداشت از آن صحبتی بمیان آید، اما خود او سرشار از فداکاری به خاطر بشریت بود، همان بشریتی که همواره با محرومیت ها، جهالت ها همراه است. این مفهوم فقط شامل پرولتاریا نمیشد بلکه دهقانان رانیز فرامیگرفت، «لنین» صمیمانه آنان را دوست داشت و این دوستی و علاقه، شامل همه توده زحمتکش میشد. آشکارا بدان تظاهر نمیکرد، اما عظمت روح و آتش سوزانی که او را میسوزاند در درونش احساس میشد.

Gontcharov نوشته است. این

\* نام قهرمان داستانی است که «گنچارف»

قهرمان مظهر بطالت و تنبلی بود.

با وجود متانتش در کلام، با وجود احساس عمیق رفیقانه‌اش دربارهٔ نزدیکان که بسیار مشخص و بالطف و مهربانی همراه بود، سرخوردش اندکی سرد مینمود.

اودر مقابل هیچ گذشت، خواه از جانب خودش و خواه از سوی دیگران، نرمش و سستی نشان نمیداد، و اگر این گذشت‌ها برای حل مسأله اصلی اجتماعی ضرور مینمود، تأثر نشان نمیداد. همه چیز رادر يك مقياس وسیع اندازه میگرفت، اودر دنیائی میزیست که پراز مسائل مهم و ضروری بود.

اگر اکنون کارهایش رامرور کنیم، باید از قدرت فکری بی نظیر و تقوای اخلاقی او آغاز کنیم، هیچ امکان ندارد، آزمون کوچکی دربارهٔ تلاش فوق بشری او بدست آوریم، به عنوان تئورسین، نویسندهٔ سیاسی، سخن پرداز، سازمان دهندهٔ يك روزنامهٔ مخفی و بعداً سازمان دهندهٔ اعتراضات طبقه کارگر بین المللی علیه جنایات‌های سوسیالیست های میهن پرست، سازمان دهندهٔ بزرگترین انقلاب جهانی به معنای اعم و يك مملکت به معنای اخص، به منزلهٔ رئیس این مملکت در طول ۵ سال مبارزهٔ بسیار دشوار، اشباع شده از بحرانهای داخلی و خارجی، این مرد بقدری کارهای شگفت انگیز انجام داده که سالها و دهه‌ها باید سپری شوند و بعد از این مدت، کارهای او بطور رضایت بخشی مورد مطالعه، تحلیل، استفاده و تفسیر قرار گیرند.

در میان گالری گرانبهای نمایندگان برجستهٔ طبقه کارگر که در خدمت بزرگترین ورهائی بخش‌ترین انقلابی که تاریخ تا آن موقع شناخته است، جز «کارل مارکس» بنیان‌گذار این مکتب، چهرهٔ دیگری برای تکمیل کیفیت مطلق و عظمت کارش، نمیتواند در کنار چهره و تصویر لنین قرار گیرد.

امروز، اینجا، در اجتماع ما، میخواستیم مبحث ویژه‌ای برای این گفت و گو، دربارهٔ «ولادیمیر ایلیچ» رابزرگ‌زینم، زیرا وقتی خواسته باشیم همهٔ کارها و همهٔ اهمیت لنین راتوصیف کنیم، بیم آن میرود، علیرغم میل خودمان وارد کلیات شویم.

در يك زمان کوتاه، فقط میتوان به تحلیل بزرگترین آثار یا مهمترین اعمال لنین پرداخت. برای اینکار، تلاش بسیار، دقت فراوان، اندیشه ژرف و تدارك قبلی لازم است، جملاتی که خاص اوست بفرنج و پرابهام میباشند و اگر يك جلد کتاب بزرگ هم برای يك موضوع حیاتی آن

بنویسیم باز دچار ابهام خواهیم شد. بنابراین، بیک موضوع محدود، هرچند هم دست و پاگیر، اکتفا خواهیم کرد. کوشش خواهیم نمود لنین را به عنوان یک تئوریسین و نویسنده سیاسی معرفی کنیم و به این بخش از فعالیت او که دارای اهمیت شایان توجه بوده، بطور ناگسستنی و به عنوان تاکتیک‌دان ماهر و سازمان دهنده کشور به انقلاب پیوستگی دارد بپردازیم.

به عنوان یک رهبر انقلاب کارگری روس، «ولادیمیر ایلیچ» نمیتوانست یک تئوریسین و نویسنده سیاسی نباشد. البته میشد تصور کرد، در این زمینه بایستی یکنوع تقسیم کار صورت پذیرد، اما اگر مایک رهبری میداشتیم که فقط به مسائل تاکتیکی یا تئوریک میپرداخت، شاید این معنارا پیدامیکرد که انقلاب مانه قطعی میشد و نه عظیم. یکی از وجوه عظمتش این است که او در جو بحران انقلاب بورژوازی علیه سلطنت مستبده و در محیط پیروزی طبقه کارگر - اولین انقلاب سوسیالیستی - قرار گرفته بود. این محیطی بود که یک حزب منحصر بفرد در تاریخ، یعنی حزب کمونیست در آن تبلور یافت. با آنکه ۲۵ سال تجربه گروهی راپشت سر داشت، حزب پرولتاریا، با کمال دقت، اعضایش را آزمایش میکرد و بهترین‌ها را از صحن بهترین‌ها برمیگزید و در میان این راه، باز بهترین‌ها را انتخاب مینمود. با این ترتیب در صحنه عمل، یک سلسله مراتب به وجود می‌آمد که تنها ویژه یک دستگاه ساده و معمولی نبود بلکه یک ارگانیسم اجتماعی بود که از وجدان و اراده پرولتاریا الهام میگرفت و از یک روند سازمانی شکل می‌پذیرفت. همه چیز در حزب جای خود را داشت، فکر گروهی حاکم و استوار میشد، این یک مکانیسم با عظمت و انضباط یافته انسانی، یک مکانیسم عقلانی استثنائی بود که گسترش و توسعه می‌یافت. بطور مسلم این امر توضیح میدهد چرا، در شرایط دشوار انقلاب کمونیستی روسیه و با در نظر گرفتن موقعیت محدود و محصور، ماموفق شدیم پیروز گردیم.

مسلمان، پیروزی مامنحصراً مدیون ساختار و تدارک حزب نبود، بلکه در یک مقیاس وسیع، مدیون شرایطی بود که عمل و فعالیت حزب را امکان‌پذیر میساخت. انقلاب ضرورتاً وسعت فراوانی بخود میگرفت، زیرا علیه آنچه که پوسیده بود، علیه رژیم‌هایی که از درون بدست استبداد فاسد شده بود، رهبری میشد، و این پرولتاریا بود که می‌بایستی این کار را تنظیم کند، پرولتاریائی که قشر پیشرو آن بایستی همه تجارب

پرولتاریای انقلابی را به کار بندد، از آموزشهای گرانبها بهره‌مند شود. این چیزی بود که حزب پرولتاریا، حزبی که بر اثر بیدادگریهای يك سلطنت مستبد و وسیع، مخفیانه کار میکرد، حزب توده‌ها، حزبی که زیر پرچم مارکسیسم- سوسیالیسم علمی به پیش میرفت، به جامعه هدیه کرد. در کشور بزرگی که بهترین ارمغان خود را برای بنای هرم سلسله مراتب به این حزب میداد، عجیب و شگفت‌آور بود اگر این رئیس برخاسته از میان توده‌ها که بتدریج رشد و ترقی کرده و مورد قبول همه قرار گرفته بود، يك رهبر جهانی که تاریخ می‌خواست نباشد.

می‌گویم، طبیعی است، رهبر بزرگی چون لنین، در طول مدت ۲۵ سال، يك کشور عقب مانده (۱) را برای انجام يك انقلاب مارکسیستی آماده کرده و به عنوان يك راهنما و يك سازمان‌دهنده نمیتوانست تئورسین و نویسنده نباشد. انقلاب نیز که از نقطه نظر مارکسیستی لنین رادرك میکرد، دو نقشه، دو مرحله دست‌یابی، یا بهتر بگوئیم دو حالت را بمنزله يك مسأله انقلابی پیش‌روی داشت. نخست يك وظیفه تئوریکی وسیع: بایستی در میان مهمترین واقیعت‌ها به جستجو پرداخت، اطمینان حاصل کرد، مثلاً اداره و آهنگ گسترش کاپیتالیسم در روسیه را مورد بررسی قرار داد و توجه کرد که کاپیتالیسم شرط اساسی تعیین کننده نیروی مربوط به پرولتاریا میباشد. رشد و توسعه این نیرو در جامعه و حتی شکلی که مسائل، هنگام مبارزه و یا بعد از آن، مسائلی که برای اداره یا توصیف اقتصادی محیط حاکم در مقابل پرولتاریا خود نمائی می‌نماید به این موضوع ارتباط پیدا می‌کردند، که روسیه در هنگام انقلاب و در مرحله رشد و شرایط این انقلاب در چه وضعی قرار داشته است و این امر به تحلیل ساختار اقتصادی، روند اجتماعی که لمنین در میان آن قرار داشت کمک قابل توجهی میکرد.

و دوم آنکه به بسیاری از روسازی‌های مهم که در عرصه پویای اقتصاد ظاهر میشد بستگی پیدا میکرد.

این مسأله‌ای بود که در مرحله نخست، در پیش روی هر مارکسیست قرار میگرفت. تصمیم می‌بایستی گروهی باشد، اما اینکار گروهی می‌بایستی سازمان داده شود. رهبرانقلاب می‌بایست شخصاً همه این مسائل را جمع‌آوری و از آنها نتیجه‌گیری نماید و ترازنامه‌ای بر اساس اعتقاد و ایمان ما، بر پایه تجسسات بعدی و مسائل تئوریکی که اندیشه‌های مارکسیستی را متمرکز سازد تنظیم نماید.



سرانجام يك كار ديگر وابسته به كار پيشين، بى‌آنكه مشابه آن باشد، عرض‌اندام ميكرد و آن تحليل مناسبات طبقاتى در جامعه روسيه بوده است. بخشى از اين تحليل بيك نقطه نظر آمارى مربوط ميشود كه خصوصيات آن دريك لحظه معين و مفروض پديدار ميگردند، اما اين نقطه نظر پويا، بايك سلسله تغييرات داخلى در رابطه با رشد و اراده نيروهاى عمل‌كننده در بطن هر طبقه بستگى پيدا ميكند.

بعد از آن كار ديگرى مطرح ميشود، كار علمى و تجربى؛ وقتى موضوع درست مورد بررسى قرار گرفت، وقتى راهى كه بايستى پيموده شود تشخيص داده شد، موانع و امكاناتى كه پيش مى‌آيد، چگونگى ايفائى نقش همكارى و سازماندهى و تنفيذ نور و وجدان در اين نيروى غول‌آسايى اصلى كه همان انقلاب باشد بايستى پيش‌بينى شوند. بلافاصله و بعد از آن، پرسش‌هاى درزمينه تئوريكى عمومى مطرح ميگردند: يك انقلاب در عمل چگونه است؟ نقش اصلى آن چيست؟ آيا يك شعاع نورانى كه وقايع را روشن ميسازد نيست؟ شعاع نورانى كه همه‌چيز را روشن ميكند، ولى بى‌آنكه تغييرى از لحاظ ارگانىكى درگستره رويدادهائى انقلابى آن بوجود آورد، يا اينكه يك انقلابى آگاه و مؤمن، يك فرد سازمان‌دهنده است؟ همانگونه كه لنين در آثارش گفته است: (خميرمايه انقلابى، مسلماً دريك محيط آماده، تخميرى ايجاد ميكند، اما تخميرى كه نتايج را تعديل مينمايد. بنا بر اين اگر اين تخمير وجود نميداشت، راه طبقه كارگر كه دهها سال طول كشيده بود، شايد متفاوت ميشد). آيا ميتوان با اكتفا كردن به نيروهاى فعال و بويژه با جانشين ساختن محدود آن به انقلاب كمك رسانيد يا اينكه برعكس بايد حداكثر خلاقيت و اراده آن را در بونه آزمائش قرار داد؟ آيا نقش حقيقى ماركسيسم بايد اين باشد كه بلندگو يا وسيله بيان حال توده‌ها باشد، يا اينكه ميتواند رهبر و گرداننده انقلاب شود؟

«..... نه ماركس، نه انگلس، نه»  
«لنين، هيچكدام بي‌طوف نبودند.»  
«برعكس همه از طرفداران پرشور»  
«بودند. هدفى عالى انسان درست»  
«مربوط به روحيه حزبى آنان بود.»  
(سامگين)

این مسأله بود که مطرح میشد و «ولادیمیر ایلیچ» با تخصیص دادن یک نقش وسیع به اراده آگاه، به پیشتازان انقلابی آنرا حل کرد. در این اواخر، اندکی قبل از بیماریش، لنین این موضوع را در سخنرانیهای جالب و مقالات خویش درباره حزب و طبقه، بطور درخشانی تشریح کرد. (۲) بعد از آن مسائل ویژه‌ای مطرح گردیدند. برقراری هر نوع سرمایه، تمرکز آن از نقطه نظر روابط و مناسبات بین مؤسسات سرمایه‌داری، آهنگ رشد آن لزوم پیدا میکرد، بایستی از همه این امور اطلاعاتی درباره روابط ممکن میان طبقات را بدست آورد. بارها، شاید از همان ابتدا، باتمام حدت و اطمینان، «ولادیمیر ایلیچ» مسأله اتحاد پرولتاریا با دهقانان را مورد توجه قرار داد. سرانجام توانست بطور جامع و خردمندانه تصمیم قاطع اتخاذ کند، و نتایج عملی آن بر همگان آشکار است.

همه این مسائل بایک فکر تحلیلی عمیق به‌ثمر رسیده است. «ولادیمیر ایلیچ» کلیه اطلاعات مورد لزوم یک فرد انقلابی را که بطور علمی می‌اندیشید دارا بود. او، بمثابة یک دانشمند، در بالاترین نقطه عینیت، در اوج فساد ناپذیری و خون‌سردی قرار داشت، هیچ‌گاه اسیر احساسات نمیشد و نتیجه‌هایی که برای او خوش‌آیند ولی غلط بود نمیگرفت. او یک جستجوگر واقعی بود. برای او علم فی‌نفسه، هرگز هدف نبود، همیشه از یک تلاش عملی اطاعت مینمود.

فعالیت علمی لنین در زمینه‌های گوناگون صورت میگرفت و آموزش علمیش نه تنها درباره شناخت‌ها، بلکه آماده ساختن کارهای علمی نیز بسیار وسیع بود تا جایی که من میتوانم، کارهای شناخته شده و گفت‌وگوهای خود را با او که لاینقطع برای بسیاری از مسائل نشان میداد بخاطر بیاورم، میتوانم بسیاری از علمیهایی که لنین را جلب میکرد در اینجا ذکر کنم و برخی از رشته‌ها که او را به این علوم پیوند میداد نشان دهم.

قبل از هر چیز «ولادیمیر ایلیچ» یک فیلسوف بود، وقت آن را نداشت که بصورت یک متخصص به آن پردازد، فقط در موقع فراغت به فلسفه می‌پرداخت و مخصوصا به کارهای فلسفی که هدف علمی داشتند مشغول میشد: یادآوری، تصحیح، ابلاغ یک دستور، به کسی در مورد کاری که می‌اندیشید اشتباه است و غیره، در یک کلمه، او مانند پزشکی بود که نگران سلامت حزب باشد. عقیده داشت که حزب به عنوان مظهر و نماینده پرولتاریا و عامه مردم که آنهمه دوستشان میداشت بایستی در قلمرو فلسفه، انضباط معینی را رعایت کند، نباید بگذارد استطلاع بورژوازی

آنها را آلوده سازد و این، راهنمای مکتب فلسفه‌ای بود که عقیده داشت برای يك چشم انداز اجتماعی مارکسیستی جهانی، بنابراین برای يك تاکتیک مارکسیستی، تنها عامل صحیح میباشد. من بدشواری میتوانم در اینجا، آنچه که خصوصیات «ولادیمیر ایلیچ» رادر افکارش و در نتایج کار فلسفیش مشخص میساخت تجزیه و تحلیل کنم، اما می‌توانم تا اندازه‌ای آنچه که او را به مسائل فلسفی نزدیک میساخت معین نمایم. مسأله فلسفی برای «ولادیمیر ایلیچ» مانند مارکس، مانند پرولتاریا بطور اعم، بهیچوجه يك کار دفتری نبود. بهمین دلیل ماتریالیست بود که نمیخواست باکسی که به فکر روحش بود و در این جستجو که بداند آیا این روح جاودانی است یا خیر، یا وقتی این خرقة خشن را از تن برافکند خواهد توانست اندکی به این روح متکی باشد، به بحث بپردازد. لنین به این قبیل مسائل علاقه‌ای نداشت و اشیاء را از دید ایدئالیستی نگاه نمیکرد. مردی که دارای این باور روشنفکرانه بود که افکار و ایده‌ها چیزهای مجردی هستند و زیباییهای زندگی در آن وجود دارند، يك چنین مردی میتواند در يك جو ایدئولوژی بالا شناوری کند و قدم بر زمین نگذارد مگر بخاطر پرولتاریا و متفکران نابغه‌ای که به آن می‌اندیشند، اینها مسأله نیست.

لنین به این قبیل مسائل علاقه‌ای ندارد، آنچه که خاطرش را بخود مشغول میدارد این دنیاست، دنیائی که همیشه زیبا نیست. این يك مسأله تجربی است.

دنیا چیزی است که بایستی تغییر کند و میتوان آنرا تغییر داد. هر زحمتکش که در کارخانه‌اش بکار مشغول است چه پیدا میکند؟ ماده اولیه و کار پیدا میکند و میداند که با این‌ها هر چه بخواهد میتواند بسازد، کارگر دارای يك غریزه عمیق و بی‌نهایت سالمی است، میداند که از این دنیا میتواند چیز زیبا، چیز خوبی ساخت، چیزی که در پرتو آن آماده کردن و تهیه لوازم و وسایل زندگی بالذت فراوانی همراه خواهد بود و روند تغییر آن، فی‌نفسه يك جشن و شادمانی خواهد بود. اگر شما این نیمرخ عضلانی را که همواره با طبیعت در مبارزه است برای آنکه آنرا تغییر دهد، بخوبی نشان دهید خواهید فهمید که این قبیل مردان نیازی به ایدئالیسم ندارند زیرا برایشان زیان‌بار و بیگانه است و نیروهایشان را تقسیم میکند و انرژی‌شان را پراکنده میسازد و حتی گاهی هم هدفهای خیالی را جانشین هدفهای واقعی میکند، و این امر با آنچه که او میخواهد،

با آنچه که او گسترش میدهد، با آنچه که او فکر میکند توافق کامل دارد و معتقد است که این طبقه روبرو با انحطاط که از زندگی استثمار کنندگان دور افتاده است حقیقت را پنهان میسازد.

اینگونه بود که «ولادیمیر ایلیچ» با مسائل فلسفی برخورد میکرد. این نقطه نظر مخصوص لنین بود، در این قبیل موارد او نیروی اساسی خود را به کار میبرد، میدانست چگونه با قاطعیت تزلزل ناپذیر از آنها دفاع کند. در این زمینه، شم بسیار حساسی داشت و هر کس، بهر دلیلی که بود، اگر با او توافقی نداشت و گاهی نیش قلم او را احساس مینمود، ناگزیر این شناخت را پیدا میکرد که بهر صورت نقطه نظری که لنین لاینقطع از آن دفاع میکرد، صحیح است و این اوست که با تسلط کامل بر نفس خویش و با حداکثر انرژی، مسأله اساسی، همان مسأله ای را که مارکس در کلمات قصار معروف خود توضیح داده مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد:

دیگران دنیا را توجیه و تفسیر کرده اند و ما بایستی آن را تغییر

دهیم. (۳)

این مسأله مرکزی، مسأله تغییر دنیا، استنباط جهانی و گرامیداشت عمیق او را کلا برای علم به لنین دیکته میکرد. وی برای علوم دقیقه، علاقه و احترام فراوانی قائل بود. آنها را مانند کارهای اداری تلقی نمیکرد. این کار، از نظر او، جدا از فعالیت انقلابی جهانی نبود. کارهای علمی «پاولوف»، \* Pavlov «تیمیریازف»، \*\* Timiriazev «دارونیس»، یاساختمان آتم در لنین شیفتگی فراوانی ایجاد میکرد و بسیار متأسف بود چرا فرصت کافی برای مطالعه این کارهای بزرگ که دنیا را تغییر میدهد ندارد.

«ولادیمیر ایلیچ» تأسف فراوان داشت که چرا ما قادر نیستیم مانند دانشمند شیمی دان که تجاربش را در آزمایشگاهها به مرحله آزمایش میگذارد، مسائل اجتماعی خودمان را مطرح سازیم. در این رابطه، او احترام

---

\* پاولف، ایوان پتروویچ (۱۹۳۶ - ۱۸۴۹) دانشمند مشهور روس، عضو فرهنگستان علوم شوروی، طرفدار مکتب مادی و فعالیت سلسله اعصاب عالی، عضو و دارای عنوان افتخاری فرهنگستانها و انجمنهای علمی خارجی

\*\* تیمیریازف، کلماتی آرکادیویچ (۱۹۲۰ - ۱۸۴۳) دانشمند مشهور طبیعی داز - داروین، عضو انجمن سلطنتی لندن، دکتر افتخاری دانشگاههای گلاسکو - کامبریج و عضو انجمن نباتات ادینبورگ.

عمیقی برای اندیشه صحیح قائل بود و شما میدانید که هنگام انقلاب ،  
لنین به مارکسیست‌ها توصیه میکرد که با دانشمندان اتحاد برقرار سازند  
او، اتحاد و استقرار روابط همکاری با دانشمندان را تبلیغ و تشویق مینمود  
و هنگامی که مجله فلسفی مارکسیست «زیرپرچم مارکسیسم» بنیاد گذاشته  
شد، بطور وضوح و بدون هیچگونه پیچ و خم خاطر نشان ساخت که همه  
دانشمندان شرافتمند، حتی آنهایی هم که مارکسیست نیستند، و یک  
روش دقیق علمی بیطرفانه را رعایت می‌کنند ، بسایستی پیشاپیش ،  
به منزله متحدان ما، مانند یک رفیق هم‌رزم تلقی شوند.

«ولادیمیر ایلیچ» به اقتصاد علاقه بسیار داشت و آمار نیز او را  
شیفته خود میساخت. اطلاعات آماری بدست آمده، با روشهای درست برای  
اوجاذه فراوانی داشت و من بخاطر دارم که در اجلاسهای شورای  
کمیسرهای خلق، هنگامی که گزارشهای آماری به اطلاع حاضران  
میرسید، لنین مدادش را بدست میگرفت و یادداشت‌های شایسته‌ای در مورد  
اشتباهات ممکن، درباره فلان خط یا فلان مسأله برمیداشت و تقریباً با همه  
می‌جنگید.

«نیروی لنین به عنوان یک نویسنده»  
«سیاسی در اسلوب نگارش فوق العاده»  
«روشن، در میان همه اندیشه‌های»  
«بغرنج، بایک سادگی خیره کننده و»  
«منعکس کردن آنها با تمام قدرت و»  
«با تمام مظاهر تجلی میکند، بطوریکه»  
«این اندیشه‌ها حتی در میان افکار»  
«ناپخته و کمتر آشنا با فکر سیاسی»  
«رسوخ پیدا میکند.»

(مستخرج از ملاقات با ولادیمیر

ایلیچ در مهاجرت.)

«ولادیمیر ایلیچ فورمولهای روشن»  
«ساده و در عین حال فوق العاده»  
«عمیقی داشت.»

(لنین و جوانان، گزارش ۲۵

ژانویه ۱۹۲۴)

به مسائل حقوقی آگاه بود و علاقه وافری به کارهای حقوقی داشت،

البته منظورم امور شبه حقوقی، مجرد و مرده نیست بلکه هنر تدوین فورمولهای صریحی که از حقوق ناشی میشوند.

در آن هنگام، دردورانی که حقوق دانها در روسیه به مثابه وکلای شیطان صفت، مدافعان سرمایه، مغزهای خطاکار و اشباع شده از سنت های نابخردانه، مورد تنفر مردم قرار داشتند، «ولادیمیر ایلیچ» از تدوین کنندگان قوانین، حقوق دانهای متخصص میخواست که قوانین درست را فورمول بندی کنند. ماتعجب میگردیم و در پاسخ اومی گفتیم: «این سخنان زیبا بچه دردی میخورند، ما خودمان آنها را مینویسیم.» اما این توضیح او را راضی نمیکرد: «باچه زبانی صحبت میکنید، زبان شما نادرست است!» «ولادیمیر ایلیچ» علاقه شورانگیزی به فورمول بندی قوانین قضائی داشت و برآن مسلط بود. این یا آن فورمول حقوقی را مانند یک ارزش علمی بمثابه یک پذیرش واقعی فکری تلقی میکرد.

از آن گذشته، هرچند که لنین آثار تاریخی به مفهوم دقیق کلمه ننوشته و یا بسیار اندک نوشته و به سرعت از آن گذشته ولی به عقیده من او یک مورخ قابل ستایشی بوده است، او نسبت به کارها و آثار تاریخی حساسیت زیادی داشت. با توجه به عمق اندیشه هایش درباره مسائل گوناگون باید او را یک مورخ به حساب آورد. او مورخ عصر خویش بود، عصری که در آن زندگی میکرد و نه تنها با هیجان یک روزنامه نگار بدان مینگریست بلکه در اوج ظرافت و ذکاوت با عینیت و فکر تحلیل گرانه ای آنرا مورد توجه قرار میداد و مکالمات و بررسی های جالب او در زمینه علل نفاق در حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه شاهدگویای آن بودند. نمونه دیگر، «ولادیمیر ایلیچ» با تحلیل سرمایه داری اروپای غربی، یعنی وسیله استثمار خلقهای مستعمره بدست اروپائیان، با ارائه این نکته که پرولتاریای اروپائی خود تبدیل به طبقه استثمار کننده شده و سبب ایجاد شرایط خیانت رهبران خویش میگرددند، نشان میدهد که خلقهای استثمار شده بعد از انجام انقلاب سیاسی، به وجود آمدن پدیده های بلوغ و آگاهی وجدان ملی، در مبارزات خود بطور مستقیم علیه سرمایه داری اقدام مینمایند، این تحلیل ها موجبات شگفتی مرا فراهم میساخت که نتایج آن بسیار عظیم بود، زیرا این راه حل بود که لنین در باره مسائل و چرخش همگانی بین الملل سوم کشورهای غیر اروپائی و پیکار نهائی جنبه پرولتاریای اروپائی پیدا کرد. با مثالهای بسیار فراوان میتوانستیم نشان دهیم که «ولادیمیر ایلیچ» قادر

بود رویدادها راحتی رویدادهائی که خود در جریان آنها قرار نداشت باصراحت کاملاً مارکسیستی مشاهده و ارائه دهد.

من فکر میکنم که نامه های نوشته شده از طرف «ولادیمیر ایلیچ» از ژنو ، بعد از انقلاب فوریه که در آنها این انقلاب و علل برخورد طبقات گوناگون شرکت کننده بخوبی توضیح داده شده يك شاهکار تحليل تاريخی میباشد (۴)

فی الواقع ، در میراث لنین ، آثاری کاملاً دقیق و علمی (بجز اثر گسترش سرمایه داری در روسیه) وجود ندارند . بقیه آثار لنین سیاسی است و برای اینکار دلیل هم در دست است : اینها افکار فراگیرنده هستند ، شکل آنها را بیان مینمایند ، نتایجی که از آنها بیرون کشیده شده اند و تاکتیکی که بایستی بکار گرفته شود ، القاء مینماید و این افکار بقدری غنی هستند که میتوان اصول اساسی که از کارهای علمی لنین منتج میشوند را مطرح ساخت .

او نمیتوانست يك نویسنده سیاسی نباشد ، یکبار دیگر تکرار میکنم ، زیرا او يك مارکسیست انقلابی بود . هرگز فراموش نمیکرد که يك فرد کمونیست مجموعاً از شناخت کامل منافع طبقاتی ، در مقیاس دهها کشور ، در مقیاس جهانی و در طی صدها سال آغاز میکند .

«ولادیمیر ایلیچ» پرولتاریا را دوست میداشت چرا که احساس میکرد این طبقه ای است که سازمان میدهد ، نیروی غول آسای درونی خویش را ظاهر میسازد ، لنین هر يك از کارگران را دوست میداشت و میدانست با فرد فرد آنان چگونه سخن بگوید ، بهمیچوجه فراموش نمیکرد که پرولتاریای روسیه نا وارد و نا پخته است ، باید آموزش ببیند و ختیمی چیزها یاد بگیرد . هیچوقت نسبت به این کارگر یا آن قشر کارگری مدانه نمیکرد .

و نیز از نظر او ، پخش وسیع وجدان سیاسی در میان توده ها بسیار با اهمیت بود ، با اینکه میدانست این امر نه از طریق انتشار جزوه ، نه از راه سخنرانی یا نوشتن مقالات امکان پذیر است ، به ما آموزش داد که این کار با شرکت فعالانه در انقلاب میسر میشود و انقلاب بهترین مکتب به شمار می آید و ارزش صحیح روزنامه را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار میداد . بهمین دلیل بطور وسیعی با علاقه و رغبت فراوان به آن میپرداخت و نه تنها انجام اینکار را به حزب توصیه میکرد بلکه به نهادهای دیگر نیز سفارش میداد .

مسأله آموزش دهقانان نیز عمیقاً مورد توجه «ولادیمیر ایلیچ» بوده است. در جمهوری ما، بدون تردید هیچکس مانند او نسبت به مسائل خلق در وزارت آموزش و پرورش که همه ما مستقیماً بدان وابسته بودیم علاقمندی نشان نمیداد و در مورد تجهیزات و کمبود اعتبار و محدودیت فعالیت آن ابراز نگرانی نمیکرد. از اندیشه امکان تشکیل کنفرانس‌های همگانی در باره مسائل قانونگذاری و سیاسی بسیار شادمان میشد. این اندیشه تاحدودی پندارگرایی بود و فقط بخشی از آن به مرحله اجرا در آمد، این طرح او را مسخر کرده بود زیرا بنظرش میرسد، با از بین بردن بیسوادی میتوان از موانع گذشت و به دهقانان پرداخت. این احساس دائمی در او وجود داشت که بایستی با ساده‌ترین و روشن‌ترین صورت موضوع را برای مردم توضیح داد، بطوریکه حتی يك آشپز زن نیز قادر به فهم آن گردد.

آنچه گفته شد به این معنا نیست که او بيك اندیشه ساده و پیش‌پا افتاده چسبیده بود، نمی‌فهمید که بسیاری از مسائل را جز با بکار بردن عبارات ویژه که شنوندگان متوقعند مطرح ساخت. او میدانست که درجات مختلفی وجود دارد، اما او يك نویسنده سیاسی بود، بی‌آنکه فریفته استعداد و فهم قشرهای تعلیم یافته و حتی اعضاء حزب گردد از آموختن غفلت نمیکرد. همیشه بما میگفت: اگر فکری در سر دارید که تاکنون به مرحله اجرا در نیامده، بگوئید، بگوئید، هنگامی که فهمیدید فکرتان فهمیده نشده است، دورتر نروید، آن را تکرار کنید. وقتی متوجه شدید که يك شعار، دريك موقع معینی خوب و مناسب است، باید تا آخر آن را دنبال کنید و با این طریق، آگاهی وجدان مردمی را که مخاطب شما هستند اشباع کنید.

در مقالاتش این خط و روش بطور وضوح بچشم می‌خورد. به عنوان نویسنده در نهایت سادگی بود. در اسلوب نگارش لنین، ظرافت وجود ندارد اما این امر از صراحت و روشنی فکرش نمی‌کاهد. نویسندگانی را می‌شناسیم که در صحت و درستی انشاء دقیقند، نمیشود گفت اینان سبک نگارش خشنی دارند، اما فکرشان ناشیانه توضیح داده شده است، بنا بر این لنین با واژه‌های سیاسی خویش به تعبیر غلطی نمی‌پردازد و من فکر میکنم هر کدام از ما متوجه درخشش فوق‌العاده‌ای که در جزوه‌هایش، مثلاً نوشته‌های مربوط به دولت وجود دارد، شده ایم. اینها آثاری هستند که مطالعه آنها بدلیل صراحت، وضوح



خلوص اندیشه ، در شما يك احساس زیبایی شناسی برمی انگیزد . این امر از شیوه نگارش یا يك بیان پراستعاره و مجازی ناشی میشود ، بنظرتان میرسد که فکر مطرح شده چنان روشن است که يك کودک، نیز قادر به درك آن است و هنگامی که آثار لنین را میخوانیم به نوعی پدیده گوی اجتماعی نیرومندی که نوشته هایش بر آن پایه استوار است بر میخوریم . مجموعه وسیع آثار كامل لنین برای يك نویسنده سیاسی و انقلابی که شایق است نوشته هایش برای اکثریت خوانندگان مفهوم باشد و در گرداب تفسیرهای نادرست یا کودکانه نیفتد ، یا تا حد نوشته های معمولی و عادی سقوط نکند ، در نتیجه ، اثرش جذاب و شورانگیز باشد میتواند به عنوان نمونه بکار رود . تولستوی در جایی اظهار میدارد که که هنر واقعی بهر صورت میتواند قابل قبول باشد ، بدون اینکه برای کودکان یا مردم عادی ظرافتش را از دست بدهد . لنین در مقالاتش به چنین ظرافتی دست می یافت و بهمین دلیل بود که چنین تأثیری می بخشید . فصاحت و سخنوریش نیز چنین بود . هر سخنرانی او يك کار سیاسی بود که قانع میکرد و توضیح میداد . بسیاری از سخنرانیمایش اهمیت تاریخی دارند ، زیرا شامل فلان یا بهمان تز سیاسی ، بااهمیتی عظیم بودند : سخنرانی های دیگرش ، بدون تردید ، این برد جهانی را نداشت و چیزی جز تکرار موضوعی بود که روی آن کار کرده بود و یا مورد بحث و گفت و گو قرار داشت . اما او مرتباً آموزش میداد و اگر این پرسش مطرح نباشد که آیا « ولادیمیر ایلیچ » يك سخنران بزرگ بود ، میتوان بدون شك به این پرسش پاسخ مثبت داد . لنین شنونده را نمی ستود و نمیخواست با زیبایی بیان او را تسخیر کند و یا اجازه دهد که با شوخی ها سرگرم شود .

از این شیوه ها که بنظرش مسخره میامدند پرهیز میکرد . مسأله ای که برایش مطرح بود این بود که اندیشه هایش را با ساده ترین صورت عرضه کند و با این فکر که شنونده آنها را نفهمیده تکرار و باز تکرار نماید . بهمین جهت حرکاتش حکم ضربه های چکش را پیدا میکردند . روشهای او آموزشی بودند ، یکنوع احساس هم آهنگ کننده از يك چیز غیر قابل بحث ، سنجیده ، مسلم و روشن در شخص به وجود می آوردند . « ولادیمیر ایلیچ » هرگز بیموده گویی نمی کرد . وقتی سخن میگفت که لازم بود ، اما سخنانش همیشه عمیق ، سرشار از ایمان و مسحور کننده بود . صدایش پر از نیروی اراده و حرکتش شنونده را جادو میکرد و او را

وامیدداشت که نفس رادرسینه حبس نماید ولاینقطع به حرفهای لنین گوش فرا دارد . و هنگامی که هلهله و تحسین عمومی پایان ناپذیر و سرشار از حق شناسی، مجلس سخنرانی را فرامیگرفت، همگان متأسف میشدند که سخنان لنین پایان یافته است زیرا میخواستند از اندیشه های استاد هرچه بیشتر آگاهی پیدا کنند.

این است آنچه که من میتوانم سریع و گذرا درباره «ولادیمیر ایلیچ»، استاد ثوری برایتان بگویم. اگر هم لنین استاد نبود باز بسیار بزرگ وارجمند بود، باوصف براین من نمیتوانستم حتی برای یکدقیقه این مطلب را بشما القاء کنم که مطلب انتخاب شده از طرف من برتر از سایر مطالب میباشد. لنین، سازمان دهنده شخصیت عظیم اجتماعی، انقلابی در عمل، مباحث جالب تری هستند که من اکنون از آنها میگذرم ولی بارها و بارها بایستی در باره آنها سخن گفت. میخواستم جلسه سخنرانی من که بیادبود او برپا شده بار دیگر به جذابیت شخصیت او تخصیص داده شود.

عصری که ما در آن زندگی مینمائیم، از بعضی جهات پراز تلذذیها و ناکامیهاست، اما در مجموع، بزرگ و با عظمت و شادی انگیز میباشد در آینده، زندگی بشریت هراندازه درخشان و باشکوه باشد باز فکر میکنم نوهها و نتیجه های ما، رشک فراوان خواهند برد که ما، در سالهای قرن بیستم زندگی کرده ایم. این يك دوران نا گفته، يك عصر تغییر کامل است، و میوه آن و در عین حال نیروی محرك آن، همانگونه که گاهی در تاریخ روی میدهد، لنین یعنی تجسم این عصر شگفت انگیز بوده است. يك شخصیت دیگر، شخصیتی مسحور کننده در قله رفیع جهانی بشریت جای گرفته است. اگر از من بپرسید آیا لنین معایبی هم داشته است، در پاسخ خواهم گفت که نمیدانم، یادم نمی آید، که در تمامت زندگی سیاسی او، در رفتار او با رفقایش، در زندگی خصوصی او، در نظریه های او خطائی پیدا کنم، من در هیچ مورد و هیچگاه، کاری که مستحق سرزنش باشد بخاطر نمیآورم، نه، چیزی وجود ندارد: لنین مردی بود فعال و مثبت، اعجوبه ای بود سرشار از زندگی، حتی امروز که در تالارستوندار خانه سندیکاها در میان تابوت خویش آرمیده و مردم اندوهگین برای ستایش او از مقابلش میگذرند، زنده تر از تمام آنهایی است که در این شهر، در این کشور سکونت دارند و نفس می کشند.

## توضیحات مربوط به فصل : لنین، دانشمند و نویسنده سیاسی

«لئوناچارسکی» ، این سخنرانی را در ۲۴ ژانویه ۱۹۲۴ در دانشگاه مسکو، در یک گردهمایی کارکنان علوم که بیاد لنین برقرار شده بود ایراد کرد و همین متن در همان سال به صورت جزوه انتشار یافت .

۱- لنین ملاحظات خویش را درباره کتاب «بوخارین» بنام «اقتصاد دوران گذار» ، در مقابل این جمله : «بهمین دلیل است که ورشکستگی سرمایه داری جهانی در سیستم های اقتصاد ضعیف ملی و سازمان سرمایه - داری کشوری کمتر رشد یافته ، آغاز میگردد.» نوشته است : «این درست نیست ، در سیستم های بطور متوسط ضعیف ...» . بی تردید ، ما بدون یک سرمایه داری مشخص ، نمیتوانیم بجایی برسیم . (آثار لنین جلد ۱۱ صفحه ۳۹۷)

۲- فکر «لوناچارسکی» متوجه مقالات و سخنرانیهای پایان سال ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ میباشد: «گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، ۲۷ مارس در یازدهمین کنگره حزب، «۵ سال پس از انقلاب روسیه چشم اندازه های انقلاب جهانی» که به کنگره چهارم بین الملل کمونیست ارائه شد ، «سخنرانیهای ایراد شده در اجلاس شورای مسکو» ۲۰ نوامبر ۱۹۲۲ ، نامه به کنگره ، درباره انقلاب ما، چگونه باید تشکیلات کارگری و دهقانی را تجدید سازمان کرد؟ لنین در این آثار مسائل اصولی ساختار سوسیالیسم ، سیاست خارجی کشور شوراها ، نهضت کارگری و کمونیستی جهانی را دنبال میکند .

۳- اندیشه «لوناچارسکی» متوجه دومین تز کارل مارکس، تزهائی در مورد «فویرباخ» میگردد: «فلسفه های گوناگون تاکنون آنها را مورد تفسیر قرار داده اند ، اما حالا باید آن را تغییر داد.» (کارل مارکس و فردریک انگلس، منتخبات آثار در ۳ مجلد، جلد اول، انتشارات پروگرس

مسکو ۱۹۷۴ صفحه ۹ .)

۴- لنین پنج نامه از دوردست نوشته است چهار نامه را هنگام اقامتش در زوریخ، سوئیس؛ نامه پنجم را يك روز قبل از عزیمت به روسیه از «برن»، این نامه‌ها از اهمیت فراوانی برخوردارند زیرا متضمن آزمون کلیه مسائل مربوط به طبقه کارگری و همه کارگران روسیه پس از انقلاب فوریه میشدند، میان این نامه‌ها، مسائلی درباره نیروی محرکه انقلاب خصلت و سستگیری آن، قدرت حکومت، جنگ و صلح، موضع حکومت موقتی بورژوا، شوراها بمثابة شکل نوین سازمان سیاسی کارگران، مرحله گذار دموکراتیک بورژوازی به مرحله سوسیالیست انقلاب وجود دارد .

نامه‌های مزبور، پایه‌های يك برنامه ریزی و تاکتیکی قرار گرفت و لنین در بازگشت به روسیه برای فراهم کردن زمینه انقلاب دنبال کرد و آثار دیگری مانند «تزه‌های آوریل» و «نامه‌هایی در باره تاکتیک» به وجود آورد .

(۲)

«زمانی فراخواهد رسید که دوستان»  
«نزدیک ولادیمیر ایلیچ خواهند»  
«گفت لنین در روابط خصوصی»  
«چگونه مردی بود.»

(۱- لوناچارسکی)

## (بار دیگر در ژنو)

### خوانندگان جوان !

مسلماً شما هنوز نمیدانید خاطرات یعنی چه . البته منظورم این نیست بگویم که شما آنچه دیروز گذشته یا آنچه در کودکی برایتان روی داده از خاطر محو کرده اید . اما باید ده سال سپری شود تا فهمید که خاطره گذشته چیست .

این احساس بعد از گذشت زمان طولانی ، ده یا بیست سال . بروز میکند ، شما به شهری باز میگردید که در آنجا شاهد رویدادهای بزرگی بوده اید ، انگار در وجدانتان پدیده‌ای کاملاً کنجکاوانه پدیدار میگردد . ممکن است وضع و موقع شما کاملاً رضایت بخش باشد ، امکان دارد افسوس گذشته را نخورید و آن را بهتر از حال ندانید . اما با باوصف براین ، ناگهان درحالی که از کوچه‌ها ، میدانهای شهری که تاحدی آنها را فراموش کرده اید عبور می‌کنید ، هنگامی که این شهر با همه واقعیتش در مقابل شما زنده میشود ، احساس میکنید غربه‌ای به شما وارد شده است ، در کنار آنهایی که راه میروند و تغییر مکان میدهند ، غایبان دوباره زنده میشوند - شاید هم آنها در این دنیا نباشند - گذشته ، در صحنه واقعت کهنونی جان می‌گیرد و قلبشان را میفشارد .

این یادگاری‌ها همواره با يك احساس شیرین و تلخ همراهند . انگار که انسان خود را خیلی جوان تر می‌بیند ، با يك احساس واقعت تقریباً کامل با تجارب يك گذشته دور دست زندگی میکند که با زندگی کنونی منطبق است .

این گذشته ناگهان جان می‌گیرد و بنظر شما دلپسند و آشنا مینماید و مانند دوستی است که از سفر طولانی بازگشته ، سفری که نزدیک بود در آن جان بسپارد و همه او را به دست فراموشی سپرده بودند . با

اینحال، يك چنین خاطره همیشه اندکی تلخ است، نه فقط برای اینکه انسان پیر شده بلکه ما هیت زمان را درمی یابد و گذشت سریع آن را احساس میکند .

در چنین لحظاتی ، مرك و زندگی در هم می پیچند و رشته قرمز و سیاهی را درست می کنند که قلبتان را می فشارد .

ما که با چند نفر از دوستان در ژنو زندگی کردیم برایمان این امر حائز اهمیت فراوان بود .

اولین ملاقاتم با «ولادیمیر ایلیچ» در پاریس صورت گرفت (۱) ولی روابط ما در آنجا بسیار عادی بود، در ژنو بود که باهم، دست در دست هم ، با رئیس نابغه مان کار کردیم . در آنجا ، در حضور من بود که لنین خطوط اختلافات بین بلشویکها و منشویکها را روشن کرد، در آنجا بود که با وضوح هرچه تمامتر، طرح چهره سیاست پرولتری، انقلابی و مارکسیستی ما را ترسیم نمود.

اگر پیش از آن من يك فرد سوسیال دموکرات چپ نما، يك منشویک بودم، زیرا در تبعید من خودم را چنین می پنداشتم، (۲) میتوانم بگویم در ژنو بود یاد گرفتم چگونه برای حزب کار کنم و در جهتی که حزب میخواست ، بیندیشم . (۳)

بهمین دلیل سالهای (۱۹۰۴ و ۱۹۰۵) در این شهر کسل کننده خورده بورژوازی، در وجدانم اثر سوزانی بجای گذاشتند. بهمین سبب وقتی خودم را دوباره در این شهر یافتم ، خاطرات در مغزم شروع به چرخیدن کردند .

در «پلن پاله» Plain Palais ، میدان وسیع باطاقهای کمانی شکل که نزدیک مدخل شهر قرار داشت يك جشن همگانی، با آهنگهای «فوکستروت» امریکائی و مسابقات اسبدوانی و سیرک در کمال شکوه و شادی برقرار بود.

اولین باری که با وصول نامه «ولادیمیر ایلیچ» به ژنو آمدم تا جزء هیأت نویسندگان روزنامه «وپریود» (به پیش) Vperiod آغاز بکار کنم (۴) يك چنین جشنی در آنجا برقرار بود. اولین جلسه هیأت تحریریه ما، اگر اشتباه نکنم، همان شب ورودم به ژنو تشکیل شد.

«نادژدا کنستانتی نوا، Nadejda Konstantionvna» با اینکه مسن تر از سایر اعضا گروه نزدیک به لنین نبود ، نقش مادر را در حزب ایفاء میکرد. او همیشه آرام ، خویشتن نگهدار بود، همه چیز

را میدانست، مراقب همه بود، در لحظه مناسب همه رازهنمائی میکرد و با دقت هر چیز رازیر نظر میگرفت.

بعد از نخستین یا شاید دومین نشست، «اولمینسکی» Olminski که همراه من از اتاق کوچکی که در آنجا مقالاتمان را به لنین میدادیم، خارج میشد با شادی فراوان گفت: «بنظرم میرسد که ما همیشه با تفاهم با هم کار خواهیم کرد. من خیلی راضی هستم که میان ما آدم خود خواهی وجود ندارد.» «ولادیمیر ایلیچ» مرد بسیار خوبی است میدانند چگونه ما را راهنمائی کند، جاه طلب نیست.

در حقیقت، کار ما، همواره در تفاهم کامل انجام میگرفت. در ژنو، تعداد بلشویکها اندک بود، ما گروه کوچکی را تشکیل میدادیم و از هر طرف زیر فشار مهاجران و دانشجویانی که اکثراً زیر پرچم منشویکها یا سوسیال دموکراتهای انقلابی بودند، قرار داشتیم ما غذای خودمان را در یک کانتین کوچک که بوسیله همسر - «لپشینسکی» (۵) Lepenchiiski اداره میشد صرف میکردیم. این زن و شوهر خیلی به لنین نزدیک بودند.

در آنجا شطرنج بازی میکردیم، به کاریکاتورهای جالبی که وسیله «لپشینسکی» بامهارت نقاشی میشد نگاه میکردیم، با هم به گفت و گو می نشستیم، یاد می گرفتیم چگونه بهم احترام بگذاریم و چطور. همدیگر را دوست داشته باشیم. گاهی، جلسات کم و بیش وسیع بلشویکها در آنجا برقرار میشد. بعد از پایان کار هیأت تحریریه یا بعد از برگزاری آن جلسات، اغلب اوقات همراه «ولادیمیر ایلیچ» برای گردش بیرون میرفتیم و در طول رودخانه «آرو» Arve قدم میزدیم.

کانتین «لپشینسکی» در انتهای پل این رودخانه قرار داشت. گاهی در ساحل رودخانه راه میرفتیم، گاهی هم از پل گذشته و در جاده‌ای که میان بیسه زارها و تپه‌ها فرو میرفت قدم میزدیم. این دقایق برایم بسیار عزیز بود. «ولادیمیر ایلیچ» غالباً در این گردشها صمیمی‌تر از سایر مواقع بود.

---

\*المینسکی، میخائیل ستیانویچ، (۱۹۳۳ - ۱۸۶۲)، یکی از قدیمی‌ترین اعضاء فعال جنبش انقلابی، نویسنده سیاسی و تاریخی بود. در سال ۱۹۰۴ به سویس مهاجرت و با لنین در روزنامه‌های بلشویکی همکاری و فعالیت داشت. بعد از انقلاب اکتبر، در اداره مملکت پست‌های مهمی را احراز کرد و در انجمن بلشویکهای قدیمی ست‌ریاست راداشت.



عادتاً وی اجازه نمیداد نزدیکانش در احساسات شخصی او دخالت کنند. قبل از همه چیز، این يك سیاست بود، آمیخته با شور و هیجان، شوق و دلباختگی. او با اعمال این سیاست مرکزیتی برای زندگی، برای همه آنهایی که به او نزدیک میشدند، به وجود میآورد.

«ولادیمیر ایلیچ» دوست نداشت از شخصیت‌ها صحبت کند، بالقاب و عناوین با مردم حرف بزند و در خاطراتش غرق شود. او به آینه نزدیک، به ضربه‌ای که بایستی وارد سازد به سازمان تدافعی که بایستی تشکیل دهد، به ارتباط‌هایی که بایستی برقرار کند می‌اندیشید. اما در این گردش و گپ، گاهی «ولادیمیر ایلیچ» جوانب و جهات نزدیک مسأله را مورد توجه قرار میداد. بایک اندوه و تلخکامی ولی بی‌تردید با محبت از «مارتف» Martov \* که بر اثر يك سیاست آشتی‌ناپذیر از حزب کناره گرفته بود سخن بمیان می‌آورد. با سخنان زیبا و درست از «پلخانوف» Plekhanov که به هوش و قریحه او احترامی فوق‌العاده می‌گذاشت یاد میکرد، نیمرخ سیاسی و انسانی «دان» Dan را با حرفهای خنده‌دار و در کمال ظرافت ترسیم مینمود. از روندهای گوناگون ترویج و تعمیم روزنامه نگاری سخن میگفت.

اما وقتی بحث و گفت‌وگو به مسائل عمومی میکشید، «ولادیمیر ایلیچ» در کمالات آراستگی و غنا از آنها حرف میزد، در اساس و پایه ماتریالیسم بحث میکرد و کوشش داشت مقوله‌ها و آهنگهای گسترش انقلاب را در کشورهای گوناگون پیش بینی کند. اطمینان دارم که اگر من آدم زرنگی بودم و در بازگشت از این گردشها، بلافاصله آنچه را که از این نابغه انقلاب شنیده بودم یادداشت میکردم، امروزه میتوانستم، به شما خوانندگان جوان کتاب بسیار جالبی عرضه کنم. اما مثل خلیجهای دیگر، دیر به این فکر افتادم. آدم وقتی در کنار يك چنین مرد بزرگی زندگی میکند و همراه او به پیکار برمیخیزد، تقریباً معنای درست کلماتی را که او بر زبان میآورد درک نمیکند.

«ولادیمیر ایلیچ» در این ایام دوست نداشت در اجتماعات ظاهر شود.

---

\* مارتف، (۱۹۲۳-۱۸۷۳) با نام مستعار «تزدربوم» Tzederbaum «یولی‌اسی یوویچ» Iouli Ossipoitch یکی از رهبران منشویکها و سردبیر روزنامه‌های آنان بود.

\*\* دان‌گورویچ، (فدورایلیچ) متولد ۱۸۷۱ و درگذشت سال ۱۹۴۷ یکی از رهبران منشویک و روزنامه‌نگار.

در ژنو، تقریباً هر روز، میتینگ، مجالس بحث و گفتگو برقرار میشد. سخنرانان زیادی در میان دانشجویان وجود داشت و قانع کردن و سر و کله زدن با آنها به علت وجود حشو و زوائد فراوان در عبارت پردازیهایشان که از سطح متوسط دانشگاهی تجاوز نمیکرد آسان نبود.

«ولادیمیر ایلیچ» شرکت در این اجتماعات را اتلاف وقت میندانست. ولی مرا به حضور در این مجالس ترغیب میکرد: نظر او این بود که من برای این قبیل فعالیتهای درجه دوم شایسته هستم. قبل از ایراد سخنرانی که بعضی شان موفقیت آمیز بودند و من میتوانستم تعداد کمی از بهترین دانشجویان را به حرکت وادار کرده و به خودمان نزدیک سازم، لنین همیشه تذکرات مفیدی بمن میداد.

کمی بعد از ژانویه ۱۹۰۵ و نزدیک به انقلاب، وضع عوض شد. شرکت او در این اجتماعات زیادتیر گردید. از این زمان بیعد هردومان سخنرانی میکردیم و این وظیفه و تلاش را بین خود تقسیم مینمودیم. یادم می‌آید دویا سه بار مورد مؤاخذه «ولادیمیر ایلیچ» قرار گرفتم برای اینکه نتوانسته بودم به اندازه کافی هدف مورد نظر را تشریح کنم یا از زیر بار شرح موضوعی شانه خالی کرده بودم.

ژنو شهری بود کسالت آور، تیاترها بد بودند، کنسرتها، بجز در ضیافت‌های بزرگ چندان ارزشی نداشتند، عادات مردم ژنو تکراری و یکنواخت بود و به حرکات عقربه‌های ساعت‌هایشان شباهت داشت. ولی ما در شادی میزیستیم، عده‌ای از میان ما نیازهای مادی داشتند و همگی ما با سختی‌ها دست به گریبان بودیم. ما کاملاً میدانستیم آینده از ما چه انتظاری دارد. اما مجموعاً در میان مهاجران روسی، بویژه میان بلشویکها، نوعی نشاط و شادابی وجود داشت. به عقیده من، دست کم برای ما بلشویکها این زندگی باتلقین و فکر «ولادیمیر ایلیچ» ایجاد شده بود.

او همواره چابک و سرزنده بود. نیروی زندگی در او عالی بود. بادرک کامل همه خطرات، بدبختی‌های تهدید کننده، محرومیت‌ها و غیره به خوش بینی خویش که از پیش نگری مارکسیستی سرچشمه میگرفت وفادار میماند و این مدیون رفتار و رهبری اعجاب انگیز او بود. بغاطر دارم. یک شب در ژنو شادی ما به اوج رسید. ایام پرهیز مسیحیان بود. در این هنگام از سال، دانشجویان همه کشورها، حتی سوئیس‌های سخت گیر نیز، معمولاً سرزنده و با نشاط میشوند.

گروه بلشویکها، همراه «ولادیمیر ایلیچ» در گرداب جشن و سرور ایام پرهیز که بارقص و بی بندوباری توام بود افتاد. یادم می آید، دستها روی شانه های نفر قبلی ، يك صف طویل مرکب از صدها جوان آرز خوانان و قمقمه زنان از روی پله های اطراف کلیسای بزرگ میگذشتند «ولادیمیر ایلیچ» رابطور وضوح می بینم که کاسکتش را به عقب سر انداخته و مانند کودکی بی اختیار خویشتن را تسلیم هیجانان عمومی کرده بود. می خندید و پرتو شادی در چشمان شیطنت بارش می درخشید. واکنون ، تکیه کرده برجان پناه پل رودخانه «آرو» به امواج آشفته رودخانه که مانند سابق در جریان است نگاه میکنم. اندیشه و فعالیت انقلابی نیز مانند يك موج سریع و بیرحم ، وقتی که به ژنو وارد شدم، پیش میرفت این امواج درپیشاپیش همه رودخانه های تاریخ به سوی اقیانوس تاریخ می شتافتند و ارمغان بزرگ خود را به آن تقدیم میکردند .

این ارمغان بسیار عظیم بود نه بخاطر اینکه ژنو خود را همانند يك مرکز انقلاب استثنائی بداند ، زیرا مهاجرت بیگانگان ، بطور کلی، فقط در آن يك نقش درجه دومی داشت، بلکه در آن زمان، ژنو جایی بود اولاً مناسب برای تاسیس روزنامه «ایسکرا» Iskra ، ثانیاً درخور مجلاتی که بارهبری بزرگترین تنوریسین و منتقد حزب، بعد از «ایسکرا» انتشار پیدا کردند.

(۱۹۲۷)

## توضیحات لازم در مورد فصل : (بار دیگر در ژنو)

مقاله «بار دیگر در ژنو» وسیله «لوناچارسکی»، هنگام اقامتش در ژنو، در نوامبر و دسامبر سال ۱۹۲۷، روز قبل از تشکیل چهارمین اجلاس کمیسیون تدارکاتی کنفرانس «اجتماع ملت‌ها درباره خلع سلاح» نوشته شد. متن این مقاله برای اولین بار در تاریخ ۱۳ دسامبر، در روزنامه «کومسومولسکایا» شماره ۲۸۴ درج شد.

۱- لنین بتدریج در پاریس، زوریخ و برن، در فاصله ۱۹ تا ۲۵ نوامبر. (۲ تا ۸ دسامبر) ۱۹۰۴ اقامت‌گزید و گزارش‌هایی درباره موقعیت حزب تنظیم کرد.

لوناچارسکی» در ۱۹ نوامبر (۲ دسامبر) بالنین ملاقات کرد.

۲- «لوناچارسکی» از سوی دولت «ولوگدا» تبعید شد و این تبعید از ۲ فوریه ۱۹۰۲ تا ۱۵ مه ۱۹۰۴ به طول انجامید.

۳- «لوناچارسکی» از دسامبر ۱۹۰۴ تا اواسط ۱۹۰۵ در ژنو اقامت داشت

۴- «وپریود Vperiod (به پیش) یکی از مجلات هفتگی بلشویکی بود که مخفیانه چاپ میشد، از ۲۲ دسامبر ۱۹۰۴ (۴ ژانویه ۱۹۰۵) تا ۵ مه (۱۸) انتشارش ادامه یافت. ۱۸ شماره از آن انتشار پیدا کرد. لنین رئیس مستقیم اداره کننده این مجله بود. طبق تصویب سومین کنگره P. O. S. D. R. (۱۲ - ۲۷ آوریل)، (۲۵ آوریل - ۱۰ مه ۱۹۰۵) روزنامه «پرولتاریا» به عنوان ارگان مرکزی حزب جای آن را گرفت

«وپریود» بیش از ۶۰ مقاله لنین را انتشار داد.  
۵- «لپشینسکی» Lepenchinski ، پانته لمیون نیکلایویچ، در  
جنبش انقلابی روسیه نقش فعالی داشت . بعد از انقلاب اکتبر همراه  
«لوناچارسکی» در کمیسیاریای خلقی آموزش عمومی به کار پرداخت  
و به مدیریت موزه تاریخ و سپس موزه انقلاب منصوب شد .

## (چند خاطره از لنین)

چیزی بهتر از رویدادهای ۹ ژانویه\* نمیتوانست قطع رابطه بین بلشویکها و منشویکها را برملا سازد. کاملاً میدانستیم که در روسیه آرامش وجود نداشت، موج آبهای بهاری بزرگتر میشد، این یا آن واقعه امکان داشت اتفاق بیفتد، اما رویدادهای ژانویه حتی ما را انقلابی ترین جناح سوسیال دموکرات را غافلگیر کرد.

همه مهاجران به جوش و خروش افتادند. همه قلبها از خشم مالا مال شدند ولی در همان حال، چشم اندازهای آینده با روشنی بیشتری ترسیم گردید قبل از همه چیز مطمئناً خود «ولادیمیر ایلیچ» از آن نتیجه گیری کرد. فکر تیزبین او با تحلیل مارکسیستی، بما اجازه داد از همان روزهای نخست، حتی از همان ساعات اول، کیفیت رویدادها را درک کنیم. تحت رهبری او، فهمیدیم که نه فقط برای پرولتاریای پترزبورک بلکه برای سرتاسر روسیه مبارزه با سلطنت مستبده آغاز شده است، نه بصورت گروهها و دسته‌های کارگری بلکه در شکل گسترده توده‌ای.

«ولادیمیر ایلیچ» باشور و هیجان توجه نداشت و توصیه میکرد که بایستی علیه دستگاه تزار همان سلاحی را به کار برد که سربازان بدستور دولت در مقابل عرضحال کارگران به کار گرفته و بروی آنان آتش گشوده بودند.

منشویکها بلافاصله شروع کردند به تخطئه و سیاه کردن بلشویکها، شایعات گوناگونی درباره این عمل «بلانکیستی» و «ژاکوبینیستی» و

---

\* نهم ژانویه روزی بود که به تظاهرات آرام چند هزار کارگر که به جایگاه زمستانی تزار یعنی کاخ زمستانی او برای تقدیم عرضحال خود مبنی بر بهبود زندگی مردم آمده بودند فرمان شلیک داده شد. این وقایع به نام «یکشنبه خونین» معروف شد و موجب يك سلسله قیامها در سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ گردید که نقطه اوج آن در دسامبر سال ۱۹۰۵ در مسکو بوده است.

قیام نظامی رواج پیدا کرد. همه این گفته‌ها ، در این زمان ، در لحظه‌ای که تاریخ ، اولین برخوردهای قطعی بین پرولتاریا با ماشین دولتی را فراهم میساخت ، از جانب ما مورد تحقیر قرار گرفت . ما در اندیشه ضرورت پیشبرد مسأله مبارزه انقلابی مستقیم ، واژگون ساختن سلطنت مستبد بوسیله اعتصابهای همگانی و قیامهای مسلحانه بودیم: و در کنگره سوم حزب (۱) درستی این فکر به ثبوت رسید و روشن شد که بلشویکها ، انقلابیون واقعی به مفهوم درست کلمه هستند و جنگجویان نام‌آوری می‌باشند که از قیام خلقی طرفداری می‌کنند ، قیامی که از لحاظ فنی بایستی قبلاً آماده شده و طبیعتاً از حداکثر وجدان تغذیه گردد.

(۱۹۲۷)

## (۲)

بی تردید ، «ولادیمیر ایلیچ» نخستین رزمنده برای تحقق بخشیدن به هدفهای ما بود ، در امر فراهم ساختن تدارکات سیاسی ، ظرفیت عمل ، مهارت در کار «ژورنالسم» ، میزان کاری که انجام میداد و نتایجی که از آن حاصل میشد نیز شرکت مؤثر داشت .

از نظر سیاسی دائماً در جوشش و غلیان بود . کوشش داشت ، تکیه گاهی پیدا کند . با شتاب فراوان تازه واردان روسیه را جست و جو میکرد و با علاقه زیاد خود را به آنها میرسانید . یک خبر کوچک ، از مجموع آنچه که در مملکت میگذشت ، برایش تکیه گاهی میشد تا آن را بطور قابل ملاحظه ای تعمیم و بلافاصله معنای آن را برای ما توضیح دهد . ما با کمال دقت رویدادهای روسیه را دنبال میکردیم . روزنامه ها را میان خود تقسیم کرده بودیم ولی «ولادیمیر ایلیچ» همه آنها را به اضافه آنچه که به او تخصیص داده شده بود مورد مطالعه قرار میداد . هم-چنین مطبوعات اروپائی و روزنامه های متعلق به منشویکها را نیز میخواندیم . در جستجوی یافتن مطالبی بودیم که لنین در انتظارش بود و خط مشی منشویکها را بخوبی درمی یافت .

غالب اوقات مقاله ها پیشاپیش مورد بحث قرار میگرفتند . این امر در مورد مقالاتی هم که لنین در روزنامه های مامینوشت صادق بود . غالباً پیشنهادهای ما را درباره بعضی مطالب جویا میشد . ما پیشنهادهای خودمان را مطرح میکردیم و او نیز پیشنهادش را ارائه میداد . هر عنوان ، هر مطلب ، به اختصار مورد بحث قرار میگرفت ، کسی که مطلبی را برای یک مقاله پیشنهاد میکرد ، اصلی ترین ترها را می شکافت و موقعیت های بنیادی را مطرح مینمود . دیگران نظرات مخالف خود را عنوان و مورد گفتگو قرار میدادند . «ولادیمیر ایلیچ» نیز چنین میکرد . مذاکرات ، دائماً دنبال میشد . در یک موقع معین میگفت : حالا بروید و مقاله را بنویسید .



مقاله‌ای که نوشته میشد قبلاً و بطور گروهی مورد مذاکره قرار نمیگرفت بلکه قبل از چاپ در باره‌اش بحث و گفتگو میشد. این امر امکان داشت زیرا روزنامه ارگان ما، هفته نامه بود؛ مطالب آن زیاد نبودند و میشد همه آنها را با دقت مورد مطالعه قرار داد. گاهی اتفاق میافتاد که در مطالعه ثانوی، مقاله کاملاً دست کاری و اصلاح شود. اغلب اوقات مقاله‌ای که بوسیله «ارلوسکی» Orlovski یا «المینسکی» نوشته میشد توسط لنین پایان پیدا میکرد. او مقاله را تعدیل مینمود، بعضی قسمت‌ها را حذف میکرد، تغییر میداد، عبارتهای دراز را حک و اصلاح مینمود، بطوریکه سر دبیر هنگام چاپ مجدد آن نمیدانست مقاله را چه کسی نوشته است.

درواقع لنین روشی داشت که با اسلوب نگارش «ارلوسکی» یا «سالتی کوف شچدرین» Saltykov Chtchedrine متفاوت بود، با این حال از آثار و قرائن موجود در مقاله استنباط میشد که وسیله لنین نوشته شده است. کلمات ویژه او، عبارت پردازیمهای صادقانه اش، تکرار ویژه جملات، چرخش يك موضوع شناخته شده در تمام وجوه آن برای اینکه محتوای آن را در فکر ما یا در فکر خواننده رسوخ دهد به آسانی شناخته میشد.

کار ما، گروهی انجام میگرفت. «ولادیمیر ایلیچ» مقاله این یا آن نویسنده را مدنظر قرار میداد: اینجا یا آنجا جمله‌ای میافزود. نتیجه را تعدیل میکرد. او بنویسنده پیشنهاد میکرد که خودش این تغییرات یا اصلاحات را انجام بدهد و اتفاق میافتاد که نویسنده مقاله براساس تذکرات لنین، آن را تعدیل میکرد، ولی اغلب اوقات، این تصحیح آخرین در محیطی انجام میگرفت که «ولادیمیر ایلیچ» هر نیمساعت به آنجا سر میزد و میپرسید: بسیار خوب این رونوشت را بمن میدهید یا نه؟، و چون وقت تکافو نمیکرد لنین خودش به کار میپرداخت. بسیار تند و فاصله‌دار مینوشت، اما نوشته او کاملاً خوانا بود او رونوشت‌ها را باخود میبرد و بلافاصله همه را تصحیح میکرد. اگر دیر میشد و مطالعه همگانی آنها مقدور نمیکردند، ما به او اطمینان داشتیم و مقاله‌ها را بعد از اظهار

---

\* ارلوسکی، نام مستعار «وروسکی واتسلاوویچ» بود (۱۹۲۳ - ۱۸۷۱) او يك انقلابی حرفه‌ای، دیپلمات معروف شوروی، روزنامه‌نگار و منتقد ادبی بود. در روزنامه «ایسرا» - ویربود - پرولتاریا و سایر انتشارات بلشویکی همکاری فعالانه داشت از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳ سفیر مختار روسیه شوروی در کشورهای اسکاندیناوی و ایتالیا بوده است.

نظر لنین به صفحه بند میدادیم.

گاهی هم اتفاق میافتاد که مقاله های «ولادیمیر ایلیچ» احتیاج به دستکاری داشته باشند. در این مورد لنین بهیچوجه وضع و حالت يك رئیس را بخود نمیگرفت. ما ریاست او را پذیرفته بودیم زیرا زودتر از دیگران می فهمید، يك فکر را بهتر از دیگران می شکافت، عبارات رساتر و محکمتری می یافت، سریعتر از دیگران کار میکرد، و همه این خصایص ممتاز روزنامه نگاری، بی تردید او را در مقام اول قرار میداد، اما او از خود پسندی بدور بود، هرگز رنجیده خاطر نمیشد و هیچگاه خودستائی نمیکرد باکمال فروتنی به تذکرات «المینسکی» که یادآور میشد این یا آن جمله از نقطه نظر دستوری و ترکیب زبان درست نیست و حتی گاهی از لحاظ سیاسی با استحکام کافی تشریح نشده گوش فرامیداد. اغلب اوقات، خودش جملات را تعدیل میکرد، عبارات زنده تری پیدا مینمود و هنگامی که به او میگفتند يك عبارت و یا جمله مناسبی را پیدا کرده اند با لذت خاصی آن را می پذیرفت.

هنگامی که من در ایتالیا بودم، رویدادهای انقلابی و اعتصاب بزرگی پدیدار شدند (۳) و (۴). «ولادیمیر ایلیچ» مرا مجبور میساخت که بیماری خودم را فراموش کرده و به «پترزبورگ» (۵) بروم. بعد از اعلام مشروطه (۶) از پترزبورگ که خودش به آنجا آمده بود تلگراف کرد و همانگونه که میدانید، در آنجا در رأس سازمان بلشویکها قرار گرفت و مدیریت روزنامه «نواثیاژیزن» Novaia Giza نیز به عهده او گذاشته شد (۷): لنین مرا برای همکاری در این روزنامه احضار کرده بود.

شروع کردیم به سازماندهی جلسات هیئات نویسندگان و در آنجا مقالات را مورد بحث و تبدل نظر قرار میدادیم: این يك روزنامه هفتگی بود که مطالب زیادی برای آن فرستاده میشد و بررسی همه این نوشته ها امکان نداشت، چندبار «ولادیمیر ایلیچ» نزد ما اعتراف کرد: از خود میپرسم که داشتن يك روزنامه بسیار خوب است و نمیتوان بطور کامل همه آن را در يك روز مورد مطالعه قرار داد و حتی مرور آنها نیز دشوار است، هر گوشه و کنار آن را نمیشود رسیدگی کرد يك روزنامه کوچکتر و مورد استفاده کارگران بهتر است..... ولی علاقه «ولادیمیر ایلیچ» برای روزنامه ای که طبق عادت بتواند آن را در دست بگیرد، هر سطر آن را بسنجد، احساس کند، هر چیزی را سر جایش بگذارد، ممکن نشد زیرا فوراً پلیس، هفته نامه «نواثیاژیزن» را ممنوع

اعلام کرد و مادست به انتشار روزنامه‌های دیگری با قطع کوچک زدیم (۸). هنگامی که روزنامه‌های کوچکتری را انتشار دادیم، وضع تغییر یافته بود. روزنامه «نوائیازین» از زمانهای پیشین یعنی وقتی که کم و بیش آزادی مطبوعات حکمفرما بود، بارعایت همهٔ جهات و جوانب، انتشار می‌یافت. اکنون همه چیز خراب شده بود. این بعد از قیام مسلحانه دسامبر در مسکو بود و ما مورد تهدید یک واکنش شدید قرار داشتیم. در این دوره، روزنامه‌های کوچکی انتشار میدادیم و همه تلاش ما این بود که از مواضع خود علیه منشویسم دفاع نمائیم. «ولادیمیر ایلیچ» با استواری و استحکام، همه چیز را زیر نظر قرار میداد و هر سطری را بررسی میکرد. ما در آن موقع به کارهای مهمتر از مقاله نویسی مشغول بودیم و تصمیمات حزب را روبراه میکردیم. موقیت به گونه‌ای بود که همه چیز را می‌بایستی سبک و سنگین کرد.

از یکسو، بایستی احتیاط میکردیم که از عبارت‌بندیها، دفاع از مواضع رادیکالیسم رمانتیسیم مواضعی که هدفشان جلوگیری از اقدام مستقیم انقلابی بود پرهیز نمائیم، از سوی دیگر، مواظب باشیم که در خط «لیکیداسیونالیسم» Liquidationalism «که منشویسم انتخاب کرده بود نیفتیم. خطی که لنین ارائه میداد، حد وسط یعنی در حقیقت خط انقلابی بود که ما را از لغزیدن به این یا آن طرف مصون میداشت. انقلابهایی که ما در جریان مذاکراتمان با منشویکها، درست قبل از برپائی کنگره «استکهلم» (۹) یاد در حین تشکیل و یا بعد از آن کنگره، هنگامی که در حزب کمونیست نفاق و جدائی بوجود آمد روبراه کردیم، حائز اهمیت فراوان بودند. \*\*

این تصمیمات طبق روش مخصوص «ولادیمیر ایلیچ» تدارک شده بود. و کلمه به کلمه حاصل کار گروهی بود. ما در گروه دوازده یا چهارده نفری دور هم جمع میشدیم. «ولادیمیر ایلیچ» می‌گفت:

---

\* «لیکیداسیونالیسم» جریانی بود اپورتونیستی که در حزب سوسیال دموکرات انقلابی، بعد از شکست قیام ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ به وجود آمده بود. گردانندگان این جریان، لزوم فعالیت مخفی حزب سوسیال دموکرات روسیه را نفی مینمودند و خواهان فعالیت علنی و قانونی آن بودند. و این فکا در شرایط واکنش ضدانقلابی نفی مبارزات طبقه کارگر فعال روسیه بوده است.

\*\* به صفحه ۱۰۰ مراجعه شود.

«فلان تصمیم را مورد بحث و عمل قرار دهیم.» او خود نقشه‌اش را بیان میکرد، پیشنهاد مینمود آنرا تقسیم بندی کنیم، يك ایده کلی مطرح میساخت و ما بصورت دسته جمعی آنرا مینوشتیم. «ولادیمیر» یا شخصی دیگر، نخستین فورمول را ارائه میداد و ما هرکلمه آنرا مورد بحث قرار میدادیم تا آنرا به بهترین صورت ممکن درآوریم، وقتی این فورمول موفقیت آمیز بنظر می آمد، «ولادیمیر ایلیچ» آنرا مورد انتقاد قرار میداد: آیا این عبارت شایعه پراکنج خواهد بود؟ آیا ابهام به وجود نخواهد آورد؟... سعی می کردیم فورمولهای صحیح تری پیدا کنیم و هنگامی که یکی از ما آنرا می یافت لنین می گفت: «این فورمول را میشود بکار برد». فورمول انتخاب و نوشته میشد. همین روش تا پایان ادامه می یافت، بعد هیأت نویسندگان آنرا باز میخواند و فوراً می نوشت. و در واقع نمیشد گفت که این یا آن کلمه، این یا آن عبارت نوشته کیست. هر کدام از ما، فورمولی را که به فکرش میرسید بیان میکرد.

بطور کلی باید بگویم که «ولادیمیر ایلیچ» بهمه همکارانش آزادی میداد تا آنچه را که به ذهنشان میرسید بیان کنند. حتی در انتخاب موضوع نیز آنها را آزاد میگذاشت.

اما در مورد مسائل سیاسی، وضع چنین نبود. بمحض اینکه فکر میکرد که داریم از خطوط اصلی سیاست فاصله میگیریم، آدمی میشد آشتی ناپذیر و هیچگونه حکمیت و مصالحه رانمی پذیرفت.

رفقا، باید بگویم، هر چند این امر، بدون تردید به روشهای نویسندگی او ارتباط پیدا نمیکرد و به روشهای کلی مدیریت سیاسی او که بسیار علاقمند بود بستگی داشت معذالک موردی پیش می آمد که بعضی از امور سیاسی را به کسی می سپرد تا به اتفاق در ترسیم محوزهای اساسی سیاست اقدام کنند. بسیاری از خلاصه این طرحها در اختیارم بود که متأسفانه در جریان نقل و انتقالها از بین رفت. مسلماً آنچه که برایم باقی ماند به آرشیوهای مخصوص تحویل دادم.

اکثراً اتفاق می افتاد که «ولادیمیر ایلیچ» مداد قرمز یا مداد آبی را برمیداشت و روی يك برگ کاغذ چندین موضوع را مینوشت، بعد میگفت: «میتوانید اینها را طی يك گزارش بسط بدهید، موافقت یا نه؟» در جواب او گفته میشد: خوب، این موضوع را مدنظر قرار خواهیم داد، همانطور که توصیه کردی صحبت خواهیم کرد. این جریان هنگام کنفرانسها و کنگرهها اتفاق می افتاد. بهمین جهت، رفقا و همکارانش

اغلب گزارشهایی را مطرح میکردند که مدارك و دلایل آنها بوسیله لنین  
تهیه شده بود .

این يك موضوع جالبی است که ذکر میکنم ، ماموارد زیادی می یافتیم  
که اصولا بالنین ارتباطی پیدا نمیکردند ولی مهر این نابغه بزرگ در  
پای آن دیده میشود ، اثر ذکاوت و لیاقت او در همه موضوعات انسانی  
بچشم میخورد .

(۱۹۳۱)

### (۳)

هر بار که از من خواسته میشود که خاطراتم را دربارهٔ لنین بگویم، نمیتوانم خودم را ببخشم که چرا دفتر خاطراتم را حفظ نکردم تا کمکی به حافظه‌ام کند (زیرا در آن زمان نگهباشتن این قبیل یادداشتها خالی از خطر نبود). بسیاری از این مذاکرات شخصی، فوق‌العاده جالب است، همهٔ گردهمایی‌ها و کارهای گروهی که طی آنها میتوانستم لنین را از نزدیک ببینم، رویدادهائی که ما کم و بیش بازیگران آنها محسوب میشدیم، هر آنچه که بمن اجازه میداد ناظر کیفیت اجرای مأموریت تاریخی لنین باشم، همهٔ اینها در حافظه‌ام اثر ضعیفی بجای گذاشته که من حتی گاهی نمیتوانم زمان آنها را بخاطر بیاورم.

کوشش خواهم کرد مهمترین آنها را که در حافظه‌ام باقی مانده بطور مختصر به خوانندگانم عرضه کنم، وقایع سال ۱۹۰۵ که لنین در آنها شرکت داشت و من، نه از خلال کتابها بلکه باچشمها و گوشه‌هایم شاهد آنها بوده‌ام.

«ولادیمیر ایلیچ» زندگی پر جوش و خروش و هیجان‌انگیزی را میگذرانید زیرا «پترزبورگ» و مسکو و بسیاری از شهرهای دیگر شهرستانها در چنگال يك زندگی سخت، میان دگرگونیهای انقلابی و عکس‌العملی که از آنها ناشی میشد گرفتار بودند. کوچه‌های این شهرها، اغلب اوقات از خون پوشیده شده بود و شعله حریق‌های فراوان که بوسیله شورشهای ضدیهودی «صد سیاه» که از طرف مقامات دولتی دامن زده میشد (۱۰). خیابانها را روشن میکرد، دربارهٔ سرنوشت «ارتش منچوری» که دولت سعی داشت آنرا درهم بکوبد زیرا میترسید که این طغیان و تمرد به عصیانهای دهقانی و انقلاب کارگری که امواجشان روز بروز وسعت بیشتری پیدا میکرد اضافه شود.

نفوذی که لنین با کمک جناح بلشویک حزب سوسیال دموکرات اعمال میکرد مسلماً بسیار عظیم بود. این نفوذ با انعکاس در روزنامه‌هایی

که قانونی و علنی بودند تقویت میشد. با اینحال باید توجه داشت که در این زمان، طبقه کارگر به رغم وجود شورای «پترزبورگ» و سایر شوراهای شهرستانها بطورکامل سازمان یافته نبودند. همچنین، دستگاههای حزب نیز هنوز آسیب پذیر بودند. بهمین جهت، رویدادها تا حدود زیادی بخودی خود مسیر خود را طی میکردند و باید گفته شود که فراهم آوردن و تدارك دیدن انقلاب اکتبر این چنین نبوده است....

باز باید فقدان وحدت در حزب سوسیال دموکرات را نیز که یکدست بود به این عوامل اضافه کرد.

با وصف براین، اوضاع سریعاً تحول می یافت. بارهالنین بما خاطر نشان ساخت که انقلاب دستخوش بزرگترین خطر قرار دارد.

در آن موقع، لنین برای مشارکت توده های دهقانان دهات و سرپازان ارتش، بویژه «ارتش منچوری» را که اندک اندک رو به کاهش میگذاشت اهمیت فراوانی قائل بود.

با اینحال مشاهده شورشمای دهقانی و توجه به خصیصه آن، شکست عملیات قهرمانی قیامهای مسلحانه «سوابورگ» Sveaborg و «سباستوپول» Sebastopol<sup>(۱۱)</sup> به لنین و حزب کمونیست کاملاً روشن ساخت که این متحد هنوز به اندازه کافی تشکیل پیدا نکرده است. اما این امر، یکدقیقه هم بلشویکها را به تعدیل خط مشی برای اتحاد بین کارگران و دهقانان به منظور تحقق بخشیدن به مسئله روز: یعنی **دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان** وادار نکرد.

منشویکها با اکثریت آرا (مارتف - مارتی نف - دان) اوضاع را در اوج دید اپورتوتیستی پذیرفتند. سعی کردند شوراهای طبقه کارگران را بطور ساده به صورت یک ارتش یاری دهنده در خدمت بورژوازی درآورند و طبق نظر آنها این تاریخ بود که بورژوازی را به قدرت فرامیخواند. بر اثر این مشاجرات و اختلاف نظرها بود که دولت خود را به اندازه کافی نیرومند احساس کرد که در تاریخ ۱۶ دسامبر نخستین شورای «پترزبورگ» را بازداشت کند.

این اقدام، همه و از جمله لنین را سخت برآشفته. اضطراب عمیق و سخنان دردآلود او را هنوز در خاطر دارم. لنین در این هنگام، بسان ناخدائی بود که در عرشه کشتی و در بحبوحه طوفان قرار گرفته باشد.

میدانیم که قیام دسامبر که مورد عدم تأیید بسیاری از سوسیال دموکراتها مانند (پلخانوف) قرار گرفته بود، برعکس مورد تأیید

بلشویکها و رهبرشان بود. لنین آنرا کاملاً موجه و طبیعی میدانست زیرا این قیام در مقابل تهاجم دولت، عملی بود که به جنبش مردمی، شکل عالی‌تری میداد. این روزهای تاریک و اندوه‌بار را درست بخاطر دارم. اخبار بموقع از مسکو بما نمیرسید. اوضاع روشن نبود. لنین هر سطر خبر را که بما میرسید و یا هر کلمه از گزارش رفقا را که از آنجا می‌آمد با حرص و ولع می‌شنید.

هنوز هم این احساس را دارم که سازمان بلشویکها در «پترزبورگ»، همه امکانات خود را برای کمک رساندن به قیام مسکو، مثلاً قطع ارتباط بین پترزبورگ و مسکو بکار برده بود. این اقدام در آنموقع بسیار ارزش داشت.

من در زمرهٔ اعضاء گروههای بلشویک که وظیفه داشتند با تمام قوا از اعتصاب کارگران خط آهن «نیکلاوسکایا» Nikolaevskaia حمایت کرده و لاقلاً خطوط آهن را ویران سازند نبودم. در این خطوط آشفته‌گی‌های زیادی به وجود آمد و راه یکسره ویران شد، اما نیروهای ما، مسلماً کافی نبود. هنگ «سیمونفسکی» Semionovski به مسکو گسیل شد و عملیات شجاعانه کارگران «کراسنائیا پرسنیا» Krasnaia presnia را سرکوب کرد.

اگرما در «پترزبورگ» نیروهای سازمان دهندهٔ بیشتری داشتیم، اگر پرولتاریا نفوذ بیشتری میداشت، امکان میرفت با استفاده از شرایط مساعد در مسیر وقایعی که چندین روز بصورت جنگ در خیابانهای مسکو جریان داشت دخالت مؤثری کنیم.

در این موقعیت، دگرگونیهای بزرگی بوجود آمد و در طرز فکر منشویکها نیز تغییراتی پیدا شد.

بهر حال، همگی قبول کردیم که انقلاب در معرض تهدید جدی قرار گرفته است.

بعد از ممنوعیت انتشار روزنامه «نوائیاژین» و «ناچالو» Natchlo (۱۲) کوشیدیم روزنامه دیگری بنام «سورنی گولوس» Severny Goloss (۱۳) براه بیندازیم. برای حصول توافق، مباحثات زیادی بین بلشویکها و منشویکها در گرفت.

در آن هنگام بود که من فرصت یافتم، در این مرحله از توسعه حزب. لنین را بسان يك فرد مسلط و ماهر در امور تاکتیکی و فرماندهی پیکارهای داخلی حزب مورد مطالعه قرار دهم.



من اکثراً ریاست این جلسات را بعهده داشتم ولی تقریباً لنین بود که همیشه خط‌مشی ما را تعیین میکرد. فقط - هر از گاهی، ایراد بعضی از نطق‌ها و تذکرات را به‌شخص دیگری واگذار مینمود. اصولاً او بود که مبارزه علیه منشویکها را بعهده داشت، مبارزه‌ای که هدف اصلی آن، وادار ساختن منشویکها به‌اتخاذ یک موضع واقعاً انقلابی و اجرای حداقل ولی بسیار مهم تصمیماتی که گرفته میشد.

در جریان این گردهماییها، ما بیک نتیجه‌روشنی دست یافتیم. تنها مصالح و عناصر یک توافق تهیه‌شد. سپس این عناصر در طی کنفرانسهای متعدد مورد بحث قرار گرفت: کنفرانس‌های بلشویکها در «تامرفور» Tammerfors منعقد شد و کنفرانسهای منشویکها نمیدانم در

کجا....

نتیجه را میدانیم که منجر به تشکیل یک کمیته مرکزی مشترک هیأت تحریریه ارگان مرکزی شد.

تقریباً بلافاصله بعد از آن، شکست قیام دسامبر، وضع سیاسی را تعدیل کرد. در پادی امر، مرکز بلشویکها (لنین در درجه اول) پیروزی دولت را در مسکو یک امر قطعی نمیدانست تا تاکتیک انقلابی و اصولی حزب پرولتاریا را تعدیل کند. برعکس، نقطه نظر لنین این بود که بایستی خط‌مشی حزب براساس مسلح شدن باشد. اگر اشتباه نکنم، در جزیره «واسیلوسکی» Vassilevski که جلسه بزرگ بلشویکی حزب برپا شد، لنین در این جلسه برای نخستین بار، در سخنرانی خویش لزوم ایجاد یک جنگ چریکی و پارتیزانی را علیه دولت خاطر نشان ساخت و این اقدام را بمنزله جنگهای پشت جبهه به‌شمار آورد که در پیکارهای آینده مانند پلی به‌کار خواهد رفت. این سخنرانی تأثیر عمیقی بر همه گذاشت....

متعاقباً، لحظاتی فرا رسید که کارگران و انقلابیهای قدیمی که از ضرورت عقب‌نشینی ناراحت بودند به دو قسمت تقسیم شدند، نیمی از آنها طرفدار تاکتیک اخیر که مورد حمایت لنین قرار داشت بودند و نیمی دیگر را هواخواهان جریان جدید که هدفش حفظ کامل موقعیت غیرقانونی حزب، حفظ نیروها، استفاده از کلیه راههای قانونی به‌منظور حفظ آزادیهای باقیمانده از مجلس «دوما» Douma و غیره تشکیل میدادند. منشویکها تأسف می‌خورند که چرا تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، ایمان خود را نسبت به‌امکان بوجود آمدن انقلاب از دست داده بودند. در میان

آنها لکه‌های کثیف رنگهای خیانت که بعد جناح «تصفیه» را بوجود آوردند مشاهده میشود.

اما، بی‌حاصل ماندن مذاکرات در رابطه با یک تفاهم و سازش، خصیصه‌ای که هنوز در روندهای حزب ما پنهان بود از یکسو، و میان منشویکها از سوی دیگر، جریان داشت. در گفتگوهایی که اشاره کردم، تلاشهایی بمنظور وحدت حزب دنبال شد.

کنگره چهارم (کنگره وحدت) حزب در این چهارچوب قرار ندارد، زیرا از لحاظ زمان خارج از سال ۱۹۰۵ میباشد، اما کار انتخاباتی که از نظر کیفیت، وجوه مشترک زیادی بانوع کارما در سال ۱۹۰۵ داشت گذاری بود به‌سوی برپائی این کنگره.

من در فعالیتهای انتخاباتی، اکثر اوقات همراه لینین بودم. ما به‌اتفاق یکدیگر در بیش از ده فقره اجلاس شرکت داشتیم. اغلب اوقات، من موضع خودمان را که از پیش مشخص شده بود مطرح میکردم. ما با سرسختی تمام علیه منشویکها مبارزه مینمودیم. با این توجه که کنگره می‌بایستی نقش ایجاد وحدت را به‌عهده داشته باشد، همه درک میکردند که حزب متحد شده براساس تعداد آراء بایستی این یا آن موضع را انتخاب کند.

ملاحظه میکنید که مبارزه تا چه اندازه دشوار بود. هر رأی اضافی در پترزبورگ که بعداً بایستی نام «لنینگراد» بخود بگیرد، اهمیت فراوان داشت. همه‌جا این مبارزه برقرار بود.

امروز نیز با ستایش فراوان از این پیکارهای داغ انقلابی یاد میکنیم. حتی این احساس مشترک که موج انقلاب داشت فروکش میکرد، سعادت انتخاب یک تاکتیک واقعاً مارکسیستی و واقعاً انقلابی را از خاطره ما نمیزدود. (۱۹۳۰)

## توضیحات مربوط به فصل: چند خاطره از لنین

تحت عنوان بالا سه مقاله از خاطرات لنین به چاپ رسیده است: «نهم ژانویه و مهاجرت لنین»، «لنین سردبیر روزنامه»، «چند خاطره از لنین در سال ۱۹۰۵».

۱- سوئین کنگره "P. O. S. D. R." از ۱۲ تا ۲۷ آوریل (۲۵ آوریل - ۱۰ مه) ۱۹۰۵ در لندن برپا شد. این کنگره از طرف بلشویکها و زیر نظر لنین تشکیل گردید. منشویکها از شرکت در این کنگره خودداری کردند و از اعضاء خویش خواستند تا در کنفرانس ژنو حضور بهم رسانند. دستور جلسه عبارت بود از بحث و اظهار نظر درباره عمده ترین مسائل انقلاب در روسیه، قیامهای مسلحانه، حکومت موقت انقلابی، موضع گیری درباره جنبش دهقانی.

- «لوناچارسکی» در ۱۳ مارس ۱۹۳۱، کنفرانسی تحت عنوان «لنین سردبیر روزنامه» در جریان چارچوب مارکسیسم، تشکیل داد. در سال ۱۹۶۰، خلاصه ای از این کنفرانس در کتاب «لنین، روزنامه نگار و سردبیر» به چاپ رسید. تندنویسی اصلی این کنفرانس در آرشیوهای انستیتو «مارکسیسم - لنینیسم» وجود دارد.

۳- مربوط است به اعتصاب سیاسی عمومی اکتبر سال ۱۹۰۵ در روسیه که پرولتاریا برای نخستین بار در تاریخ جهان، سازمان سیاسی پرولتاریائی توده ای، شوراها و نمایندگان کارگران را به وجود آورد.

۴- «لوناچارسکی» در تابستان ۱۹۰۵، سوئیس را به مقصد ایتالیا (ویارگیو - فلورانس) ترک کرد.

۵- لنین در بازگشت از مهاجرت وارد پترزبورگ شد. در تاریخ

۸ (۲۱) نوامبر ۱۹۰۵

۶- مربوط است به اعلامیه تزار درباره «تکمیل و اصلاح رژیم

مملکت». نیکلای دوم، نگران و هراسان از افزایش نیروهای انقلابی، در ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن اجازه «آزادیهای مدنی» و تشکیل يك مجلس قانونگزاری (دوما) را داد.

۷- «نوائیا ژیزن» یعنی زندگی جدید، اولین روزنامه قانونی بلشویکها بود. از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) تا ۳ (۱۶) دسامبر ۱۹۰۵ در پترزبورگ بطور روزانه انتشار یافت. شاعر معروف «ن- مینسکی» N. Minski نماینده جریان سمبولیستی در حال انحطاط به عنوان سردبیر؛ و «آندریوا» به عنوان ادیتور در این روزنامه کار میکردند؛ گورکی نیز شرکت فعالانه‌ای در این روزنامه داشت و کمکهای مالی فراوانی به آن کرد. هنگامی که لنین از مهاجرت خارج به پترزبورگ بازگشت، روزنامه مزبور بلافاصله تحت نظر او قرار گرفت. با این ترتیب روزنامه «نوائیا ژیزن»، ارگان مرکزی P. O. S. D. R شد. چهارده مقاله از لنین در آن انتشار پیدا کرد. همکاران و هم‌قلمان دیگر این روزنامه عبارت بودند از: «م. المینسکی»، «و. وروفسکی»، «ا. لوناچارسکی» و «و. بونچ بروئیویچ».

۸- بجای روزنامه «نوائیا ژیزن» که از طرف حکومت تزاری ممنوع‌الانتشار شده بود، بلشویکها دست به انتشار يك روزنامه قانونی دیگری زدند که تحت عنوانین: «ولنا»، «وپریود» و «اکو» منتشر شد. در ژوئیه سال ۱۹۰۶ این روزنامه نیز از طرف دولت مستبد ممنوع اعلام گردید.

۹- چهارمین کنگره «کنگره‌های وحدت» P. O. S. D. R از تاریخ ۱۰ تا ۲۵ آوریل (۲۳-۸ مه) ۱۹۰۶ در استکهلم برپا شد.

\* \* \*

مقاله «چندخاطره درباره لنین» به سال ۱۹۰۵ برای نخستین بار در شماره‌های ۲ و ۳ «پرولتارسکایا رولوتسیا» انتشار یافت.

۱۰- مربوط است به گروههای روسی که در جنگ روس و ژاپن در سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۵ شرکت داشتند. در مقاله «روزهای خونین مسکو» در ۲۷ سپتامبر (۱۰ اکتبر) ۱۹۰۵ لنین چنین نوشت: «براساس اطلاعات بدست آمده، ارتش منچوری از يك روحیه انقلابی برخوردار است و دولت میترسد آنها را به میهن‌شان بازگرداند، زیرا باشورشها و قیامهای شدیدی مواجه خواهد شد (آثار لنین، جلد ۹ صفحه ۳۵۲)

۱۱- سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ شاهد يك موج آشفته‌گی‌های دهقانی

در «لتونی»، «لهستان»، «اوکراین» و قفقاز بود. نتیجه این شورشها، منجر به اتحاد دهقانی روسیه در سال ۱۹۰۵ گردید. لنین در این باره مینویسد: «این يك سازمان واقعاً توده ای که طبیعتاً با بعضی از پیش‌داوریهای دهقانی و پندارهای خورده‌بورژوازی آمیخته بود. (همان گونه که سوسیالیست‌های انقلابی ما نیز اینگونه حساسیت دارند)....»  
يك سازمان توده‌ای واقعاً انقلابی در جوهر و طبیعت خویش، شایسته اعمال روشهای انقلابی مبارزه. (مراجعه شود به آثار لنین جلد ۱۰ صفحه ۲۶۶).  
قیام مسلحانه سباستوپول در ۱۱ (۲۴) نوامبر ۱۹۰۵ آغاز و ۵ روز ادامه داشت، قیام در «فورسوا بورگ» (نزدیک هلسینک فور) در شب ۱۷ (۳۰) تا ۱۸ (۳۱) ژوئیه ۱۹۰۶ صورت گرفت.  
۱۲- «ناچالو» روزنامه قانونی منشویکها بود که در ۱۳ (۲۶) نوامبر تا ۲ (۱۵) دسامبر ۱۹۰۶ در پترزبورگ منتشر شد.  
۱۳- «سورنی گولوس» روزنامه‌ای بود قانونی و ارگان وحدت P. O. S. D. R. از آغاز ۶ (۱۹) دسامبر ۱۹۰۵ در پترزبورگ انتشار یافت و پس از آنکه روزنامه‌های «نوائیا»، «ناچالو» ممنوع اعلام گردیدند این روزنامه از طرف بلشویکها و منشویکها منتشر شد. در سومین شماره مورخ ۸ (۲۱) دسامبر ۱۹۰۵ نشریه مزبور از سوی دولت تزاری توقیف گردید.

## (ملاقات با ولادیمیر ایلیچ در مهاجرت)

من باردیگر با لنین در کنگره «اشتوتکارت»<sup>(۱)</sup> ملاقات کردم. ما در آنجا خیلی بیکدیگر نزدیک شدیم. قطع نظر از این موضوع که ما می‌بایستی دائماً باهم تبادل نظر کنیم، زیرا حزب یکی از مهمترین وظایف کنگره را به عهده من گذاشته بود، ما در آنجا مذاکرات زیادی که میتوان آنها را صمیمانه توصیف کرد به عمل آوردیم. ما چشم اندازهای انقلاب بزرگ اجتماعی را که لنین بیش از من نسبت به آن خوش بینی نشان میداد ارزیابی میکردیم. من گمانم بر این بود که جریان رویدادها بایستی کند و بطئی شوند، که بدون تردید بایستی در انتظار گسترش سرمایه‌داری در کشورهای آسیائی ماند، که هنوز منابع فراوانی در اختیار سرمایه قرار دارد که ما در ایام پیری شاهد یک انقلاب حقیقی اجتماعی خواهیم بود. این افکار باعث ناراحتی لنین میشد. هنگامی که من دلایل خود را عرضه میکردم، سایه اندوه را در چهره‌اش که سرشار از نیرو و فطانت بود ملاحظه مینمودم و آنگاه درمی‌یافتم که این مرد با چه شوق و هیجانی علاقه نشان میداد نه تنها انقلاب را در زندگی خویش به بیند بلکه میخواست در ساختمان آن نیز شرکت داشته باشد. با اینحال چیزی را تأیید نمیکرد، و با واقع بینی انتظار میکشید تا نهضت اوج بگیرد و به نتیجه منتهی گردد. لنین در این باره ظرافت و ذوق سیاسی خویش را به محك آزمایش میگذاشت و این تعجب آور نبود.

بعداً من خواهم گفت که لنین همیشه احتیاط میکرد و در کنگره‌های بین‌المللی همواره خود را کنار نگه میداشت، شاید برای این بود که به زبانهای خارجی تسلط نداشت. هرچند که آلمانی را میدانست و به زبانهای فرانسه و انگلیسی درست و حسابی تکلم میکرد. هرچه بود، لنین در کنگره‌های همگانی جز چند کلمه بر زبان نمی‌آورد و این موضع را تا وقتی که احساس کرد رئیس بلامنازع انقلاب جهانی است تغییر نداد. قبلادر «زیمروالد» Zimmer Wald و «کینتال» Kienthal

(یا جای دیگر، زیرا من شخصاً حضور نداشتم) تا آنجا که من میدانم،  
لنین سخنرانیهای طولانی و مهمی به چند زبان خارجی ایراد کرده بود.  
در کنگره بین‌الملل سوم\*، گاهی نطق‌های قابل توجهی ایراد میکرد  
و ترجمه آنها را وسیله مترجمین رد مینمود؛ معمولاً بزبان آلمانی و  
سپس به زبان فرانسه سخن میگفت و فکرش را به آسانی و در کمال  
وضوح شرح میداد. در این اواخر در مجموعه «موزه کراسنایا-مسکوا»  
Krasnaia Moskvé يك سند کوچک، يك پرسشنامه که بخط لنین  
بود پیدا کردم. از پیدا کردن این سند سخت متأثر شدم. در مقابل این  
پرسش: چه زبانهایی را به روانی و آسانی صحبت میکنید؟ لنین نوشته  
بود: «هیچ زبانی را بروانی صحبت نمیکنم.» این نکته کوچکی است  
که فروتنی فوق‌العاده او را نشان میدهد. آنهاست که در تحسین و  
همله عمومی و ابراز احساسات فرانسویها، آلمانیها و سایر اروپائیان  
کشورهای باختری، در پایان سخنرانیهای لنین که بزبانهای خارجی  
ایراد میشد حضور داشتند، میتوانند ارزش واقعی او را دریابند.

خوشحالم در زمانی که بر اثر اختلافهای سیاسی با او ارتباط  
شخصی نداشتم، دور از او زندگی میکردم. من به اتفاق «بوگدانف»  
Bogdanov و دیگران، مدت زمانی به جناح چپ گرایش داشتم و با  
گروه «وپریود» همکاری میکردم.<sup>۲</sup> گروه ما، اشتبهاً از لنین فاصله  
گرفته بود و در مسئله ارزیابی لزوم بهره‌گیری از امکانات قانونی در  
يك دوره واکنش با او توافق نداشت.

طبیعی است من هنوز این اندیشه و احساس را درباره خطمشی  
مطلقاً نوع‌آسای انقلاب روسیه و انقلاب جهانی رئیس و رهبر ما که  
بخش بزرگی را در تاریخ بشریت تشکیل داده دارم.

در این اندیشه‌ام که يك تصویر سیاسی فشرده‌ای از «ولادیمیر  
ایلیچ» با استفاده از تجارب بعدی خود ترسیم کنم. تصویری کامل با  
خطوط تازه با آنچه که قبلاً ترسیم کرده بودم اختلاف نداشته باشد و

---

\* کنگره بین‌المللی سوم کمونیستی (کمیترن) بصورت يك سازمان جهانی در سال  
۱۹۱۹ بوسیله نمایندگان ۳۰ کشور بوجود آمد. این کنگره جانشین تاریخی بین‌الملل اول  
(انجمن بین‌المللی کارگران) که از طرف کارل مارکس و فردریک انگلس رهبری میشد  
گردید. «کمیترن» در طول قرن بیستم در تغییرات اجتماعی که بوسیله انقلاب کبیر  
اکتبر صورت گرفته بود به صورت گروهی وظایف خویش را ادامه میداد.

مستقیماً شخصیت او را نمایان سازد؛ این تصویر بطور مسلم از همکاری  
شش سال اخیر مایه خواهد گرفت و ایده مرا نسبت به او غنا خواهد  
بخشید. اما زمان آن فرا خواهد رسید که من بتوانم تصویرهایی  
روشن‌تر و عمیق‌تر از او ترسیم کنم.



## توضیحات مربوط به فصل: ملاقات با

### ولادیمیر ایلیچ در مهاجرت

این خاطرات برای نخستین بار در سال ۱۹۱۹ در کتاب «لونا- چارسکی» بنام «سرنگونی بزرگ» (انقلاب اکتبر) بخش اول چاپ شده است.

۱- کنگره‌های سوسیالیست بین‌الملل اشتوتگارت (هفتمین کنگره‌های بین‌الملل دوم) از ۱۸ تا ۲۴ اوت ۱۹۰۷ تشکیل شد. مسأله اصلی و عمده، مبارزه طبقاتی کارگران بین‌الملل و احزاب آن، علیه میلیتاریسم و جنگ بود که امپریالیست‌های جهانی، آشکارا درصدد ایجاد آن بودند. «لونا چارسکی» عضو کمیسیون تدارکاتی (گزارش‌های مربوط به احزاب سیاسی و سندیکاها) بوده است.

۲- گروه «وپریود»، (به پیش) یک گروه ضد حزبی بود که در دسامبر سال ۱۹۰۹ با ابتکار «بوگدانف» و «گ. الکسینسکی» در خارج از روسیه تشکیل شده بود. در این گروه «اتزویست»ها Otvovistest و «اولتیماتیست»ها Ultimatiestes و «آفرینندگان خدا»، و نیز «ا. بوگدانف»، «گ. الکسینسکی»، «ا. لونا چارسکی»، «م. پوکروفسکی» و عده‌ای دیگر شرکت داشتند.

«اتزویست»ها می‌گفتند که در یک دوران واکنش ارتجاعی، حزب ملزم است فقط به فعالیتهای مخفی و زیرزمینی بپردازد؛ آنها هرگونه اقدام را برای شرکت در مجلس «دوما»، در شرکتهای تعاونی، در سندیکاها و سایر سازمانهای قانونی یا شبه‌قانونی تحریم میکردند و معتقد بود که همه فعالیتهای حزب، بایستی در چارچوب یک سازمان مخفی و زیرزمینی متمرکز شود.

«اولتیماتیست»ها فقط از لحاظ شکل و فورم با «اتزویست»ها

فرق داشتند؛ آنها پیشنهاد میکردند که يك اولتیماتوم (اتمام حجت) به فراکسیون سوسیالدموکراتهای (دوما) داده شود و آنها را ملزم به اطاعت مطلق از حزب نماید و در صورت امتناع، آنها را از نمایندگی مجلس فراخوانند.

«آفرینندگان خدا» تبلیغ به تأسیس يك مذهب جدید «سوسیالیست» میکردند و میخواستند که بین مارکسیسم و مذهب سازشی به وجود بیاورند. لنین، نظر گروه «آفرینندگان خدا» را مانند يك ایدئولوژی تلقی میکرد که در میان صفوف درهم و برهم آن، خورده بورژواها، فرصت طلبان انقلاب، مایوسان و خسته شدگان گام برمیداشتند. (آثار لنین جلد ۳۵ صفحه ۱۱۸)

لنین در آثارش، اعمال گروه «وپریود» را شدیداً مورد انتقاد قرار میدهد. در پایان سال ۱۹۱۳ گروه مزبور متلاشی و بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ کاملاً از بین میروند. در سال ۱۹۱۲ لنین نوشت: «این گروه، هیچوقت يك نفوذ صحیح و منطقی در میان مردم نداشته و اگر با زحمت زیاد توانسته بود به فعالیت و موجودیت خویش ادامه دهد برای این بود که با کلیه گروههای خارج از روسیه توانسته بود از راه سازش وارد شود. (آثار لنین، جلد ۱۷ صفحه ۵۴۹)

لنین بدون اینکه مبارزه ایدئولوژیکی خود را علیه این گروه قطع کند، تمام امکانات خود را به کار گرفته بود تا عقیده اعضا گمراه آن را تغییر داده و آنها را به مواضع حزب بازگرداند. لنین کوششهای فراوانی بخرج داد تا «لوناچارسکی» را به تغییر عقیده وادار سازد. امید «ولادیمیر ایلیچ» تحقق پیدا کرد؛ «ا. لوناچارسکی»، «م. لیارف»، «م. پوکوروفسکی» و بسیاری از بلشویکهای وابسته به گروه «وپریود» به صفوف حزب پیوستند و شرافتمندانه برای حزب کار کردند.

«لوناچارسکی» در مورد اشتباهات گذشته خود چنین مینویسد: «من نیز بیماری بودم که به افسانهها و اساطیر نیاز داشتم؛ در این اندیشه بودم که با تلاشهای جمعی، نه تنها يك آفریدگار محبوب پیدا کنم بلکه اگر پیدا نشد، آن را بیافرینم. اما استاد بزرگ من لنین و حزب بزرگی که بدان تعلق داشتم به سرعت مرا از این بیماری نجات دادند و مانع آن شدند که چشمه زلال و گواری ماتریالیستی و دیالکتیکی را گلآلود کنم. (ا. لوناچارسکی، جلد ۶ صفحه ۲۸۹ چاپ روسی)

## سرنگونی سلطنت استبدادی «خاطرات»

سرنگونی حکومت استبدادی مارا كاملا غافلگیر نكرد، جریان عمومی جنگ جهانی اول و اخباری كه برای ما از روسیه و از طریق سویس بیطرف و آزاد برای همه عقاید و افكار میرسید در ما، مهاجران سوسیال دموكرات، بطور قابل ملاحظه‌ای این امید را تقویت می‌كرد كه بزودی انقلاب به ظهور خواهد پیوست.

با اینحال، سقوط حكومت استبدادی بقدری سریع صورت گرفت، میوه فاسد به اندازه‌ای آسان از شاخه جدا شد كه این رویداد بطور غیرقابل انكاری برای ما يك غافلگیری خوشحال‌كننده بود. این رویداد برای ما شادمانی بزرگی بوجود آورد. ما همه بیکدیگر تبریک گفتیم، بسیار خوشحال بودیم و میخواستیم شادی خود را به آلمانیها، سوئیسیها و فرانسویها انتقال دهیم. من شخصاً چند گزارش بزبانهای روسی و فرانسه تنظیم كردم كه سرشار از شادمانی انقلابی بود؛ به افتخار انقلاب، آهنگهای شادمانه‌ای میخواندم و این الهه زیبا را كه از آسمان به کشور ما فرود آمده بود می‌ستودم. انقلابی كه نه تنها بطور اساسی کشور ما را تغییر خواهد داد بلکه انرژی خود را در سراسر جهان بكار خواهد انداخت.

«هنگامی كه حكومت استبدادی در»

«روسیه سرنگون شد و انقلاب»

«فوریه صورت گرفت،... ولادیمیر»

«ایلیچ باشتاب فراوان خود را به»

«روسیه رسانید...»

«او می‌فهمید كه انقلاب از حق خود»

«محرور شده است، که کارگران به»  
«کمک سربازان این انقلاب را انجام»  
«داده‌اند، اما پورژوازی به قدرت»  
«رسیده است.»

(لنین و حزب کمونیست شوروی)

دو یا سه روز بعد از انقلاب، گروه «وپریود» که من نیز جزء آن بودم تصمیم گرفت رهبری کمیته مرکزی بلشویکها را بپذیرد و من نزد لنین رفتم تا این تصمیم را به اطلاعش برسانم. همه اختلافات ما در يك لحظه در شعله‌های انقلاب خاکستر و ناپدید شد و فقط يك فکر در ما بوجود آمد، چگونه به وطن بازگردیم. بهر قیمتی بایستی این فکر را عملی ساخت، نه بخاطر اینکه در آنجا که رویدادهای انقلابی صورت می‌گرفت بمیریم و یا زنده بمانیم بلکه چشم روشن بین و دورنگر لنین از راه دور تشخیص میداد که انقلاب احتمالاً از مسیر خود منحرف شده است؛ این نکته را لنین در «نامه‌هایی برای وطن» منعکس کرده بود. نبایستی اجازه داد انقلاب در مواضع «سوسیالیست‌های میهن‌پرست» که بطور عمیقی به پورژوازی گرایش دارند متوقف و منجمد شود، باید همه نیروها را بکار انداخت تا شعله‌های انقلاب خاموش نشوند و قدرت بدست پرولتاریا بیفتد! این میل بصورت دل‌تنگی دوری از میهن احساسی در ما ایجاد میکرد که مانند موریانه مارا می‌خورد. نمیتوانستیم در یکجا قرار بگیریم، همه روزنه‌ها را می‌گشتم تا بتوانیم سویس آرام را ترک و به میهن خویش که صحنه پیکارهای انقلابی شده بود بازگردیم.

همه راهپارا آزمودیم ولی همه کشورهای «وفادار به عهدنامه تفاهم دیواری در مقابل ماکشیده بودند. طبق موافقت نامه «کنیتال» یا «زیمروالد» به هیچیک از مهاجران و یا انقلابیون، مخصوصاً به آنهایی که گرایش به‌چپ داشتند، اجازه عبور و ورود به کشور روسیه داده نمیشد. در این موقع، «ولادیمیر ایلیچ» اعلام کرد که با وساطت سوسیال‌دموکراتهای بخش آلمانی نشین سویس، بدست آوردن جواز عبور از طریق آلمان به روسیه امکان پذیر است.

توفان مباحثات در میان حاضران در گرفت. برخی از طرفداران به اصول اخلاق «مورالیست» ها ساده لوحانه اظهار میداشتند که اخلاق اجازه

اینکار را نمیدهد و باین ترتیب روحیه «سوسیالیست» های میهن پرست دوآتشه و خورده بورژوازی را که در نهادشان مخفی بود ظاهر میساختند. برخی دیگر، باقیافه گرفتن های سیاستمداران می گفتند که اگر این امر پذیرفتنی هم باشد، دست آویز و بهانه ای برای دشمنان ما خواهد شد که با استفاده از همه امکانات ما را برای همیشه در چشم کارگران بدنام کنند. «ولادیمیر ایلیچ» با نرمش خاص خود، در حالیکه يك آتش درونی او را میسوزاند بالبخند دلایل آنان را رد میکرد و میگفت :

«... لنین مرد بسیار بزرگی است.»

«به شیردور افتاده از وطن میمانست»

«که خود را برای يك مبارزه بی امان»

«آماده میکرد...»

(مستخرج از نامه های خطاب به

لونا چارسکی.)

«گمان می کنید من نخواهم توانست کارگران را قانع سازم که با پرش از روی موانع خواسته ام خود را به آنها رسانده و در کنارشان به نبرد بپردازم، به پیروزی برسم و یا با آنها بمیرم؟»  
باشنیدن سخنانش درك کردم که حرفهای ما پذیرفته نخواهد شد.  
(۱۹۲۷)

توضیح :

این خاطرات برای نخستین بار در تاریخ ۱۱ مارس ۱۹۲۷ در «ناشاگازتا» (روزنامه ما) و «وچرنی کیف» و نیز در مجله «کراسنایا پانوراما» انتشار یافت.

بعدها در مجموعه نوشته های «ا. لونا چارسکی» به چاپ رسید.

(خاطرات و احساسات ۱۹۶۸ صفحه ۱۴۱-۱۴۳) .

## (ورود لنین)

### (خاطرات)

خبر سرنگونی رژیم تزاری رامن در نزدیکی شهر ژنو شنیدم<sup>(۱)</sup>. فوراً به زوریخ رفتم تا با لنین مذاکره کنم، اختلاف نظرهایی که بین گروه لنین و گروه «وپریود» بود کنار گذاشتم تا بدون هیچگونه تعارف و ملاحظه‌کاری همه نیروهایم را در اختیارش بگذارم. بعد از انجام مذاکره، همه نگرانی ماین شد که امکان بازگشت به روسیه را تأمین کنیم.

طبیعی است در این مورد، «ولادیمیر ایلیچ» مصمم‌تر بود. در زوریخ فقط برای شرکت در اجلاسی که راجع به این موضوع برقرار گردید توقف کردم. روشن بود که خوش‌بین‌ها بیموده امیدوار بودند که کشورهای وفادار به اصول «تفاهم» اجازه عبور از کشورشان را بدهند. «گریم» Grimm<sup>(۲)</sup> یکی از رهبران سوسیال دموکرات سویس که در تمام این مدت شرکت فعالانه داشت از جانب خویش تضمین میکرد که عبور از آلمان امکان‌پذیر خواهد بود. ولی عده زیادی از شرکت کنندگان بیم‌آن داشتند که استفاده از این راه برای بازگشت به کشور روسیه، آنها را در نزد توده‌های مردم بدنام خواهد ساخت.

در این اجلاس که من درباره‌اش سخن می‌گویم، لنین این مسائل را جداگانه مطرح ساخت، او بالبخندی مستهزانه و با اعتماد بنفس اظهار داشت: «شما میخواهید بمن بقبولانید که کارگران درک نخواهند کرد که ما اجبار داشتیم برای مراجعت به روسیه همراهی را که ممکن باشد برگزینیم و در انقلاب شرکت کنیم؟ شما میخواهید من بپذیرم که مفتریان موفق خواهند شد این فکر نادرست را به کارگران تلقین کنند؟ خیلی

مضحک است .

بخاطر دارم که بسیاری از حاضران با شنیدن سخنان لنین در مورد اعتقاد و ایمان کارگران اطمینان خاطر حاصل کردند. مذاکرات بدون مقدمه آغاز شد و سریعاً پایان پذیرفت. تأسف من این بود که بعلمت مسائل خانوادگی نتوانستم در اولین قطار همراه لنین باشم.

در ایستگاه راه آهن، این نخستین قطار حامل مهاجران بلشویکی را که میرفتند در کشوری که دستخوش انقلاب ناتمامی قرار گرفته بود، نقش پراهمیت خود را در تاریخ جهان آغاز کنند، به طرز باشکوهی بدرقه کردیم. همه ما، در آتش بیقراری میسوختیم و بطوریکه لنین در «نامه‌هایی از دوردست» نوشته میخواستیم این انقلاب نامحتوم را به جنبش درآوریم .

لنین هنگام عزیمت آرام و شاد بود.

هنگامی که ترن آماده حرکت شد او را دیدم کنار پنجره ایستاده و خنده بر لب دارد، احساس کردم، تمام وجودش را این اندیشه تسخیر کرده است: «عاقبت، عاقبت، این هدف که برای خاطر آن زیسته‌ایم، این هدف که پای پای حزب برای رسیدن به آن گام برداشته‌ایم، این هدف که اگر وجود نمیداشت، همه اقدامات مانا تمام میماند فرارسیده است.» وقتی که ترن دوم ما را به لنینگراد رسانید، لنین رادر حال کار و تلاش یافتیم، انگار ماهها آنجا بوده است نه ده یا دوازده روز. سراسر وجودش مجذوب کار شده بود. موضوعی را بما گفتند که بسیار قابل ستایش و شگفت‌انگیز بود، هنگام ورود به شهر که بعداً نام او را بر خود گرفت، گروه عظیمی از کارگران به استقبالش آمدند. آنموقع هنوز بلشویکها در شورا نیز اکثریت نداشتند، اما غریزه توده‌ها به آنان میگفت چه کسی وارد شهر شده است. هرگز مردم کسی را به این صورت پذیرا نشده بود.

مسافران ترن دوم نیز به مجرد ورود به کار پرداختند.

خوشحال کسانی که غریزه انقلابیشان آنها را اوار کرد تا بلافاصله در راه لنین گام بردارند.

(۱۹۲۶)

## توضیحات مربوط به فصل: ورود لنین

برای اولین بار این خاطرات در ۱۶ آوریل ۱۹۲۶ در شماره ۸۷ «کراسنایا گازتا» انتشار یافت.

۱- مربوط است به انقلاب دموکراتیک بورژوازی ماه فوریه ۱۹۱۷.  
۲- لنین، به مجرد اینکه از طریق روزنامه‌های سویس از اخبار انقلاب پترزبورگ آگاهی پیدا کرد برای یافتن وسیله به منظور ترک سویس و مراجعت به روسیه دست به کار شد. یکی از امکانات، عبور از آلمان بود. «روبروت گریم» مشاور سوسیال دموکرات سویس، مذاکراتی با فرستاده آلمان انجام داد تا اجازه عبور مهاجران سیاسی از طریق آلمان به روسیه را بگیرد. بعد از آنکه در ۱۹ مارس (اول آوریل)، فرستاده آلمان مذاکرات را بدون تصویب و اجازه دولت موقت روسیه رد کرد، موضوع به «فردریک پلاتن» منشی حزب سوسیال دموکرات سویس ارجاع شد که مسأله را با موفقیت به انجام رساند.

عزیمت مهاجران سیاسی در ۲۷ مارس (۹ آوریل) صورت گرفت.  
۳۱ مارس (۱۳ آوریل)، لنین و گروه مهاجران به استکهلم وارد و همان روز آنجا را برای بازگشت به روسیه ترک نمودند. یکماه بعد، دومین گروه مهاجران، بهممان ترتیب از آلمان گذشته و به سرزمین روسیه وارد شدند.



## (سمولنی در «شامگاهان»)

سرتاسر «سمولنی» روشن است. جمعیت هیجان زده در راهروهای آن رفت و آمد میکند. زندگی در تمام اتاقهایش میجوشد. اما، در يك گوشه راهرو فوقانی، در آخرین اتاق که مقر کمیته نظامی انقلاب میباشد، موج انسانی قوی تر است. اینجا يك توفان واقعی احساسات دیده میشود.

وقتی در میان این گردباد قرار میگیریم، از هرسو چهره های برافروخته و دستهای دراز شده رامی بینیم که در انتظار دریافت دستور هستند. در آنجاست که مهمترین پستها و مأموریتها ابلاغ میشوند. این دستورات فوراً بوسیله ماشینهای تحریر که حتی يك لحظه هم طرقت و طروقشان قطع نمیشوند تایپ و به امضاء میرسند. ویکی از رفقای جوان میان اتوموبیلی جسته و درگور سیاه شب فرو میرود. در این مدت، از آخرین اتاق، چندتن از رفقا، بدون اینکه میزشان را ترک کنند، دستورات را به سرعت برق به شهرهای شورش زده روسیه میفرستند.

باشگفتی فراوان این کار عظیم را بخاطر می آورم و بنظرم میرسد که فعالیت کمیته نظامی انقلاب در این روزهای خونین اکتبر یکی از مظاهر انرژی انسانی است که نشان میدهد امکانات و منابع يك ملت انقلابی تا چه اندازه پایان ناپذیر است و هنگامی که جامعه انقلابی این قلب را فرامی خواند تا چه حد شایستگی از خود نشان میدهد.

اجلاس دومین کنگره شوراهای شامگاهان در تالار سفید «سمولنی» خیلی دیر برقرار شد (۱). کمونیستها خصلت ویژه ای دارند: ناساز هستند میان آنها اشخاصی که دستخوش هذیانهای خشم آلود یا حتی هیستری شوند. انرژی عظیمشان، آتشی که از درون آنها را میسوزاند، ظاهرشان را آسوده و آرام نشان میدهد و همین آرامش است که در روزهای بزرگ روزهایی که آکنده از خطر است آنان را زیر تأثیر قرار میدهد.

نمایندگان دریک محیط پرشکوهی بدورهم جمع شده‌اند. هیجان شدیدی حکمفرماست، اما باوجود پیکارهای شدید در اطراف «کاخ زمستانی» تزار و اخبار مضطرب کننده‌ای که هر زمان بما می‌رسد، کوچکترین اثری از ترس در این محیط دیده نمی‌شود.

سخنرانیهای کمونیستها باشادی هیجان‌انگیزی استقبال میشود. وقتی خبر می‌رسد که قدرت شوراها سرانجام به‌کاخ زمستانی تزار نفوذ کرده و چندتن از وزیران سرمایه‌دار بازداشت شده‌اند چه توفان تحسین برانگیزی برپا میشود!

«ولادیمیر ایلیچ» خود را مانند ماهی در آب حس می‌کرد، شاد بود، بدون وقفه کار می‌کرد و دریک گوشه، دستوراتی را (الان اهمیت آنها را درمی‌یابیم) که روزی صفحات پرشکوه تاریخ را تشکیل خواهند داد تنظیم مینمود.

اینجا من چند نکته را دربارهٔ اولین نامگذاری شورای کمیسرهای خلق که درخاطرم مانده اضافه می‌کنم. این کار در اتاق کوچکی در «سمولنی» که در آنجا کلاهها و پالتوهای خز، روی صندلیها درهم و برهم انداخته شده و همه در اطراف میزی که چندان روشن نبود جمع شده بودند، صورت گرفت. مامشغول انتخاب روسای روسیه که زندگی تازه خود را بازیافته بود، بودیم. بنظرم می‌رسید که اغلب انتخابها بدون فکر و مطالعه قبلی انجام می‌گرفت، من از نااهمندی که بین وظایف خطیری که بایستی انجام گیرد و اشخاصی که برای تصدی این مقامها پیشنهاد شده بودند سخت هراس داشتم، زیرا این اشخاص را نمیشناختم و بنظر نمی‌آمدند بتوانند آن مقامها را به‌عهده بگیرند. لنین باخنده می‌گفت:

— این انتخاب موقتی است... بعد خواهیم دید. برای تمام پست‌ها مسئول لازم است، اگر شخصی مناسب نباشد، عوض خواهد شد.

حق بالنین بود. بعدها بعضی‌ها تغییر یافتند، برخی پستشان را حفظ کردند. فراوان بودند اشخاصی که وظایفشان را با ترس و لرز آغاز کردند ولی بعداً در اوج مأموریت خویش جای گرفتند. بعضی دچار سرگیجه شده بودند، نه فقط آنهایی که شاهد و ناظر بودند بلکه آنهایی هم که در سرنگونی حکومت شرکت داشتند، اینان در مقابل چشم‌اندازهای باشکوه و دشواریهای ظاهراً دست نیافتنی به‌تازده بودند. لنین بیش از دیگران، بایک تعادل فکری قابل ستایش، تلاشهای عظیمی را که می‌بایستی انجام گیرد مورد توجه قرار میداد و همانند ناخدائی که سکان کشتی غول‌پیکری را بدست می‌گیرد، خود را در درون طوفان میانداخت.

محیط انفجارآمیز آن ایام درخاطر همه مانده است، این خاطره  
مانند يك موسیقی مخصوص، مانند يك رایحه بدیع، مارانوازش میداد.  
هرکس که در آن ایام زندگی کرده این هیجانات را فراموش نخواهد کرد  
«سمولنی» برایش يك کانون زندگی خواهد بود. اطمینان دارم که «سمولنی»  
روزی پرستشگاه فکری ما خواهد شد و هر خاطره کوچک از آن ایام که  
ما امروز سالگرد آن را جشن گرفته ایم برای آیندگان ما گرانبها خواهد بود  
وباستایش فراوان قدم به این پرستشگاه خواهد گذاشت.

## توضیحات لازم در مورد این فصل

این مقاله برای بار اول در هفتم نوامبر ۱۹۱۸ در شماره ۲۷ مجله «پلامیا» به چاپ رسید.

۱- دومین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه در روزهای ۲۵ و ۲۶ اکتبر (۷-۸) نوامبر در پتروگراد برپا شد. کنگره در ساعت ۲۲ و ۴۰ دقیقه روز ۲۵ اکتبر گشایش یافت. لنین در اولین اجلاس شرکت نداشت زیرا سرگرم اداره قیام بود. (در همان موقع افواج گارد سرخ، ملوانان و بخش انقلابی پادگان پتروگراد به کاخ زمستانی یعنی مقر حکومت موقت حمله میکردند). بین ساعت ۳ تا ۴ بامداد (۸ نوامبر)، کنگره اطلاع یافت که کاخ زمستانی به تصرف انقلابیون درآمده و دولت موقت بازداشت شده است، بلافاصله اعلامیه‌ای با امضاء لنین خطاب به کارگران، سربازان و دهقانان صادر شد، این اعلامیه حاکی از آن بود که نمایندگان کارگران و سربازان قدرت را بدست گرفته‌اند. «لوناچارسکی» این اعلامیه را بنام فراکسیون بلشویک قرائت کرد.

جلسه دوم کنگره در ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) در ساعت ۹ بامداد تشکیل شد. لنین درباره جنگ و مسأله زمین گزارشی داد که از طرف کنگره مورد تصویب قرار گرفت، کنگره بلافاصله تشکیل دولت، شورای کمیسرهای خلق را باریاست لنین تصویب کرد.

## خاطرات جبهه

در تمام دوران جنگهای داخلی\* وظایفی را که به عنوان کمیسر خلق داشتم تقریباً گنار گذاشتم\*\* و با سمت نماینده کمیته نظامی انقلابی جمهوری از این جبهه به آن جبهه میرفتم. وظیفه ام این بود که موقعیت سیاسی کشور را برای واحدهای ارتش سرخ توضیح دهم. معلوم است که در این دوران توانستم خاطرات بسیاری را جمع آوری کنم که شاید روزی آنها را انتشار دهم.

این خاطره که اکنون نقل میکنم مربوط است به ایام تهدیدکننده ای که تهاجم «دنیکین» Dinikin به شدت ادامه داشت. ارتش «دنیکین»، «ارل» را به تصرف درآورده بود. موقعیت مسکو فوق العاده نگران کننده بود. حتی مقاومترین افواج کمونیستی نیز قادر نبودند از موفقیت و پیروزی دشمنان جلوگیری کنند.

باعبور از خطوط جبهه به منطقه تقویت شده «تولا» Toula رسیدم (...)

دربازگشت از آنجا مانند همیشه، نزد «ولادیمیر ایلیچ» رفتم تا مشاهدات خود را برایش شرح دهم. از منطقه تقویت یافته «تولا» و فعالیت شدید رفقای که مأمور دفاع آن بودند سخن گفتم. «ولادیمیر ایلیچ»

---

\* جنگهای داخلی روسیه (۱۹۲۰-۱۹۱۸)، پیکار کارگران و دهقانان علیه نیروهای ضد انقلاب داخلی و دخالتهای خارجی

\*\* «لونا چارسکی» در وزارت آموزش، عنوان کمیسر داشت.

\*\*\* آنتوان ایوانویچ دنیکین (۱۸۷۲-۱۹۴۷) ژنرال ارتش روس بود؛ در دورانی که «لونا چارسکی» از آن یاد میکند؛ فرماندهی کل قوای ارتش سفید در بخش جنوبی روسیه را به عهده داشت. مالکان بزرگ و بورژواها با کمک ارتش دنیکین در سرزمینهای اشغالی دیکتاتوری ظالمانه ای برقرار کرده بودند.

از خطری که در آنموقع سخت ما را تهدید میکرد آگاه بود، حرفهایم را شنید، قیافه اش تیره شد و بدون اینکه بمن نگاه کند گفت:

«همینطور است، منطقه «تولا» تقویت شده است، ما بایک وضع جدی روبرو هستیم، بهر قیمتی هست باید کاری کنیم که روحیه مردم ضعیف نشود و این يك امر مهمی است. نه فقط باید کنترل دقیقی برقرار ساخت بلکه در این لحظات حساس باید آنان را به پایداری و شجاعت تشویق کرد. آیا فکر نمیکنید که بهتر است به جیبه بازگردید؟ در آنجا آدم خودش را تنها احساس نمیکند، با همه حرف بزنید، برای کارگران، برای نظامیها، برای همه شهبروندان از وضع سیاسی ما صحبت کنید، شجاعت و پایداری را به آنها تلقین نمائید. از شما میخواهم تا وقتی که «دنیکین» عقب ننشسته است شما هم از آنجا بازنگردید.»

چنین بود شرح و تفسیر لنین از این مأموریت: اگر «تولا» نجات یافت برگردید و اگر نجات نیافت، آمدن یا نیامدن شما اهمیتی ندارد، زیرا این موضع بایستی تا آخرین قطره خون حفظ شود... روزی که من باردیگر به «تولا» رفتم، از گفته های لنین چنین برداشتی داشتم.

## (لنین در شورای کمیسره‌های خلق)

در زمان حیات لنین، فضای شورای کمیسره‌های خلق زنده و شاد بود. باید بگویم که يك روحیه شادان و انضباطی، نمایانگر قدرت و امنیت، در شورای کمیسره‌ها حکمفرمائی میکرد. اما مسلماً این لنین بود که جای لنین را می‌گرفت.

«این يك سعادت عظیمی است که آدم»  
«بتواند بیاد بیاورد که در همان»  
«مکان، دور همان میز، در مورد همان»  
«مسائل در کنار این مرد خارق‌العاده»  
«قرار گرفته است.»

(لنین دانشمند و نویسنده سیاسی)

در حضور او بود که روش آزمون کارها برقرار شده بود: مقررات جدی در مورد تعیین وقت لازم برای سخنرانان، یعنی گزارش دهندگان میهمان یا شرکت‌کنندگان در مباحثات اعمال میشد. بهمه تذکر داده میشد که اختصار کلام را رعایت کنند و فقط از موضوع مورد بحث سخن بگویند. يك فضای متمرکز در این جلسات ایجاد میشد. انگار که زمان نیز جنبه متراکمی بخود میگرفت و هر دقیقه آن به کار معینی، به اندیشه مشخص و تصمیم ویژه‌ای اختصاص می‌یافت. با اینحال کوچکترین نشانی از تشریفات اداری در آنجا دیده نمیشد. هیچکس خود را مهمتر از دیگران نمی‌پنداشت یا بنظر نمیرسید به تلاش خارج از حد و توانائی خویش دست بزنند. در حیات لنین انجام وظیفه، با وجود اهمیت فراوان آن، بیش از همیشه آسان بنظر میرسید.

این روش «لنینی» در مورد همه اعضای شورای کمیسره‌های خلق

تسری می‌یافت. همگان باچابکی و رضایت کار میکردند و با هم شوخی مینمودند.

وقتی لنین، کسی را در حال ضد و نقیض گوئی غافلگیر میکرد، بسا خوش روئی و از روی کمال حسن نیت خنده سر میداد و همه مردان انقلابی و آدمهای جدید دوران ما، از شوخی‌های رهبرشان که دوست میداشت لطیفه بگویند و یا بشنود به خنده می‌افتادند.

«زمانی فرا خواهد رسید که شخصیت»

«لنین به عنوان يك انسان مورد»

«بررسی دقیق و در عین حال مطلوب»

«قرار گیرد. زندگی خصوصی او،»

«شخصیت او نیز واجد يك ارزش»

«انسانی میباشد.»

(مقدمه کتاب لنین و هنر.)

اما این خنده پرسرو صدا بلافاصله جای خود را به يك محیط جدی میداد و موج گزارشها، تبادل نظرها، تصمیم‌ها سریعاً جریان می‌یافت. بایستی حضور میداشتید و میدیدید که لنین چگونه گوش میکرد. من چهره‌ای زیباتر از چهره او، در این هنگام، نمی‌شناسم. يك نیروی خارق‌العاده در قیافه‌اش نقش می‌بست. وقتی چشمان کاورنده‌اش بر روی گزارشگر خیره میشد، نگاه و قیافه شیر بخود میگرفت، هر يك از کلمات را بدقت گوش میکرد و مینوشید.

با اینکه، در شورای کمیسرهای خلق اشخاصی با افکار روشن و عالی وجود داشتند، لنین معمولاً سریعتر از دیگران به قلب مسائل راه می‌یافت و تصمیم قاطع ابراز میداشت. با اینحال در این میان، چیزی که نشان دهد لنین میخواهد خود را در مقام اول قرار دهد دیده نمیشد. اگر کسی پیشنهاد خوبی ارائه میکرد، لنین فوراً متوجه میشد و میگفت: بسیار خوب! حرف بزنید، شما همیشه مقصود خود را خوب بیان می‌کنید.»

کمتر اتفاق می‌افتاد که لنین در شورای کمیسرهای عصبانی شود، اما وقتی که عصبانی میشد رنگش به سرخی میگرائید و کلماتش رانمی‌جوید. در نامه‌ها، تلگرامها، تلفونگرامهای او جملاتی مانند: «کندذهن بیشعور»، «چقدر ساده لوح هستید»، «نالایق» دیده میشوند.



اما هیچکس این ملامت‌ها را بدل نمی‌گرفت. يك كمونیست، يك فرد شوروی که از سرزنش و توبیخ لنین ناراحت میشد، آدمی بود فاقد حسن نیت و بی‌فکر.

---

توضیح: این خاطرات برای نخستین بار در شماره ۱۷ «کراسنایا گازتا» و «وچرنیایامسکوا» به چاپ رسید.

## چگونه وزارت آموزش را اشغال کردیم

تصرف کاخ زمستانی تزار چندان قدرتی بما نبخشیده بود. وزراء بازداشت شده بودند اما کارکنان خشمگین در وزارتخانه‌ها بودند و به هیچ قیمتی نمیخواستند با ما همکاری کنند، آنان قادر بودند با مفتضحانه ترین کیفیت با استقرار ما در سازمانهای دولتی مخالفت نمایند. یاد می‌آید در جریان یکی از نخستین نشست‌ها چنین گفته بود: هر کدام از شما باید به وزارتخانه‌ای که مسئولیت آن بر عهده شما گذاشته شده برود و اگر کارکنان آنجا بخواهند قدرت را از شما بگیرند بایستی مقاومت کرده و از آنجا خارج نشوید .

این دستوری بود صریح و بدون پیچ و خم، با اینحال مامدت ۸ تا ۹ روز نتوانستیم به وزارت آموزش و پرورش برویم. میخواستیم حتی اگر شده پایک بخش از کارکنان آنجا همکاری برقرار کنیم، زیرا می‌اندیشیدیم که اداره سازمان آموزشی یک کشور وسیع بدون داشتن همکاران باتجربه وحشتناک خواهد بود!

از اندیشیدن به این نکته که با همکاران دانشگاهی خود و با تعداد زیادی نامه‌رسان و راننده در انزوا باشیم اصلاً خوشحال نمیشدم . میکوشیدیم کارمند جدیدی که جای قدیمی را بگیرد پیدا کنیم. تمام اجلاسهای دانشگاهی که هر روز برقرار میشد، اختصاص به این داشت که کارمندان مورد نظر را دعوت به کار نمائیم. اما بیموده بود...

پیام دیگری نیز به آموزگاران فرستادیم. این پیام پایه اساسی کار ما قرار گرفت، در این پیام آنها را به همکاری دعوت کردم، اهمیت انقلاب را در استقرار یک اتحاد عمیق و پرثمر که ده سال بود ادامه داشت برایشان توضیح دادم .

وقتی کارمندان فهمیدند که ما قصد آن داریم وارد وزارت خانه شویم، آنها را ترك کردند، با این اعتقاد که این استقرار دیری نخواهد پائید و سقوط بلشویکها با این حرکت آنها، قریب الوقوع خواهد بود،

از راهروها و اتاقهای وزارتخانه بیرون رفتند.

مایا چند اتوبوس که پشت سرهم حرکت میکردند، وارد شدیم. یکعده پنجاه نفری روی پله ها در انتظار ما بودند و با فریاد هورا، کمیسر و همراهانش را مورد استقبال قرار دادند.

از سالنهای خالی گذشتیم و بدفتر وزارتخانه رسیدیم. در آنجا اولین جلسه خود را تشکیل دادیم. سخنانی خطاب به کارمندان بر زبان آوردم و یکی از مسنترین آنها خطابه‌ای ایراد کرد. وی بسایبان صریح و متأثر کننده اظهار داشت که مبارزه طبقاتی شامل کارکنان وزارت آموزش نیز میشود و آنها یعنی کارمندان خدمات و کارکنان فنی، خود را جزء پرولتاریا میدانند و باشادی بسیار آماده‌اند، قدرت و توانائی خویش را در خدمت کمیسر جدید که وابسته به طبقه کارگر است قرار دهند. در ابتدا يك زندگي آرام آغاز شد. جلسات برقرار میشد، روزنامه وزارت آموزش بموقع انتشار یافت.

تعداد کارمندان به طور بطئی افزایش می‌یافت. قدرت رادر دست گرفتیم و يك کار خستگی ناپذیر، استوار، در موسسات آموزش عالی، متوسطه و ابتدائی آغاز گردید.

مقارن این اقدامات، بخش دیگر دانشگاه اعلامیه های اصلاحات اساسی را آماده میکرد. بموجب این اعلامیه‌ها، آثار و بقایای نفرت انگیز روش آموزشی که تا آن زمان موجود بوده منسوخ و باطل اعلام میگردد و راه جهت آموزش در مدارس که می‌بایستی فعالیتشان را توسعه بخشند، مشخص و معین میشد.

بدیهی است در ابتدا، بسیاری از این مسائل، بتدریج انجام میشد، ولی فعالیتشان در روزهای بعد، بطرز بیسابقه‌ای دامنه‌دار میگردد. به مرور زمان اصلاحات زیادی انجام شد، ولی در آغاز شتابهاست، احتراز ناپذیر بود، این اشتباهات می‌بایستی انجام بگیرد تا کمیسر خلق در آموزش همگانی تجاربی بیندوزد و سازمان بيك دستگاه اداره کننده که هنوز هم نواقص زیادی داشت ولی قدمهای سریعی در جهت پیشرفت برمیداشت تبدیل شود و شبکه گسترده آن همه کشور را فراگیرد. هنگامی که فعالیت بعدی کمیساریای خلق در آموزش همگانی فدراسیونهای روسی که در آن روزهای توفانی اکتبر به وجود آمده بود مورد داوری قرار میگردد نباید فراموش شود که تنها در نظر گرفتن عدم آمادگی، دشواریهای ناشی از وضع و موقع کشور و انقلاب کافی نیست بلکه باید این نکته را نیز مورد توجه قرار داد که این، يك سازمانی بود تقریباً فراموش شده.

زیرا همه سازماندهی، همه پشتیبانی اقتصادی و مالی می‌بایستی صرف  
نبرد علیه دشمن گردد.

فقط لنین بود که به فکر مامی افتاد. لنین رهبر محبوب ما بود و ما در  
همه احوال به او متوسل میشدیم. هنگامی که گرفتار موقعیت دشواری  
میشدیم، وقتی که فقدان وسایل مادی و انسانی، وضع ما را مأیوس‌کننده  
میساخت، خود را به لنین میرساندم و توجه و یاریش را خواستار میشدم  
و میکوشیدم در این موقعیت‌های مشکل، آنچه که امکان داشت از او بگیرم،  
در این موقع بود، عبارتی را که مانند حروف زرین در حافظه‌ام نقش بسته  
و تا امروز زدرخشندگی خود را از دست نداده خطاب بمن از او می‌شنیدم:

«آنا تولی واسیلویچ، چیزی نیست، حوصله کنید، روزی خواهید رسید  
که مافقط دو سازمان بزرگ داشته باشیم: سازمان اقتصاد ملی و سازمان  
آموزش همگانی، و در آن موقع دلیلی وجود نخواهد داشت که این دو  
سازمان با هم جنگ و رقابت کنند.»

توضیح: این مقاله برای اولین بار در روزنامه «وچرنیاسکوا»  
(۵ نوامبر سال ۱۹۲۷) برای گرامیداشت دهمین سالگرد انقلاب  
سوسیالیستی اکتبر به چاپ رسید و چندین بار چاپ این مقاله  
تجدید شد.

## (بدرود)

خبر درگذشت «ولادیمیر ایلیچ» را با تأخیر زیاد شنیدم\*. من می‌بایستی گزارشی برای کنگره به شوراهاى فدراسیونهای روسیه درباره سوادآموزی میدادم و در ساعت ۷ دريك اجتماع مهم دانشجویی که در تآتر «زیمین» Zimine برقرار میشد شرکت و درباره مفهوم وقایع ۹ ژانویه ۱۹۰۵ توضیحاتی میدادم. حدود ساعت یازده به بالشوی تآتر رسیدم. در حال بالارفتن از پله‌کان با کمال شگفتی متوجه شدم جمعیت عظیمی از رفقا ازسوی صحنه به طرف من می‌آیند. قیافه همگی تیره بود و برخی از آنان گریه میکردند. قلبم فشرده شد و فهمیدم واقعه شومی روی داده است. به «لپشنسکایا» Lepechinskaia که چشمانش از اشک خیس شده بود نزدیک شدم موضوع را پرسیدم. در آنموقع بود که فهمیدم لنین شب پیش فوت کرده است.

این خبر سخت مرا ناراحت کرد، بی‌آنکه بدانم چه باید بکنم، به منزل بازگشتم؛ از همان دقیقه نخست نوعی بی‌حسی سرتاپایم را فراگرفت؛ در این اثنا از کمیساریای آموزش همگانی و از کرملین برایم تلفن کردند و سرانجام با اتوموبیل بدنالم آمدند.

خود را به کمیته حزب مسکو رساندم. رفقا داشتند جمع میشدند. از من خواسته شد بجای ساعت ۷، ساعت چهار و نیم به تآتر «زیمین» بروم و درباره رویدادی که همه ما را منقلب کرده سخنرانی کنم.

رفقا پیشنهاد کردند که هنگام غروب به ایستگاه راه آهن «پاولتسکی» Paveltski بروم و شب را بیا آنها در کنار تابوت معلمان گذرانده و جنازه اش را به مسکو بیاوریم. فوراً به تآتر «زیمین» رفتم. جمعیت آرام آرام جمع میشدند نه از آن جهت که نمیخواستند وارد سالون شوند بلکه جمعیت آنقدر انبوه بود که برای ورود به تآتر وقت زیادی میگرفت. در ساعت پنج و نیم، یکنفر شروع کرد به خواندن بولتن خبر مرگ «ولادیمیر ایلیچ» که اندکی پیش چاپ شده بود. قبل

\* ۹ ژانویه تقویم قدیم مقارن با ۲۲ ژانویه تقویم جدید.

از آغاز سخنرانی، هیأت رئیسه کمیته اجرایی مرکزی تلفن کرد و از من خواست که کارهای مربوط به عکس برداری و فیلمبرداری تشییع جنازه «ولادیمیر ایلیچ» را ترتیب بدهم. بلافاصله بامدیر امور سینمایی کشور تماس گرفتم و اطلاع حاصل کردم که سازمانهای مختلف سینمایی تصمیم گرفته‌اند کمیته واحدی تشکیل داده و یک فیلم تاریخی دربارهٔ لنین تهیه کنند و کلیه عواید آنرا به حساب مخصوصی بنام او بریزند. من به آنها توصیه کردم که همهٔ فیلمبرداران که به «گورکی» خواهند آمد در صورت لزوم بمن مراجعه کنند، زیرا همهٔ شب را در آنجا خواهم بود.

سخنرانی آغاز شد، سخن گفتن دربارهٔ لنین، مثل همیشه که میان مردم و شنوندگان جوش و خروش و حرکتی باشد، دشوار گردید. از سخنان من تندنویسی شد و گمان دارم نطق من بسیار تأثیرانگیز بود زیرا بعد از پایان صحبت که به «مایاکوفسکی»<sup>\*</sup> برخوردم، وی دستهایم را محکم فشرد و گفت: «خیلی خوب صحبت کردید.» دانشجویانی که در آنجا اجتماع کرده بودند قیافه باشکوه و در عین حال ماتزده‌ای داشتند.

طبق قرار ساعت ۹ به ایستگاه راه‌آهن «پاولتسکی» رسیدم. رئیس ترن خاطر نشان ساخت که قطار ساعت ده حرکت خواهد کرد. ولی ترن ساعت ۱۱ حرکت کرد و مسیر را در نیم‌ساعت پیمود و ما توانستیم دو ساعت با هم حرف بزنیم. همهٔ مذاکرات در محور خاطرات لنین دور میزد. هنگام ورود به ایستگاه، تعداد ما بسیار بود. علاوه بر من که نمایندهٔ کمیته مرکزی حزب بودم، نمایندگان سندیکاها، نمایندگان دو کنگره شوراهای،<sup>۱</sup> مجموعاً چهل تا پنجاه نفر حضور داشتند. کمیسرهای خلق نیز که به ابتکار خود آمده بودند در میان جمع دیده میشدند. سه یا چهار درشکه در ایستگاه منتظر ما بود و توانستند شانزده نفر را با خود ببرند. من با اعتماد به نیروی خود، با بقیه رفقا پیاده به راه افتادم. مدت‌ها بود که بحرانهای قلبی دست از سرم برداشته بودند و من فکر کردم اینگونه پیاده رویهای طولانی برایم زیانبار نخواهد بود. امیدوار بودم خواهم توانست این چهار کیلومتر و نیم راه را به آسانی

\* مایاکوفسکی، ولادیمیر ولادیمیریویچ (۱۹۳۰ - ۱۸۹۳) شاعر نامدار شوروی. «لونا جارسکی» درباره اشعارش چنین گفته: او مظهر انقلاب بود که در قالب برتر ریخته شده. در سال ۱۹۲۴، مایاکوفسکی منظومه معروف خود را درباره «ولادیمیر ایلیچ» سرود.

طی کنم. اما تأثر شدیدی که بر اثر درگذشت معلم‌مان بمن دست داده بود بسیار شدید بود و بعد از طی چند قدم دزد شدیدی در ناحیه شریان آئورت احساس کردم. بدون اظهار يك كلمه، گذاشتم رفقا جلو بیفتند و من آرام و آهسته براه افتادم. مجبور بودم در هر صد و پنجاه قدم توقف کنم و بهمین جهت با تأخیر به «گورکی» رسیدم. در عوض، دقایق باشکوهی بر من گذشت و تأثرات این شب دردآلود با آن درآمیخت. هوا یخبندان بود، اما باد نمیوزید. وقتی راه میرفتی احساس سرما نمی‌کردی. مهتاب درخشانی بر همه جا گسترده بود؛ همه دشت تا آنجائی که چشم کار میکرد مانند پرده آبی رنگ نقره‌فامی بنظر میرسید. راه هموار و جارو شده بود. چند بار به دهاتیهای برخوردیم که داشتند جاده را صاف و پهن میکردند پیش میرفتم و پشت سرم صدای برخورد بیلهارا با خاک می‌شنیدم؛ زمزمه مکالمات کارگران که با صدای آهسته صحبت میکردند بگوשמ میرسید، انگار دارند در يك کلیسا با هم صحبت میکنند. با این ترتیب بود که تنها، در این دشت وسیع، زیر این ماه آرام و سرد، توانستم، کاملاً به عمق مصیبت بزرگی که بر ما وارد شده بود راه‌یابیم و بنوعی با آن خو بگیریم.

راه «گورکی» پیچ و خمهای زیادی دارد. بزودی بيك تقاطع برخوردیم و نتوانستم بفهمم کدام را باید انتخاب کنم. پسر بچه‌ای را دیدم و بی‌آنکه امیدوار به شنیدن پاسخ صریحی باشم از او پرسیدم: «خانه ییلاقی لنین را بلدی؟» اما پسر بچه بلافاصله جزئیات راه را برایم توضیح داد. «نزدیک خانه، جنگل کوچکی هست که ظاهرش عادی است ولی بيك راه باریک يك كيلومترى منتهی میشود، در طول جاده، درختان صنوبر کاشته شده است.» خانه‌های ییلاقی زیادی که با نور برق روشن شده بود در طول جاده بنظر میرسید. چند بار فکر کردم در یکی از این خانه‌ها لنین آرمیده است، اما اشتباه میکردم. سرانجام به «گورکی» رسیدم. لنین در قسمت مرکزی این خانه‌ها سکونت داشت. بی‌تردید اینجا قبلاً محل زندگی آسوده و مرفه يك ارباب‌بزرگ بود. کاخی بود با ستونهای مجلل. نیمرخ منزل زیر روشنائی آبی‌رنگ ماه همانند يك ضریح باشکوه مینمود. پله‌کان وسیعی در آن دیده میشد. من تأخیر داشتم ولی همه رفقا، لنین را دیده بودند، بعضی‌ها روی صندلی، برخی روی نیمکت و عده‌ای هم روی زمین نشسته بودند. دهقانانی نیز که نماینده کنگره‌ها و یا وکلای خلعهای شرق روسیه بودند در آنجا دیده میشدند. سکوت مطلق حکمفرما بود. آنهایی هم

که حرف میزدند، آهسته و درگوشی صحبت میکردند.

«ولادیمیر ایلیچ» دراز کشیده بود. از دیدن حالت فوق‌العاده آرام چهره‌اش سخت متأثر شدم. ناخودآگاه میترسیدم در وضع او تغییری پیدا شود، اما این همان لنین بود که در آنجا آرمیده بود؛ مطلقاً همان لنین قبل از بیماری که فقط لبخند در چهره‌اش دیده نمیشد، لبخندی آمیخته با اندکی شیطنت، سرشار از شادابی. مسلم است که همه ما قبلاً او را همینطور جدی دیده بودیم و او با همین وضع روی میز دراز کشیده بود. چهره او باریش کوچک و سبیل‌های خوش‌تراش، باشکوه، مصمم و محکم بود، چشم‌های بسته‌اش طوری بود که انگار هر لحظه ممکن بود باز شوند. دست‌هایش روی سینه قرار داشت، یک دستش مشت‌کرده، دست دیگرش آرام و طبیعی، انگشتانش اندکی خمیده و زنده بنظر می‌آمد.

گارد افتخاری برایش ترتیب دادیم که هر ده دقیقه عوض میشد. هر گارد از چهار نفر تشکیل میشد؛ من جزء اولین گارد بودم و توانستم چهره فراموش‌نشدنی او را مورد مطالعه و ستایش قرار دهم، «نادژدا کنستانتینوا» از اتاقش بیرون آمد. او درباره «ولادیمیر ایلیچ» مطالب مهمی را بمیان آورد. من در اینجا چند مطلب را ذکر میکنم. «نادژدا» چنین گفت:

«فکر نمیکنم در این ماه‌های بسیار دشوار او خود را بدبخت احساس کرده باشد. از وقتی که او توانست مطالعه را از سر بگیرد با لذت فراوان چیزهایی را که بنظرش اهمیت داشت میخواند. او بویژه مطالبی را که مربوط به امور تبلیغاتی و تشویق مردم بود دوست میداشت. این روزهای اخیر، شروع به مطالعه آثار ادبی نموده بود. تعداد زیادی کتاب برایش رسیده بود که او در میان آنها داستانهایی «جک‌لندن» را انتخاب و از ما خواست که با صدای بلند برایش بخوانند. اشتغالات سیاسی او در مرحله اول اهمیت قرار داشت. «ولادیمیر ایلیچ» برای کنفرانس دهقانان اهمیت فراوانی قائل شد<sup>۲</sup>؛ آنچه مربوط به این کنفرانس میشد با علاقه مطالعه میکرد؛ مباحثات آنها توجهش را بخود جلب میکرد<sup>۳</sup> از آنچه درباره او مینوشتند اطلاع حاصل میکرد، سلامها و پیامهایی که برای بهبود سلامتش میفرستادند میخواند. از اینکه میدید رشته محبت و دوستی او را با توده‌ها پیوند میدهد احساس خوشبختی میکرد. زندگی، شادمانی بی‌چون و چرایی به او می‌بخشید. طبیعت را می‌پرستید، شکار را که با لذت فراوان بدان میپرداخت و حتی



گاهی خسته و کوفته از آن بازیگشت دوست میداشت. بچه‌ها را می‌پرستید؛ از دیدار آنها بسیار شادمان میشد؛ بچه‌ها که از بیماری او اطلاعی نداشتند، بدون قید و بند با او رفتار میکردند.

برای سرگرمی «ولادیمیر ایلیچ» در اتاقش يك سینما ترتیب داده بودند. او با رضایت اما بدون لذت، همراه همسر و دو خواهرش بعد از صرف شام فیلمها را تماشا میکرد. لبخند مستمیزانه‌ای بر لب می‌آورد و با دستش ژستی طفره‌آمیز به‌کار میبرد که معنایش این بود، «این که‌کار مهمی نبود». طبق عقیده «نادژدا» برنامه‌های سینما در «گورکی» زیاد نبود. کمتر اتفاق می‌افتاد که يك سلسله فیلمهای «آکتوالیته» یا يك فیلم کم و بیش انقلابی مورد تأیید لنین قرار گیرد، ولی چون فکر میکرد که نزدیکانش به این فیلمها علاقه نشان میدهند، تا آخر آنها را تماشا می‌کرد. بعد از دومین بحران و تا پایان زندگی احساس رنج جسمی نمیکرد. بیشک وضع مزاجیش رو به بهبودی بود، بخصوص درد پاهایش تسکین می‌یافت. نخستین بار که تصمیم گرفت راه برود، همه را از اتاقش بیرون کرد و با يك لبخند مبهم ولی سعادتمند، به «نادژدا» نشان داد که میتواند راه برود.....

شب را هرطور بود گذراندیم. صبح زود بلند شدیم و درمورد حمل تابوت تبادل نظر کردیم... هر يك از ما میخواست که تابوت «ولادیمیر ایلیچ» را مدتی بر دوش داشته باشد.

اندکی پس از ساعت نه، موکب براه افتاد. بخش بزرگی از راه را من همراه زنها و مردهای دهاتی دهات مجاور راه رفتم. مردم عادی و تعلیم‌ندیده با شنیدن نام بزرگ لنین ازدحام کرده بودند. این بار، چهار کیلومتر راه به سرعت طی شد و ما خیلی زود به ایستگاه رسیدیم.....

ایستگاه «پاولتسکی» حدود شش کیلومتر از خانه سندیکاها فاصله دارد. از دیدن «نادژدا» که این دو مسیر طولانی، از گورکی تا راه آهن و از ایستگاه تا مرکز مسکو را پیاده طی کرده بود بسیار تعجب کردم. او همراه دو خواهر لنین، «ماریا» و «آنا» بود.

در «گورکی» و در طول مسیر، از همه مناظر و حتی از هواپیما فیلمبرداری شد. تا وقتی که تابوت در مرکز تالار روشن که چهلچراغهای آن از پارچه پوشیده شده بود استقرار یافت فیلمبرداری ادامه داشت. باز گارد افتخار ترتیب داده شد و توده پایان‌ناپذیر و فشرده بهم از مقابل تابوت رژه رفت؛ باید گفت که همه خلق آنجا حضور داشتند....

## توضیحات مربوط به فصل: بدروه

این خاطرات «لوناچارسکی»، برای اولین بار در سال ۱۹۷۱ در کتاب «لیتراتورنویه ناسلدوستف» که حاوی: نامه‌ها، گزارشها، مدارک بوده تحت عنوان «خاطرات ناگفته دربارهٔ لنین» انتشار یافت.

۱- مربوط میشود به یازدهمین کنگره شوراهاى روسیه (۱۹ تا ۲۹ ژانویه ۱۹۲۴ مسکو) و دومین کنگره شوراهاى اتحاد جماهیر شوروی (۲۶ ژانویه تا ۲ فوریه ۱۹۲۴).

۲- احتمال دارد نظر «لوناچارسکی»، کنفرانس بین‌الملل دهقانی (مسکو، از ۱۰ تا ۱۵ اکتبر ۱۹۲۳) که در تالار «آندریوسکی» کرملین برپا گردید باشد. شرکت‌کنندگان در این کنفرانس عبارت بودند از: نمایندگان اتحاد جماهیر شوروی، سازمانهای خارجی که بمناسبت برپائی نمایشگاه کشاورزی به مسکو آمده بودند. این نمایشگاه در ۱۹ اوت ۱۹۲۳ در مسکو تشکیل گردید.

۳- لنین، علی‌رغم وخامت وضع سلامت، نسبت به تحول موقعیت ملی و بین‌المللی بسیار دقیق بود. «کروپسکایا» مرتب رونامه‌ها را برایش میخواند. او از نزدیک مباحثات و نقطه‌نظرهای «تروتسکی» و طرفدارانش را که برای حزب درگیری ایجاد میکردند دنبال مینمود؛ و سرانجام حزب به شدت آنها را از خود دور کرد.

علم به ما می‌آموزد که، اغلب ستارگانی که در آسمان می‌درخشند مدت‌هاست از نظر ناپدید شده‌اند. نبود آنها چندان اهمیتی ندارد، زیرا آنان هنوز نورافشانی می‌کنند. همین پدیده در زمینه زندگی نیز صادق است. هنگامی که «مارکس» درگذشت، «انگلس» گفت که بشریت يك «سر»ش را از دست داده است، اما مارکسیسم به زندگی‌اش ادامه داد، مارکسیسم کمک کرد تا لنین بوجود آید و کمک خواهد کرد تا مردان دیگری چون لنین بر صحنه پدیدار شوند. در مورد لنین نیز وضع چنین است، يك چنین نیروی اجتماعی نمی‌میرد. این نیرو يك مرکزیت، يك جریان وسیع اجتماعی، يك پرواز اندیشه و اراده را ارائه می‌نماید و با آنکه صاحب این نیرو دیگر در قید حیات نیست، کار گروهی جای خود را باز میکند. همانگونه که لنین می‌گفت: يك «نفر» نمیتواند، اما يك «گروه» میتواند.

اما این گروه بایستی به‌دور يك محور جمع شود. بهمین دلیل وقتی ما اظهار می‌کنیم «بدون لنین» بلافاصله تأکید می‌نمائیم «همراه لنین»

(مستخرج از گزارشی که در گردهمایی با شکوه

پنجمین سال درگذشت لنین ارائه شده است.)

«داوری لنین این بود که فرهنگ»  
«به مفهوم وسیع کلمه با دو شکل»  
«به انقلاب کمونیستی بستگی پیدا»  
«میکند نخست آنکه فرهنگ، بدون»  
«اینکه مقید به زمان باشد، صحیحاً»  
«شرط مقدم و طبیعی انقلاب بوده»  
«و به نوعی به ساختار عمومی مربوط»  
«است. دوم آنکه فرهنگ هدف»  
«انقلاب میباشد.»

(۱. لوناچارسکی)

«به رهبری مانند لنین نمیتوان نام مربی گذاشت، او معلم»  
«توده‌های خلق، در مقیاس وسیع جهانی بوده است، او معلم»  
«همه ما بوده است. همه کمونیستها از کوچک تا بزرگ،»  
«بر خودمی‌بالند که عنوان انضباط لنینی را بر خودمیگذارند.»  
«گذشته از کمونیستها، صدها، هزارها، میلیونها مردم نیز»  
«از این شمارند.»

«کار لنین يك عمل آموزشی در يك مقیاس وسیع بوده است.»  
«کار عملی، بعد از کارهای آموزشی قرار میگیرد و از آن ناشی»  
«میشود آموزش ما در تمام زمینه‌ها بخشی از کار لنین است.»  
«اصول لنینی بایستی در همه آنها نفوذ کند. لنین همواره»  
«به اهمیت این تلاش در زمینه تعلیم و تربیت آگاهی داشت.»  
«لنین آگاه بود که شمشیر و ماشین نمیتوانند به تنهایی»  
«ساختار سوسیالیسم را تأمین کنند و این امر با اعتلاء»  
«فرهنگ توده‌ها امکان‌پذیر میباشد. بهمین دلیل، ما»  
«کارگران آموزش همگانی چنین عقیده داریم که لنین متعلق»  
«بما بود، او نخستین و بزرگترین بنیانگذار سوسیالیسم بود.»  
«مستخرج از مقاله «رهنمودهای لنین: آموزش  
توده‌ها» (۱۹۲۷)

## رهنمودهای لنین و وظایف آموزش هنری

نخست این پرسش را از خود بکنیم که جنبه عمومی آموزش چیست و رفتار ما در قبال این وظیفه کدام است؟ در این مورد بیک سخنرانی که توسط «ولادیمیر ایلیچ» در «کمسومول» Komsomol تحت عنوان: آنچه باید آموخت، چگونه و چرا؟<sup>۱</sup> ایراد شده و دارای ارزش ویژه‌ای است اشاره میکنیم.

لنین در این نطق بر لزوم مطالعه و بررسی قویاً اصرار دارد و حل هر نوع مسأله اجتماعی، بویژه آنگونه مسائل اجتماعی را که زائیده انقلاب است، بدون تفکیک آنها از هم، مطلقاً غیرممکن میدانند؛ به این معنا که برای هر یک از مدیران شاخه‌های فعالیت سیاسی یا اقتصادی، شناخت تخصصی در یک سطح عالی را لازم میدانند. در عین حال تلاش بیمانندی را جهت آموزش توده واجب میشمارد.

ما مارکسیستها، بر این باوریم که رشد همه ایدئولوژی‌ها در جهان به مناسبات و روابط طبقات معین بستگی پیدا میکنند، و آموزشی که مهر طبقه رهبری‌کننده و منافع وابسته بر پای آن نخورده باشد وجود خارجی نخواهد داشت.

ما یک طبقه جوان هستیم با ایدئالهای نو. ما جامعه نوینی را میسازیم و لذا برای ما فرهنگ دیگری لازم است. از کجا این فرهنگ را خواهیم گرفت؟

اشخاصی هستند که پیشنهاد مینمایند، فوری باید دست به کار تهیه خانه‌های ساده شد تا اینها جانشین بنیادهای علمی، تکنیکی و هنری گوناگون گردند. چنین بنظر می‌آید که در اینجا فرآورده‌های ناب انقلاب پدیدار خواهند شد و فرهنگ مورد نیاز جامعه نوین ما شناخته خواهند شد.

اینگونه ترتیبات در فکر اشخاصی یافت میشود که مجذوب ایده‌های

«هیچ و پوچ» میباشند و میخواهند از روش زندگی پرولتاریائی، نوعی فرهنگ مدرن بوجود آورند که با فرهنگ قدیمی شباهتی نداشته باشد و بر آزمونهای خویش تکیه کند.

اینگونه تمایلات در میان طبقه جوان که نسبت به بنیادهای آموزشی، نسبت به استادان و کارشناسان که تدریس میکنند و آنان بایستی درسهایشان را فراگیرند احساس تحقیر می نمایند دیده میشود. آنها گاهی اعلام میدارند که این مسائل جزء دنیائی است که از بین رفته است. این جوانان نمیخواهند این سم به آنها تزریق شود، نمیخواهند در آب گل آلود و در منجلاب، فرهنگ کهن و آلوده را جست و جو کنند. بالاخره، یک چنین وضع میتواند در میان پرولتاریا و دهقان که علوم و هنرهای قدیمی را طرد میکنند و در انتظار معجزه ای هستند که فرهنگ نوین، ناگهان از زمین بروید و یا از آسمان نازل شود اشاعه پیدا کند.

«ولادیمیر ایلیچ» در این سخنرانی در پاسخ به پرسش «چه باید آموخت؟» چنین اظهار میدارد که ما بایستی فرهنگ گذشته را با تمام وسعتش از آن خود بدانیم. لنین بارها تأکید کرده که بدون شناخت عمیق گذشته ها نمیتوان بجلو حرکت کرد. یک فرد کمونیست که فورمولها و شعارهای کمونیستی را فقط از روی جزوه های تبلیغاتی هیجان آفرین یاد گرفته باشد و علم و هنر را که گذشته برایمان بمیراث گذاشته با تمام عظمتش نشناخته باشد، آینده تاریکی خواهد داشت.

بدیهی است که هیچ مارکسیست متفکر از این خط بیرون نخواهد شد، هیچ فرد مارکسیست نخواهد گفت که «لوکوموتیو» از افزار و وسایل بورژوازی است، در نتیجه تا زمانی که پرولتاریا چیز دیگری را نساخته باید آن را کنار گذاشت و یا نابود کرد. مسلم است هیچکس چنین اندیشه ای بخود راه نمیدهد. بی تردید، فرهنگ گذشته دارای جهات منفی نیز بوده که ارزشها را فاسد میکرده است، اما این فرهنگ دارای چیزهای خوبی هم بوده است.

اگر بشریت رشد یافت و پیشرفت کرد، بایستی پذیرفت که فرهنگ نیاکان ما صرف نظر از واقعیت های فاسد و جعلی دارای اصول صحیح و سالمی هم بوده که طبقات حاکم میخواستند از آنها دکورهای دروغی بسازند و استثمار انسان از انسان دیگر را تسهیل نمایند. این یک طرف قضیه است و معنایش این نیست که ما بایستی

فرهنگ گذشته را درست بپذیریم و مانند پرندۀ نوزادی باشیم که از منقار مادرش غذا میگیرد.

«ولادیمیر ایلیچ» بر این عقیده بود که پرولتاریا بایستی این مسأله را با دیده نقاد بنگرد؛ او اطمینان داشت که انقلاب کبیر، همه چیز را عوض خواهد کرد، اما می‌اندیشید که برای تحقق این امر بایستی بر دانش تکیه کرد، بایستی با فرهنگ گذشته تماس واقعی داشت و آن را دستکاری و اصلاح کرد.

لنین اضافه می‌کرد، آنهایی که از علم و دانش بهره گرفته‌اند، هیچگاه نبایستی فراموش کنند که همهٔ راه‌ها بیک مرکز ختم میشوند و هدفشان فقط - باید این باشد که در ساختن یک جامعهٔ همگون مشارکت کنند، جامعه‌ای که استثمار در آن راه نداشته باشد. این جامعه همگون و برادر در تمام شاخه‌های سازندگی انسانی خود شکوفائی بیمانندی خواهد داشت. لنین میگفت، اگر شما در فکرتان رسوخ دهید که وظیفه دارید علیه استثمارکنندگان مبارزه کنید، موانعی را که در سر راه سوسیالیسم پیدا میشوند از میان بردارید، هستی خود را بطور کامل و درست وقف سعادت همگان نمائید، آنگاه از راه درست منحرف نخواهید شد و این امر بشما کمک خواهد کرد تا ایدهٔ درستی دربارهٔ تلاشهای آموزش همگانی پیدا کنید.

با زندگی روابط نزدیک داشته باشید تا بتوانید از آن درس فراگیرید. مدرسه نبایستی محصور چهاردیواری خود باشد. مدرسه بایستی با توفانهائی که در اقیانوس زندگی بیداد می‌کنند آشنا گردد؛ مدرسه بایستی در جریان همهٔ رویدادها قرار گیرد. آنچه دنیا را آشفته میسازد، آنچه زمینی را که ما روی آن گام بر میداریم به لرزه می‌اندازد و آسمان را که زیر طاق آن زندگی می‌کنیم به آتش میکشد، بایستی در مدرسه راه یابد. همهٔ شاگردان بایستی اینها را فراگیرند، از آن متأثر شوند. همهٔ اینها بایستی با درس آمیخته باشد.

«ولادیمیر ایلیچ» باز میگفت که فهم و ادراک بایستی یک عمل سازندگی باشد. هر اندازه درک و فهم این یا آن ارزش بیشتر باشد، نزدیکی آن با خلاقیت بیشتر است و بهتر با آن پیوند پیدا میکند، بهتر احساس میشود، بهتر میشود فهمید چه قسمتی از آن محکمتر و چه قسمتی زاید و بیفایده است. همچنین لنین می‌گفت، وقتی مسائل با یک تلاش همگانی مشخصی در ارتباط نزدیک باشند بهتر به نتیجه میرسند. هنگام محاسبه، باید عملکرد یک کار محسوس را محاسبه کنیم؛



باید طوری عمل کنیم که شناخت‌های بدست‌آمده بتوانند بوسیله عملکرهای زنده اجتماع مجسم شوند و جوانان ما باید با انجام کارهای حقیقی، طوری عمل کنند که ما بتوانیم روش آنها را بکار گیریم و آموزش‌دهیم. حل کامل این مسأله، بویژه در شرایط روسیه بسیار دشوار است؛ اما ما داریم بسوی حل آن گام برمیداریم و در مراحل عالی آموزشی تلاش خواهیم کرد با یک روش فعال با آن برخورد نمائیم.

طبیعی است وقتی که موضوع به آموزش هنری ارتباط پیدا میکند، وضع دیگری پیش می‌آید. پرسش اول این است که از همان مرحله نخست بدانیم که چنین آموزشی خیلی ضروری است یا نه. ساختن یک ماشین، افشاندن بذر و کاشت گندم چیزهای لازمی هستند. اندیشیدن به رفع نیازمندیهای فوری انسان نیز از آن شمارند (دفاع نظامی و غیره). اما، آوازخواندن، رقص کردن، نقاشی کردن لازمند؟ شاید، همه اینها را که برشمردیم موجودیت خود را مدیون توانگرانی هستند که نمیدانستند چگونه وقت خود را بگذرانند و چطور پولشان را خرج کنند، اینها خارج از حدود نیازمندیها هستند و در ردیف مسائل لوکس قرار دارند و همین مسائل لوکس، لازم نیستند و حتی زایدند.

پاسخ به پرسش نخست دشوار نیست، میتوان گفت که هنر فقط در خدمت و مورد استفاده توانگران بود. خلقهای ازمنه پیش شکوفائی هنری داشته‌اند؛ وحشی‌ترین آدمها، هنر را می‌شناختند و برای زیباتر کردن زندگی خویش، وقت زیادی صرف میکردند.

اگر انسان زندگی خویش را فقط صرف کار میکرد و در جست و جوی کسب لذت بر نمی‌آمد، زندگی ارزش نداشت. من زندگی میکنم برای اینکه آفتاب میدرخشد، زیرا مردم مهربان و زیبایی وجود دارند، زیرا آهنگهای زیبا و رنگ و بوی خوش پیدا میشوند. اگر اینها را که برشمردیم وجود نمیداشتند، زندگی ارزشی نداشت. انسان به این خاطر زندگی نمیکند که نیاز به زندگی کردن دارد.

باید قدرت را از بین برد، حقوق خلق را تحکیم بخشید تا اقتصاد خود را سازمان دهد. بعد با کار و زحمت و تلاش فراوان تجارت را براه انداخت و ماشینها را ساخت تا وقتی مردم گرسنه شدند غذا بخورند و لباس و کفش بپوشند، برای چه؟ برای اینکه سعادت‌مند شوند. پس وقتی مسأله سعادت بمیان می‌آید، هنرمند در جلو صحنه ظاهر میشود، زیرا او بزرگترین سازمان‌دهنده خوشبختی انسان است.

در مراحل عالی زندگی، ما در اوج و کمال آن زندگی خواهیم کرد، ما با يك روحیه سازندگی کار خواهیم کرد. انسان صاحب اختیار خویش خواهد بود، او خراج بزرگی به طبیعت پرداخته و فرمان طبیعت را پذیرفته تا معاشش را تأمین کند. آنموقع انسان میتواند موجودیت خویش را بسازد، این عطش زندگی است که چنین فکری را به او القا میکند. بهمین دلیل است که هنر در زندگی لزوم پیدا میکند.

اکنون همه جا، از پیروزی سوسیالیسم آگاهی دارند (گاهی از راه مسالمت آمیز، گاهی هم با شدت عمل). روشن است که ما بیش از پیش به لحظه ای نزدیک میشویم که توده های زحمتکش قدرت را بدست گیرند؛ توده ها جهت براندازی رقابت بین گروه های اجتماعی، طرد عدم تفاهم بین انسانها، از بین بردن اختلاف منافع و مالکیت پیش میروند. آنان درصددند يك جامعه هماهنگ و برادر با مفهوم واقعی آن بنا کنند؛ آنها میخواهند همه انسانها را طوری تربیت و بازسازی نمایند که زندگی به طفیل وجود دیگران میسر نباشد و بشریت در زیبایی هائی که آن را فراگرفته مستحیل شود. لنین میگوید: پس برای نیل به این هدف، لازم است آموزش به بینید.

(۱۹۲۴)

## توضیح مربوط به فصل: رهنمودهای لنین

این فصل مربوط -میشود به سخنرانی «لوناچارسکی» در مقابل دانشجویان يك مدرسه موسیقی، در ایام سوگواری لنین که اولین دفعه در کتاب: «لوناچارسکی. لنین و آموزش» در سال ۱۹۲۴ به چاپ رسید. ۱- سخنرانی لنین در ۲ اکتبر سال ۱۹۲۰ در سومین کنگره «پان روس» کومسومول؛ تحت عنوان «وظایف جوانان.» (آثار لنین جلد ۳۱ صفحه ۵۳)

## (لنین و جوانان)

(... جوانان و آموزش دو امر جدائی‌ناپذیرند. وقتی من از دیدگاه لنین از جوانان صحبت میکنم بایستی به نقطه نظرهای او درباره آموزش همگانی بازگردم. و من از همین‌جا آغاز مینمایم. طبیعی است، «ولادیمیر ایلیچ» به این طبقه از بورژواالیبرالها که از سطح رشد فرهنگی خویش به مسأله می‌اندیشیده‌اند تعلق نداشت؛ فرهنگ برای اینان اهمیتی نداشت که خلق به آن نزدیک و یا از آن دور باشد. بی‌تردید شما به این نظریات مشترک که لیبرالیسم روس از آن سرشار بود آشنا هستید: ابتدا بایستی توده‌ها به درجه معینی از فرهنگ نایل شوند، بعداً امکان پیدا خواهد شد تا به آزادی بیندیشند و لو اینکه این امر مورد مخالفت اقشار توده‌ها قرارگیرد. نقطه نظر لنین مغایر این فکر بود. قضاوت لنین این بود که حکومت استثمارکنندگان، امکان آموزش به توده‌ها را نخواهد داد. او در این عمل تناقضی نمیدید باوجود اینکه دموکراسیهای بورژوازی که جوامع استثماری هستند پاره‌ای آموزش به توده‌ها بدهند: لنین چنین استنباط میکرد که این آموزش از لحاظ وسعت ناکافی است و از لحاظ کیفیت با ناپاکی آلوده است و مانع رشد اندیشه انتقادی خلقها میشود، دموکراسی دروغی به چندین ده‌هزار استثمارکننده اجازه میدهد، قدرت را در دست بگیرد و مانع ایجاد یک دموکراسی واقعی مبتنی بر قدرت حقیقی، فعالیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توده‌های خلق که میخواهند سرنوشت کشور را بطور کامل اداره کنند گردد. لنین بدرستی استنباط میکرد که آموزش در کشورهای بورژوا با کمک دموکراسی زینتی به چشم مردم خاک می‌پاشد، و بهیچوجه میل ندارد توده‌ها از قانون اساسی رضایت داشته باشند.

در مورد کشوری، همچون روسیه، لنین چنین برداشت میکرد که فقط از راه آموزش همگانی میتوان به پیشرفتهای عظیم نایل شد. چه باید کرد؟... اگر لازم باشد، خلق، بویژه پرولتاریا، برای طرح مسائل انقلابی و یافتن راه حل درست آن به درجه معینی از آگاهی برسد، یا اینکه این آموزش را با انقلاب بدست آورد؟ آیا این عمل به عمل مار شباهت ندارد که دمش را نیش میزند؟ آیا این يك مسئله غیر قابل حلی نیست؟ بدون آگاهی، انقلاب نخواهد شد و بدون انقلاب آگاهی بدست نخواهد آمد؟

این مسأله به صورتی «اشراف مآبانه» به کیفیت زیر حل شد: بخشی از پیشاهنگ حتی با دادن قربانیهای فراوان، تحمل رنجهای زیاد، از توده های خلق، بویژه از پرولتاریای حزب پیشرفته خود جدا شوند. توده ها در مجموع، هنوز نمیتوانند به این درجه از آگاهی برسند. این پیشاهنگ که از آگاهی کامل برخوردار است، همان حزب کمونیست است. توده ها وارد عمل خواهند شد، زیرا انقلاب يك عمل توده ای است، هیچ پیشاهنگ نمیتواند کار آنها را انجام دهد؛ توده ها چنانچه نسبت به حزب پیشاهنگ اعتماد داشته باشند میتوانند وارد عمل شوند و این حزب پیشاهنگ برای رهبری توده ها به اندازه کافی نیرومند و به سلاح منطبق مجهز است. این نخستین راه حل مسأله بود؛ يك پیشاهنگ، يك اقلیت انقلابی خود را از توده ها جدا میکند و انقلاب صورت میگیرد.

انقلاب صورت گرفت؛ بعد تکلیف چیست؟ اولین تز «ولادیمیر ایلیچ»: کودکانه است اگر باور کنیم که کمونیستها به تنهایی قادر به ساختن بنای کمونیسم شوند. کمونیستها قطره ای هستند در دریا، «ولادیمیر ایلیچ» از این تز چنین نتیجه گرفت. بایستی به نیروهای خارج از حزب متکی بود و آنها را در کارهای اداری، اقتصادی و فرهنگی شرکت داد. «ولادیمیر ایلیچ» دو وظیفه را مشخص میساخت. نخست بایستی تا حد امکان، سطح فرهنگی توده ها را، نه تنها توده های پرولتاریا، بلکه توده های دهقانان را هم بالا برد؛ خواندن و نوشتن را به آنها آموخت. این راهی است به سوی ترقی و تعالی.

مبارزه علیه بیسوادی، در قحطی سال ۱۹۲۱ شدیداً احساس میشد؛ ولی به مجرد پایان یافتن قحطی، «ولادیمیر ایلیچ» با شتاب زیاد مقاله ای نوشت و در آن متذکر شد که وظیفه فوری ما این است که بیسوادی را، میان اشخاصی که سنشان به ۳۵ سالگی میرسد تا دهمین سالگرد انقلاب ریشه کن سازیم. (۱) لنین بدرستی، دشواریهای این اقدام را درک میکرد،

او بسیار واقع بین بود و بهتر از همه ما، آن را میدید، از تعداد بیسوادان آگاه بود و تقریباً میدانست که اینکار چه ارزشی دارد و سرانجام تأیید کرد که این کار شدنی است.

«ولادیمیر ایلیچ» به کتابخانه های عمومی و مدارس نیز توجه داشت. دلیل آن را میدانیم. او دموکراتی بود بتمام معنی، در جهت و مفهوم این کلمه مقدس، او میخواست تا حد امکان، توده های خلق، نه فقط کارگران، بلکه دهقانان هم در سایه دانائی و فراست بتوانند نیازهای خود را تشخیص داده و نه تنها از لحاظ سیاسی بلکه در زمینه اقتصاد و زندگی روزمره، خویشان را آزاد سازند.

از گفته های بالا چنین برمی آید که ما بایستی فقط به آموزش مقدماتی پردازیم و همه تلاشهای خود را در این جهت متمرکز دهیم: مدارس و کتابخانه های عمومی برای پایان دادن به بیسوادی.

«ولادیمیر ایلیچ» بدرستی استنباط میکرد که اگر اقتصاد ملی ما رشد پیدا نکند، اگر ادارات همانند ماشین، بی وقفه بکار مشغول نباشند، نخواهیم توانست مدارس و کتابخانه های عمومی خوبی داشته باشیم؛ موفق نخواهیم شد، بیسوادی را ریشه کن سازیم. او صراحتاً میگفت: شاید، جز کمیسیاریای خلقی امور خارجه که تا اندازه ای کار میکنند، هیچیک از کمیساریاهای دیگر کارشان به چیزی شباهت ندارد، همه شان کار میکنند ولی چه کاری...! او این موضوع را جدی میگفت؛ ما یک مکانسم دولتی بوجود آوردیم که مبارزه را جانانه تحمل کرد؛ خود را لایق بقا نشان داد، اما ملاحظه کنید اکنون چقدر ناجور و بی ترتیب کار میکند. باید این مکانسیم را دستکاری کرد، باید به همه افراد آموخت چطور آن را اداره کند، خوب اداره کند، راحت، روشن، واضح و ساده.

باید اداره کردن اقتصاد و تجارت را به مردم آموخت، بساید راه آموزش را به افراد تعلیم داد، باید ۳ مشکل آن را بمردم یاد داد: آموزش همگانی باید با خواندن و نوشتن آغاز گردد، آموزش فنی و سیاسی بایستی باهم در ارتباط نزدیک باشند. سیم های فولادین، سیستم آموزشی را بهم متصل میسازند. اما، برای اینکار باید آموزگار داشته باشیم، باید آنها را تعلیم داد، این تعلیم هم برای آنها واجب است و هم برای ما. نهادهای آموزش عالی میتوانند متخصصان عالیمقامی را در اختیار ما بگذارند، اما جوانان ما هنوز به آن درجه از شایستگی نرسیده اند. اولین ژست «ولادیمیر ایلیچ» این بود که درهای دانشگاهها به روی همه کسانی که میخواستند وارد آن شوند باز گذاشته شود. دانشکده ها

از جوانان لبریز شدند، همه چیز بخوبی گذشت، حتی کنفرانس‌ها هم تشکیل شدند: مشتاقان تحصیل و آموزش پشت نیمکتها، کنار هم و بطور فشرده نشستند. ولی آنجائی که به آزمایشگاهها، آمفی تئاترهای تشریح مربوط میشد، موقعیت به دشواری گرائید. بنابراین لازم شد انتخاب به عمل آید زیرا گنجانش آموزش عالی روسیه چندان زیاد نبود و نمیتوانست همه آنهائی را که خواهان آموزش عالی بودند در خود جای دهد. برای آنهائی که ارزشی داشتند و از خصیصه انسانی برخوردار بودند ولی آگاهیهای قبلی نداشتند، لازم شد، اشکال تدارکاتی تازه‌ای به وجود آید. به این ترتیب بود که فکر دانشکده کارگری و اصل پذیرش در نهادهای آموزشی عالی بر پایه طبقاتی متولد شد.

بلافاصله دشواریهای تازه‌ای پدید آمد، لنین این دشواریها را می‌شناخت و در مورد حل آنها بسیار نگران بود، پیوسته با ما در این باره صحبت میکرد، هرچند که در یادداشت‌هایش اثری از این مقولات دیده نمیشد.

پیش از همه، يك مسئله اساسی مطرح بود. روشن است که جوانان کارگر و دهقان به تنهائی قادر به رفع نیازمندیهای خویش نبوده‌اند؛ با این ترتیب می‌بایستی راهی برای تلفیق آموزش و دستمزد پیدا کرد؛ با در نظر گرفتن میزان کار و دستمزد در کشور ما که بسیار ناچیز بود، این کار بسیار مشکل مینمود. ۲ و می‌بایستی برای دانشجویان بورس تحصیلی در نظر گرفت. بدیهی است، اساسی‌ترین راه این بود که این قبیل جوانها را به هزینه دولت نگهداری کرد. کشور نیاز عظیمی به آموزش داشت، تعداد کسانی که خواهان و مشتاق تحصیل بودند، بسیار زیاد بود، احتیاج مملکت به تحصیل کرده‌ها نیز کمتر از آن نبود، اما کانالی که بایستی این موج عظیم داوطلبان را وارد مخزنهای تحصیلی کند، بسیار تنگ بود؛ اعتبارات لازم وجود نداشت و این کانال تا آن روزگار سعادت‌بار که بتوانیم بگوئیم؛ ما قدرت آن را داریم که صدها هزار دانشجو را با هزینه دولت نگهداری کنیم، همچنان تنگ و باریک خواهد ماند؛ به این معنا که ما موفق شدیم  $\frac{1}{4}$  مسائل اقتصادی کشور را حل کنیم.

ما، برای بوجود آوردن کشوری که قادر باشد سیاست واقعی فرهنگی خود را اداره کند مبارزه مینمائیم و تا زمانی که نتوانسته باشیم به این هدف خود دست یابیم، مبارزه ما به معنای واقعی کلمه ادامه خواهد یافت.

دومین مسأله، مربوط به هدف و روشهای آموزشی میشود. میدانید که «ولادیمیر ایلیچ» سخنان پرمعنی و عمیق خود را در «کمسومول» Komsomol به این موضوع اختصاص داد. خطوط اصلی سیاست خود را در يك پاسخ روشن ساخت. او با مستقیم‌ترین راه، این اندیشه را توضیح میدهد: اگر ما فرهنگ گذشته را از خود ندانیم و با آن پیوند پیدا نکنیم، پیشرفتی نصیب ما نخواهد شد.

این گفته‌ها را بار دیگر بخوانید، آنگاه درخواهید یافت که «ولادیمیر ایلیچ» این فکر را تا آخر بیان کرده است. او میگوید، هرآنچه که فرهنگ بورژوا عرضه میکند بایستی بیاموزیم و سپس تصمیم بگیریم چه چیزی را باید حفظ کنیم و چه چیزی را بدور بیندازیم. بایستی غریزه پرولتاریائی، فلسفه پرولتاریائی و مکتب مارکسیستی خود را به شناخت‌های کسب کرده بیفزائی، همه دانش‌ها، در پرتو این غریزه، این فلسفه، این مکتب روشن خواهد شد. اما بیاد داشته باش که با مطالعه طولانی موفق خواهی شد، آموزش ببینی و خود را بسازی.

«ولادیمیر ایلیچ» نیک میدانست که با اجرای کنترل پرولتاریائی، این خطر وجود نخواهد داشت که دانش بورژوائی، حتی اگر مبارزه در این راه بطور مستمر هم ادامه داشته باشد، بتواند جوانان کارگر و دهقان را از راه راست منحرف کند. برعکس، خطر مقابل، یعنی بدور انداختن دانش بورژوازی و مردود شمردن آنها بر اثر شیفتگی به عوالم کمونیستی، بسیار عظیم است. این، يك جو فکری سطحی، هوسبازی، سردرگمی و پندارهای عجیب و غریبی بوجود خواهد آورد که همه چیز را تباه و فاسد خواهد ساخت. بهمین دلیل است که «ولادیمیر ایلیچ» به «کمسومول» میگوید: از تحصیل و آموزش هراس نداشته باشید! با اینکار، شما دانش لازم را فراخواهید گرفت و نگران نباشید که اینکار شما را از «مارکسیسم» جدا خواهد ساخت. اندیشه شما سالم است و بعدها متوجه خواهید شد چه چیزی برای شما لازم است و چه چیزی را بایستی دنبال کنید. هر قدر ممکن است از اقیانوس دانش بشری که تا این زمان، دنیای بورژوازی آن را در اختیار گرفته، استفاده کنید. بعد از آن، اندیشه پرولتاریائی شما، علم و دانش را بدرستی توصیف خواهد کرد، راه و جهت تازه و تعالی نامحسوسی به آن خواهد داد.

چگونه باید آموخت؟ به بینیم «ولادیمیر ایلیچ» با این مسأله چگونه برخورد میکرد: ما بایستی راه خورد کردن طبقه بورژوا و رسیدن به کمونیسم رایاد بگیریم، و این تلاش باید به منزله ستاره قطبی باشد که



را همان را مینماید. بهمین دلیل بایستی این آموزش را با تماس نزدیک با زندگی فراگیریم. بنا به دلیل محکم، مدرسه ابتدائی و آموزش عالی بایستی در چهارچوبی محصور شود، بایستی از کلیه توفانهای زندگی اجتماعی متأثر گردد، مسائل زندگی را منعکس سازد و در آن فعالانه شرکت جوید.

لنین میگوید: باید چنان رفتار کرد که هر تولد تا حد امکان با کار و عمل خویش راه حلی برای يك مسأله واقعی باشد.

این قسمت از اندیشه های لنین درباره جوانان را میتوان چنین خلاصه نمود: بایستی بدون وقفه کارکرد تا سطح دانش توده ها در مجموع ارتقاء یابد و این کار هم از خارج و هم از درون مدرسه انجام گیرد. ولی در عین حال، که سطح آگاهی توده هارا بالا میبریم، بایستی از میان آنان، دهها و در صورت امکان صدها هزار جوان که با فرهنگ پیشین آشنائی دارند جدا ساخت و به ایجاد دانشکده های کارگری سرعت بخشید تا جوانان به سوی يك شناخت کامل دانش راهنمائی شوند. این فرهنگ بایستی در تناسب با کار پیوند پیدا کند، با پراتیک اجتماعی در تماس باشد، بطوریکه ایده کلی انقلاب کمونیستی همه تصورات ذهنی را روشن سازد. اگر مارا لنین را برگزینیم، اگر ما پیش از همه، جوانان کارگر و سپس جوانان دهقان را مورد توجه قرار دهیم، اگر ما، آنچه را که لنین گفته به آنان بیاموزیم. بی تردید جوانان ما شکل خواهند گرفت، علیرغم فقرمان، علیرغم تنگی کانالی که قبلا بدان اشاره کردیم و امروزه موج عظیمی از جوانان خواهان دانش میخوانند از آن بگذرند، روشنفکران آینده مارا تشکیل خواهند داد.

من شخصاً بر این عقیده ام و خوش بینی فراوان دارم که بطور کلی مارکسیسم راهش را باز کرده است. «ولادیمیر ایلیچ» بیش از سایر مارکسیستهای نسل خود خوش بین بوده اینان، از پیش، عقیده داشتند فقط کشورهایی که تعداد پرولتاریا در آنجا زیاد است میتوانند بیک انقلاب سوسیالیستی دست بزنند.

هنگامی که «ولادیمیر ایلیچ» تاکید میکرد که ما انقلاب مارکسیستی را در روسیه براه خواهیم انداخت، منشویکها چه جوابی به او میدادند؟ آنان میگفتند: لنین، تو خیلی خوش بین هستی، فراموش میکنی که روسیه کشوری عقب مانده است، فراموش میکنی که تعداد پرولتاریا در آن اندک است و این پرولتاریا، نه آگاه است و نه سازمان یافته و طبقه کارگر مانند مگسی که در میان کاسه شیر افتاده باشد در میان انبوه دهقانان شناه میکند.

«رؤیای لنین یک رؤیای علمی است»  
«این رؤیا از واقعیت وازپویائی»  
«سرچشمه میگیرد.»

(واقع‌گرایی سوسیالیسم)

درچنین شرایطی ، شخص ماركس هم اگر مانند منشویکها می‌اندیشید هرگز فکر يك انقلاب ماركسیستی به‌مغزش راه نمی‌یافت: چه خوب میشد اگر يك انقلاب بورژوازی کم‌وبیش درستی براه می‌افتاد، ما صبر میکردیم تا پرولتاریا به‌دوران بلوغ خویش برسد... اما «ولادیمیر ایلیچ» چنین عقیده داشت که اگر انقلاب یادکترین ماركسیستی رهبری شود نه‌تنها در روسیه، بلکه در ایران، هندوچین، جاوه نیز امکان‌پذیر خواهد بود. بدیهی است که این انقلاب، شکل عمومی کمونیستی نخواهد داشت، ولی بدون تردید انقلابهای کشورهای خورده بورژوازی، انقلابهای موژیکها، انقلابهای مردم بی‌چیز، شکل و رنگ خود را خواهند داشت، شکل و رنگ پرولتاریائی خویش را خواهند داشت، هر قدر هم تعداد این پرولتاریا در مقام مقایسه با کشورهای اروپای غربی و آمریکاناجیز و اندک باشد. ایده اصلی لنین، اتحاد با دهقانان بود. افکار و تمایلات پرولتاریا به طبقه خورده بورژوا سرایت میکند، پرولتاریا میتواند این طبقه را جذب کند و بدنبال خویش بکشد. روی این فکر بود که «ولادیمیر ایلیچ» تکیه میکرد. بهمین جهت او نگرانی نداشت که کمونیستها مانند قطره‌ای در دریا هستند، او میدانست که این نیروی مغناطیسی، این خمیرمایه پرولتاریائی چنان نیرومند است که میتواند مقدار زیادی خمیر را ورزیاورد. همین فکر بود که به‌او اجازه میداد تا بدرستی بیندیشد که این دریای وسیع دهقانی با دست پرولتاریا به‌جوش و خروش و هیجان درآید.

آیا «ولادیمیر ایلیچ» میتواند نگران باشد که جوانان ما، اگر هم ریشه پرولتاریائی هم نداشته باشند، جهت خود را عوض کنند و در جهت مخالف ندای تاریخ جهانی که آنان را فرا میخواند، در جهت مخالف که دست اطمینان‌بخش کشور کمونیستی آزموده ما آنها را رهبری مینماید گام بردارند؟ نه او نمیتوانست نگران باشد.

«لنین و جوانان ما معصوم يك»  
«دوره‌اند. لنین در مرکز آن قرار»  
«داشت و افکار و شخصیت او جوهر»  
«آنرا منعکس میساخت.»

(گزارش درباره لنین و جوانان)

«لنین که همه وجود و انرژی رادر»  
«راه انجام روزانه وظایف خود»  
«صرف میکرد نیک میدانست که»  
«نمیتوان همه چیز را یکباره در یک»  
«روز و در یک لحظه معین تحقق بخشید!»  
«فقط میتوان اولین سنگ‌های این»  
«بنای عظیم را کار گذاشت و جوانان»  
«آن بنا را به پایان خواهند رسانید.»  
«و این، توجه بزرگ او را نسبت به»  
«طبقه جوان‌میرساند و این است آن»  
«تعلیماتی که لنین برای طبقه جوان»  
«بجای گذاشت.»

(گزارش درباره دهمین سالگرد  
کومسومول)

«لنین و جوانان» این نامی است که من برای گزارش خود برگزیده‌ام. این شهامت لنین، از قلب او سرچشمه میگرفت. او در ۵۳ سالگی جوان بود، اگر هم بیشتر زنده میماند، باز هم جوان میماند. لنینیسم هم جوان است. از نفس گرم جوانان دنیا زندگی میکند، آینده باشکوهی را اعلام میدارد، نفس یک جوانی بیباک و بی پرواست. اگر لنین جوان است، جوانی نیز بایستی مانند جوانی لنینی باشد. این جوانی باید نه تنها با جوانی سرزنده و شاداب لنین بیامیزد، بلکه باید از فراست و دانائی او نیز بهره بگیرد، باید بیاموزد چگونه از فرهنگ گذشته که حاصل تلاشهای قرن‌هاست سودجویی کند و هنگامیکه همه این عوامل در جوانان جمع شد، آنان شایسته نام پرافتخار لنین خواهند بود.

## توضیحات مربوط به فصل: لنین و جوانان

این سخنرانی در ۲۵ ژانویه ۱۹۲۴ وسیله «لوناچارسکی» در دانشگاه کمونیستی «سوردولف» مسکو ایراد شد. متن آن برای اولین بار در سال ۱۹۲۴ در نشریه: «لوناچارسکی. لنین» انتشار یافت.

۱- پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، لنین در مقالات و صحبت‌هایش اغلب مسأله ریشه‌کن ساختن بیسوادی را مطرح می‌ساخت. در برنامه حزب کمونیست هم، آموزش همگانی را گنجانید.

۲۶ دسامبر ۱۹۱۹، شورای کمیسرهاى خلق، تحت عنوان «از بین بردن بیسوادی در روسیه» فرمانی صادر کرد و در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰، فرمان جدیدی مبنی بر تشکیل يك کمیسیون فوق‌العاده برای ریشه‌کن ساختن بیسوادی را انتشار داد.

۲۹ ژانویه ۱۹۲۴ «لوناچارسکی» طی گزارشی برای کنگره یازدهم شوراهای روسیه اعلام می‌دارد که در همین سالگرد انقلاب اکتبر بایستی همه جمعیت روسیه بین ۱۸ تا ۳۵ سال از نعمت سواد آموزی برخوردار گردند.

در آثار لنین، متن این فرمان دیده نمی‌شود.

۲ - «لوناچارسکی» احتمالاً به موقعیت دشوار اقتصادی کشور می‌اندیشید، در آن موقع حتی پول کافی برای پرداخت دستمزد کارگران وجود نداشت.

## (گراهی ترین نام در علوم انسانی)

لنین از علم، والاترین ایده را داشت و این، در چندین زمینه بود. پیش از همه، لنین یکی از بزرگترین نماینده سوسیالیسم علمی بود. مارکسیسم - لنینیسم، یکی از وسیعترین و شاید مهمترین شاخه علم است. فلسفه و تئوری عمیقترین شناخت‌ها را در بر میگیرد، این علمی است اجتماعی که شامل همه چیز میشود، ضمناً سیاست و تاکتیکی است که پایه علمی داشته و طبقه کارگر را در مبارزه اش برای استقرار یک رژیم اجتماعی نوین، رها از استثمار کامل بشریت یاری میدهد. هنگامی که لنین به حزب، بویژه بچوانان یادآور میشد که خود را بسا سوسیالیسم پیوند دهند، به پیچوجه توصیه نمیکرد که فقط به خواندن ادبیات مارکسیستی خود را سرگرم سازند، بلکه اهمیت شناخت داده‌های علمی را که از طرف بورژوازی غیر مارکسیستی جمع‌آوری شده بود، خاطر نشان میساخت.

لنین از این گنجینه‌های واقعی که در زمینه‌های علوم حسی جمع‌آوری شده بودند پشتیبانی میکرد، این گنجینه‌ها، در تجربه‌های علمی (تکنیک صنعت، کشاورزی، پزشکی و غیره) آشکار میشوند. این علم بایستی کاملاً مورد توجه قرار گیرد و نمیتواند در ساختار سوسیالیسم نقطه اتکالی نباشد.

لنین، ضمناً اصرار به لزوم یک مطالعه مداوم علوم دقیقه و تکنیک اروپای غربی و آمریکا توجه میداد که در علوم مزبور و ضوابط ناشی از آنها، برای فعالیت صحیح و شایان توجه اندیشه دیالکتیکی و مارکسیستی میدان وسیعی بوجود می‌آید...

بالاخره لنین عقیده داشت که علم برای ما در مبارزه با افکار پوسیده و کهنه، متحد با ارزشی محسوب میشود. بنابه عقیده او، علوم طبیعی و تاریخ تمدن، دو عنصر اساسی برای از بین بردن افکار کهنه می‌باشند.

بدیهمی است که مارکسیسم - لنینیسم به این دو عنصر، عمق و روشنائی بیشتری می‌بخشد، و از جانب علم بورژوازی نیز روشنائی دیگری بر آنها تابیده میشود.

لنین میکوشید دانشمندانی را که قبل از انقلاب کار میکردند در مقام‌شان نگهدارد تا فعالیت خود را تحت رهبری حزب کمونیست و قدرت شوروی وسعت دهند. او به ما آموخت که محیط رفاهت و تفاهمی برای دانشمندان به وجود آورده و بهترین شرایط کار را برایشان فراهم سازیم. خود لنین نیز دانشمند بزرگی بود، او پشتیبان واقعی علم در کشور ما بود. در میان سالنامه‌های علوم واقعی، نام لنین، میان نامهای دیگر که برایش بسیار گرامی بودند، ثبت خواهد شد. (۱۹۳۱)

#### توضیح :

این مقاله برای اولین بار در روزنامه «وچرنیایا مسکوا» مورخ ۲۱ ژانویه ۱۹۳۱ به چاپ رسید.

## (بمناسبت دویستمین سال فرهنگستان علوم)

میدانیم که انقلاب ما در کل جهان علم بمشابه يك رویداد غیرمنتظره و نامعقول به ظهور پیوست. این ظهور ناگهانی، در زندگی خصوصی و کار دانشمندان مقدار زیادی عیب و نارسائی باخود بهمراه آورد و در محافل وسیع علمی نارضائیهها و شکایتهای فراوانی ایجاد کرد. فراوان بودند اشخاصی که امید داشتند این کابوس دیری نخواهد پائید. برخی از دانشمندان، قربانی نزدیک بینی سیاسی احزاب لیبرالی بودند که به آنها وابستگی داشتند و امید خویش را به بورژوازی اروپای غربی که به ستایش آن خو گرفته بودند، دوخته بودند. حداعلاى عدم وابستگی به زندگی اجتماعى مخصوص کاست دانشمندان، آنچه را که در اطرافشان میگذاشت، برایشان نامفهوم و بطور دردناکی زندگی آنان را آشفته میساخت. من از زندگی فرهنگستان علوم، اطلاع کافی ندارم تا بتوانم بگویم، این شایستگی که فرهنگستان علوم به عنوان يك نهاد با اکثریت اعضاء و آراء خود که توانست وضع و موقع خاصی را انتخاب کند مدیون چه کسی است. در آغاز سال ۱۹۱۸، بلافاصله بعد از آنکه به عنوان کمیسر آموزش عمومی انتخاب شدم و جای خود را در این کمیساریا که در کوچه «چرنیشوسکی» قرار داشت اشغال کردم، تصمیم گرفتم وضع و موقعیت فرهنگستان را نسبت به انقلاب روشن سازم. از فرهنگستان پرسیدم در اشاعه امور فرهنگی و آموزشی چه مشارکتی میتواند باما داشته باشد و در بازسازی ملی که حکومت نوین لازم و تشخیص میدهد، در زمینه برآورده ساختن نیازهای مردم، چه سهمی رامیتواند به عهده بگیرد؟

رئیس فرهنگستان علوم روسیه بنام «کارپنیسکی» و دبیر کل دائمی بنام «الدنبورگ» با خط خودشان در پاسخ من چنین نوشتند: «فرهنگستان آماده است به خواستهای زندگی و نیازهای کشور پاسخ مثبت داده و همکاری علمی و تئوریکى را در ایقاي وظایف گوناگون و در رابطه با

احتیاجات بازسازی اجرا کند و ضمناً برای نیروهای علمی سراسر کشور بصورت يك مركز سازمندی باشد...»

با اینحال، طبق گفته برخی از رقبای فرهنگستان، این مرکز علمی در پشت سر اساسنامه‌های قدیمی دوران تزار و بعضی از آئین‌نامه‌ها که شروع به تدوین آنها کرده بود پناهگاهی برای خود برگزیده بود. فرهنگستان در چارچوب خودمختاری خود را محدود میکرد و تعدادی از دانشمندان و بعضی از نهادهای آموزش عالی نیز چنان میکردند. کمیسر خلق در آموزش عمومی مورد سرزنش و انتقاد قرار گرفت. رقبای فرهنگستان از اینکه مابه این نهادهای آموزشی خودمختاری اعطاء نکرده بودیم ما را مورد تأیید قرار میدادند ولی از اینکه روسای فرهنگستان را درست خود ابقاء کرده بودیم و آنها دولتی در داخل دولت تشکیل داده بودند ما را سخت بیاد انتقاد و نکوهش میگرفتند.

آمان از شما میپرسم آیا فرهنگستان و خود ما میتوانستیم راه حل سیاسی بهتری برگزینیم؟ ما چه کاری میتوانستیم با فرهنگستان انجام دهیم؟ آیا این نهاد علمی میتواندست یکباره و بطور کامل بیک تریبون کمونیستی تبدیل شود و دستش را روی کتاب «سرمایه مارکس» بگذارد و سوگند یاد کند که بلشویک بی‌غل و غش و وفاداری شده است؟ فکر میکنیم در صورت وقوع چنین اتفاقی، موجب ناراحتی و بی‌زاری مامیشد. يك چنین تغییر و تحولی نمیتوانست صادقانه باشد و شاید با گذشت زمان، يك چنین تحولی با جایگزینی مترقی نسل گذشته بوسیله نسلهای نوین و در پرتو روندی که ما در آن موقع در نظر گرفته بودیم، با نفوذ عصاره‌های تازه زندگی اجتماعی از خلال زره خیالی فرهنگستان، امکان پذیر میشد. اما این روند، در چه شرایطی میتواندست به پایان مطلوبی بینجامد؟

تنها در پرتو مناسبات حسن همجواری امکان پذیر میشد. این آرزوی فرهنگستان بود. و آیا فرهنگستان دست روی دست گذاشت و کاری انجام نداد؟ هیچ فایده‌ای برای ما نداشت؟

من قویاً آنرا انکار میکنم. فرهنگستان بماراه صحیح نویسی را آموخت: با استفاده از تلاشهای کمیسیون فرهنگستان، اصلاحاتی در تقویم مابه عمل آمد،\* بسیاری از مسائل جالب را برای مطالعه نیروهای

\* این کمیسیون با ابتکار چندی از اعضاء فرهنگستان روسیه در جریان جنگ از

جهانی (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) بوجود آمد.



سودمند طبیعی روسیه فراگرفتیم. ما با اتکاء به این کمیسیون، در مذاکرات صلح با قدرتمندترین همسایه شرکت کردیم، فرهنگستان طبق خواسته ما، يك كارت نژادپرستی بسیار دقیق از «بیلوروسی» و «پسارابی» تنظیم کرد. فرهنگستان به ما یاری داد تا نوشته‌های زبان مادری ملیتمهایی که هنوز خواندن و نوشتن را نمیدانستند و یا بسیار ابتدائی بود تنظیم کنیم. و برای مادران خواهد بود، فهرست ریز خدماتی را که فرهنگستان به وزارت آموزش عمومی، به شوراهای اقتصادی، برنامه‌ریزی کشوری انجام داده برشماریم.

بدیهی است، هنوز تطابق کامل میان کارهای فرهنگستان و خصلت کارهای مملکتی به وجود نیامده است، اما اینکار به زمان احتیاج دارد. آیا سازمان آموزش عمومی می‌بایست فرهنگستان را به ضرب آتش و آهن متحول کند؟ من این سخن لنین را که بمن گفته تکرار میکنم: «نبایستی به برخی از کمونیست‌های متعصب اجازه داد که فرهنگستان را ببلعند.»

نه، لنین در این باره با کمیساریای خلق در آموزش عمومی هم عقیده بود، و حتی از آن نیز فراتر میرفت و من خوب بیاد دارم که در دو یاسه مورد بمن گفت که نگذارم اشخاص درباره فرهنگستان مرتکب حماقت شوند. يك کمونیست جوان و آینده نگر، نقشه جالبی در مورد بازسازی فرهنگستان در سر پروراند. روی کاغذ، همه چیز زیبا مینمود. قبل از همه چیز، می‌بایستی بنای فرهنگستان موجود را درهم بکوبیم و يك شهر نمونه فرهنگستانی بجای آن بنا نمائیم. لنین بسیار ناراحت شد، مرا احضار کرد و پرسید: آیا شما تصمیم گرفته‌اید فرهنگستان را اصلاح کنید؟ آیا همکارهای شما در این زمینه نقشه‌هایی دارند؟

در پاسخ او گفتم: «باید فرهنگستان را با زندگی کشور و زندگی اجتماعی هماهنگ ساخت، نباید اجازه داد، دولتی در داخل دولت وجود داشته باشد. ما وظیفه داریم فرهنگستان را بخود نزدیک سازیم و بدانیم چه میکند و وادارش سازیم خط مشی ما را بپذیرد. اما، با هیچیک از این نقشه‌ها موافق نیستم، این برنامه‌ها نه جدی هستند و نه مناسب و بموقع. لنین که اندکی اطمینان خاطر یافته بود گفت: «در حال حاضر وقت و فرصت کافی نداریم که به کار فرهنگستان بپردازیم. اما این يك مسأله ملی است. بایستی احتیاط کرد، بایستی باریک بین بود و شناخت‌های فراوان پیدا کرد، ما اکنون با مسائل مردم درگیر هستیم، امکان دارد میان شما يك کمونیست متعصبی پیدا شود که به فرهنگستان حمله کند و چنان خرابی بالا بیاورد که شمارا مجبور سازد جوابگوی این اقتضای باشی.»

من این سفارش لنین را در دومورد بیاد می‌آورم: مسأله‌ای که جداً باعث خرابی فرهنگستان میشد، مسأله‌ای که زمانی فراخواهد رسید که همه نیروهای روشنفکر حزب بزرگ مابه راه حل این مسأله ملی دل‌بستگی پیدا خواهند کرد.

#### توضیح :

مقاله مزبور تحت عنوان بالا در شماره دهم مجله «نوی‌میر» منتشر گردید و نیز در شماره نهم مجله «نارودنی‌پروس و شچینه» ۱۹۲۵ زیر عنوان: «به‌مناسبت سالگرد آکادمی علوم» چاپ شد .  
همچنان در مجموعه آثار «لوناچارسکی» بنام «خاطرات و تأثرات» انتشار یافت .

## (لنین و هنر)

لنین در جریان زندگی‌اش، فرصت کمتری داشت که کم و بیش به مسائل هنری بپردازد، چون نسبت به صنایع هنری ذوقی نداشت لذا در این زمینه خود را وارد نمی‌کرد. با اینحال او ذوق و سلیقه شخصی خود را داشت. او نویسندگان بزرگ روس را دوست میداشت، در ادبیات و نقاشی، سبک رآلیسم را می‌پسندید. در سال ۱۹۰۵، هنگام نخستین انقلاب، یک شب مجبور شد در آپارتمان یکی از رفقا به سر ببرد، در آنجا، میان سایر چیزها، مجموعه‌ای از انتشارات «کناکفوس» (۱) Knakfus وجود داشت. که به نقاشی‌های بزرگ دنیا اختصاص داده شده بود. صبح روز بعد، لنین گفت: تاریخ هنر چه زمینه‌های مسحورکننده‌ای دارد. در اینجا کارهای زیادی وجود دارد که برای یک کمونیست مناسب است. من دیشب حتی یک لحظه هم چشم بهم نگذاشتم و همه این کتابها را یکی پس از دیگری مرور کردم. تأسفم این است که فرصت کافی نداشتیم و احتمالاً بعد از این نیز فرصت نخواهم داشت تا مسائل هنری را مورد مطالعه قرار دهم.»

«ولادیمیر ایلیچ» که از شنیدن يك  
«سونات بتهوفن فراغت پیدا کرده»  
«بود چنین گفت: به يك انسان وقتی»  
«که می‌شنود يك نبوغ بشری چه چیزی»  
«خلق کرده، چه غروری دست میدهد.»  
«این قدرشناسی، بهتر است بگویم»  
«شاعرانه که از طرف ولادیمیر ایلیچ،»  
«بزرگترین نابغه سیاستمدار به»  
«بزرگترین نابغه جهان موسیقی ابراز»  
«شده چقدر بزرگ و عمیق است.»

«بتنهوفن توانسته است چیز تازه‌ای»  
«به فکر بزرگ و قلب بزرگ لنین»  
«القاء کند...»

(برای چه بتنهوفن پیش ما اینقدر  
گرامی است)

سخنان «ولادیمیر ایلیچ» درست و کامل بیادم مانده است.  
بعدها، پس از انقلاب، چند بار لنین را در اجتماع خبرگان هنرمند  
ملاقات کردم.

یک روز از من دعوت کرد همراهش به نمایشگاه طرحهای بنای یادبودی  
که می‌بایستی بجای مجسمه «الکساندر سوم» برپا شود بروم. «ولادیمیر  
ایلیچ» همه این طرحها را مورد انتقاد قرار داد. حتی یکی از این  
پروژه‌ها نیز مورد پسند او قرار نگرفت. اما وقتی که باکمال حیرت در مقابل  
یکی از این مسطوره‌های نوع «فوتوریست\*» قرار گرفت و عقیده‌اش  
در باره آن استفسار شد گفت: «در این مورد چیزی نمیدانم، از «لوناچارسکی»  
پرسیدم. و چون من اظهار داشتم که هیچیک از این‌ها را شایسته توجه  
نمی‌بینم، لنین بسیار راضی شد و گفت: «عجب، مرا ببین که گمان میکردم  
شما مترسکی از این فوتوریست‌ها درست خواهید کرد.»

«لنین درباره هنر کمتر چیز نوشته و کمتر از»  
«آن سخن بمیان آورده است. اگر در جایی در مورد»  
«هنر نظریه سیستماتیکی ابراز داشته، بیان او»  
«مانند سایر نظریاتش، سرشار از حکمت و نفوذ»  
«بوده. اما، زمان، زمان دیگری بوده تلاشهای»  
«آموزشی هنری خلق، از میان دودهای آتش»  
«جنگ و ابرهای برخاسته از ویرانیه‌ها و در»  
«اولین کارگاهها ظاهر میشد. بهمین جهت است»  
«که ما به یادداشت‌ها و قطعاتی که توسط لنین»  
«نوشته شده برمیخوریم. اینها گرانبهاست»  
«باید آموخت چگونه بایستی در این باره»

\* نهضت ادبی و هنری که بوسیله گروهی از نویسندگان و هنرمندان در ایتالیا بوجود  
آمد. هدف آن ایجاد یک رستاخیز بزرگ علیه فرهنگستان بود. رهبر این گروه «مارینی»  
Marinetti بود و هواخواهان فوتوریسم ادعا میکردند که بایستی در زمینه هنر

تجدید نظر کامل به عمل آورد.

«بیندیشیم، چگونه آنها را تفسیر کرده و به کار»  
«بگیریم.»

(مقدمه‌ای بر اثر: لنین و هنر -  
ادبیات، موسیقی، تئاتر، سینما،  
پیکر سازی.)

و در يك فرصت دیگر که ارتباط به بنای یادبود کارل مارکس داشت، «مرکوروف» Mercourov پیکرتراش مشهور، اصرار فراوان داشت پروژه‌اش مورد قبول قرار گیرد میگفت، مجسمه کارل مارکس بایستی روی چهار فیل ایستاده باشد. این فکر هم برای ما و هم برای «ولادیمیر ایلیچ» غیرمنتظره بود. هنرمند مسزبور میخواست بهر قیمتی باشد مسابقه را ببرد. سه بار کارش را عرضه کرد. هنگامی که هیأت ژوری تحت ریاست من، طرح او را مردود اعلام کرد و طرح گروهی از پیکرتراشان را که زیر نظر «آلیوخین» کار میکردند برگزید، «مرکوروف» شکایت پیش لنین برد. «ولادیمیر ایلیچ» تقاضای او را مورد توجه قرار داد، برایم تلفن کرد و خواست که جلسه دیگری تشکیل شود و بمن وعده داد که برای ملاحظه طرح «مرکوروف» در جلسه شرکت خواهد کرد. او به قول خویش وفا کرد، طرح «آلیوخین» را پسندید و آن دیگری را مردود دانست.

«... همه سازندگان، همه رزمندگان،»  
«شادی را، شادی زندگی کردن را»  
«یعنی زیبایی را دوست میدارند.»  
«بهمین جهت رئیس بزرگ ما،»  
«لنین لزوم زیبایی را مورد تاکید»  
«قرار داده است.»

(ریمسکی کورساکف)

از همان سال ۱۹۱۸، «ولادیمیر ایلیچ» مرا احضار کرد و خاطر نشان ساخت که هنر را به عنوان يك عامل بزرگ در تبلیغات بکار گیرم. در این مورد دو طرح ارائه داد. نخست متذکر شد که جا دارد همه ساختمانها، محوطه‌ها، جاهائی را که معمولاً در آنها آگهی‌های تبلیغاتی الصاق می‌کنند تزئین شوند. در این مورد چند نمونه را نیز برای ما ذکر نمود.

در طرح دوم تاکید کرد یادبودهائی درباره انقلابیهای بزرگ، از کج در شهرهای پتروگراد و مسکو ساخته شوند. در این دو شهر پیشنهاد

من با گرمی پذیرفته شد تا فکر لنین به مرحله اجرا درآید. قرار شد، افتتاح هر یادبود با سخنرانی درباره آن انقلابی همراه باشد و در پای هر مجسمه‌ای، کتیبه‌ای نصب و شرح مختصر زندگی و فعالیت انقلابی مزبور در آن نوشته شود. لنین اینکار را يك اقدام تبلیغاتی مینامید. در پتروگراد، این اقدام بسیار موفقیت‌آمیز بود. اولین یادبود به «رادیشچف»\* Radichtchev اختصاص یافت؛ نظیر آن در مسکو نیز برپاگردید. متأسفانه پیکره «رادیشچف» خراب شد و بازسازی نگردید. از آن گذشته، بسیاری از یادبودهای این شهر، به علت سستی مصالح چندان دوام پیدا نکرد. تندیس‌های «گاریبالدی»، «شوچنکو»\*\* Chevtchenkov «دوبرولیووف»\*\*\* Dobrolioubov، «هرزن» Herzen\*\*\*\* و دیگران نیز دچار همین سرنوشت شدند.

\* رادیشچف الکساندر نیکلایویچ، (۱۸۰۲ - ۱۷۴۹) متفکر و انقلابی بزرگ روس در اثر معروفش بنام (سفر از پتروگراد به مسکو)، تابلوی بسیار با احساسی در مورد نگرانیهای عمومی که در کشور حکمفرما بود، ترسیم کرد. او با کمال هنرمندی از علت بدبختی‌های مردم پرده برداشت و نوشت که علت بدبختی مردم چیزی جز وجود حکومت خودکامه و بردگی نیست. وقتی کتابش انتشار یافت، رادیشچف بازداشت و محکوم به مرگ گردید، متعاقباً در محکومیتش تخفیف داده شد و به سیبری تبعید گردید و ده سال در آنجا بحال تبعید بسر برد.

\*\* شوچنکو، تاراس گریگوریویچ، (۱۸۶۱ - ۱۸۱۴) شاعر اهل اوکراین، نقاش و دموکرات انقلابی در آثارش مردم را تشویق به رهایی و انتقام گرفتن از ستمگرانی که بشریت را مورد اهانت قرار میدادند؛ میکرد. در سال ۱۸۴۷، به خاطر نوشته‌هایش بازداشت و تبعید گردید. امپراطور نیکلای اول، در حکم دادگاه با خط خودش چنین نوشت: تحت مراقبت شدید و بدون اجازه نوشتن و نقاشی کردن. شوچنکو مدت ده سال در تبعید زندگی کرد.

\*\*\* دوبرولیووف نیکلای الکساندروویچ، (۱۸۶۱ - ۱۸۳۶) روزنامه‌نگار و منتقد معروف ادب روس، دموکرات انقلابی و یکی از نظریه‌پردازان انقلاب دهقانی روسیه بوده است. کارل مارکس، این آرادیکخواه معروف را همنگ «ریدرو» و «لرینگ» میدانست. (نامه‌های مارکس و انگلس با سیاستمداران روسیه - مسکو - ۱۹۵۱ صفحه ۷۷ روسی).

\*\*\*\* هرزن الکساندر ایوانوویچ (۱۸۷۰ - ۱۸۱۲) انقلابی برجسته روس فیلسوف و نویسنده، لنین درباره او نوشته است: «در روسیه دوران فتودالی سالهای ۱۸۵۰ - ۱۸۴۰، هرزن توانسته است خود را به جایگاه شایخ متفکران بزرگ برساند. (آثار لنین - جلد ۱۸ - صفحه ۱۹).

آثار هنرمندان دیگر که تفکر «فوتوریست» داشتند چندان جلب توجه نکرد؛ مثلاً هنگام گشایش تندیس «پروفسکایا» \* Perovskaia بسیاری از تماشاگران با وحشت عقب رفتند. در مورد «چرنیشفسکی» نیز چنین بود. بهترین یادبود به «لاسال» مربوط می‌شد. مجسمه تمام قد «کارل مارکس»، اثر «ماتویو» Mateev در حد اعلاى موفقیت قرار گرفت. بدبختانه این مجسمه خراب شد، اکنون، در همان محض، یعنی نزدیک «اسمولنی» سر برنجی کارل مارکس قرار دارد که يك اثر معمولی است که ارزش آن با کار «ماتویو» فاصله بسیاری دارد.

بنابراین در مسکو، جایی که امکان داشت «ولادیمیر ایلیچ» این مجسمه‌های یادبود را به بیند، این یادبودها چندان جالب نبودند.

لنین، فوتوریسم را تأیید نمی‌کرد، من در مذاکراتش با دانشجویان «چیگرای» «وخوتما» Vkhoutema (هنرکده‌های عالی هنرهای تکنیکی) در کانون آنها صورت گرفته اطلاعی نداشتم. بعدها در جریان این مذاکرات قرار گرفتم. «ولادیمیر ایلیچ» اندکی آنها را بیاد ریشخند گرفته و بار دیگر تکرار کرده بود که صلاحیت ندارد بطور جدی از هنر صحبت کند، ولی این جوانان را شایسته تحسین دانسته و از گرایش‌های کمونیستی آنان بسیار راضی بوده است.<sup>۲</sup>

لنین در اواخر زندگی، بندرت فرصت یافته بود از لذتهای هنری استفاده کند. چند بار به تأثر هنری و تأثرهای دیگر رفت؛<sup>۳</sup> نمایشات این تأثرها را بسیار می‌پسندید و بعد از تماشای آنها خود را سرحال و خشنود احساس می‌کرد.

رفقای علاقمند به مسائل هنری از نامه حزب کمونیست اطلاع دارند که علیه فوتوریسم<sup>۴</sup> بود، در این زمان، درست یا نادرست، لنین تصور می‌کرد که من از هواخواهان فوتوریسم بودم یا دست‌کم این فکر را تشویق می‌کردم؛ بهمین علت، قبل از چاپ این یادداشت عقیده مرا نپرسید.

«ولادیمیر ایلیچ» درباره «پرولتکولت» Proletkult با من هم عقیده نبود. حتی یکروز مرا بیاد انتقاد گرفت. باید قبل از همه بگویم، که لنین بهیچوجه اهمیت محافل کارگری را در مورد فورماسیون ادبیات و نقاشی یا حجاری انکار نمی‌کرد و اجتماع آنان را در رابطه با اتحاد ملی ضروری میدانست، ولی از نیات «پرولتکولت» سخت نگران بود زیرا

\* پروفسکایا، صوفیا، لونا (۱۸۸۱ - ۱۸۵۳)، هنر ژلباوف؟ عضو کمیته اجرائی

«نارودنیاولیا» مانند سایر شرکت‌کنندگان در سوء قصد به الکساندر دوم؟ اعدام شد.

فکر میکرد که نظرات آن در زمینه‌های علم و ادبیات کارگری ممکن است  
تعمیم پیدا کند؛ نخست آنکه به نظرش میرسید، این تلاشها کاملاً پیش‌رس  
و بیرون از حد توان نیروهای پرولتاریا است، ثانیاً اینکه، اینگونه  
کشفیات شتابزده، موجبات گسیختگی عناصر علم و فرهنگ موجود  
خواهند شد.

جریانهای تازه ادبی و هنری که بعد از انقلاب پیدا شده بودند،  
اکثراً مورد توجه «ولادیمیر ایلیچ» قرار داشتند. او این فرصت را نداشت  
که به این قبیل امور پردازد. با اینحال باید بگویم که اثر ۱۵۰۰۰۰۰۰  
مایکوفسکی Maikovski را نپسندیده بود.\* او این تصور را داشت  
که این منظومه مصنوعی است و هدفش سرگشتگی خواننده است. جای  
بسی تأسف است که لنین نتوانست عقیده خویش را دربارهٔ سنجیده‌ترین  
چرخش‌های ادبیات به سوی انقلاب ابراز دارد.

همه میدانیم که لنین چه علاقه‌ای به سینما داشت

(۱۹۲۴)

\*\*\*

مذاکرهٔ طولانی که من دربارهٔ سینما با لنین داشتم از علاقه مخصوص  
او به هنر ناشی میشد. در نامه‌ای که برای «لیت‌کنز» Litkens در ماه  
ژانویه نوشته بود، در اواسط، شاید هم اواخر فوریه، از من خواسته بود  
برای شرکت در مذاکره به دیدارش بروم. تا جایی که بیادم مانسده،  
گفتگوی مفصلی دربارهٔ بعضی مسائل زندگی روزمرهٔ کمیسیاریای خلقی  
آموزش و پرورش داشتیم. از من خواست، در مورد نامه‌ای که به «لیت‌کنز»  
ارسال شده توضیحاتی بدهم. در پاسخ او راجع به موقعیت سینما در  
جمهوری شوروی و دشواریهایی که در راه گسترش آن وجود داشت به  
تفصیل، اطلاعات خود را بیان کردم.

بویژه، از کمبود اعتبار برای توسعه سینما، در يك مقیاس وسیع،  
همچنین از فقدان اشخاص وارد و آگاه در این زمینه یا صحیح‌تر بگویم  
فقدان دست‌اندرکاران قابل اطمینان و کمونیست برایش صحبت کردم.  
لنین در جواب اظهار داشت برای افزایش اعتبار مالی سینما کاری خواهد  
کرد. همچنین خاطر نشان ساخت که بایستی بین تولید فیلمهای تفریحی  
و علمی نسبتی بقرار ساخت. (بدبختانه تاکنون این نسبت بدرستی  
مشخص نشده است). «ولادیمیر ایلیچ» بمن گفت که تولید فیلمهای

---

\* در عوض منظومه کوچک مایکوفسکی دربارهٔ کندی دستگاه بوروکراسی، بسیار

مورد توجه لنین قرار گرفته بود و چند بینی از این منظومه را نیز از حفظ بود.



جدید با مفاهیم کمونیستی که منعکس‌کننده واقعیت شوروی باشد بایستی با «آکتوالیته»های روز آغاز گردد و بنا به عقیده او، موقع تولید این فیلمها هنوز نرسیده است. «اگر شما فیلمهای آکتوالیته، جدی و آموزنده تولید کنید بهتر است تا دست به کار تهیه فیلمهای مبتذل و مهمل بزنید. البته سانسور لازم است. نباید اجازه داد فیلمهای ضدانقلابی و غیر اخلاقی تولید و به نمایش گذاشته شود.»

«ولادیمیر ایلیچ» به گفته‌های خود اضافه کرده بود: «بتدریج با اداره صحیح و شاید بهبود وضع کشور، موقعیت شما تحکیم پیدا خواهد کرد و از طرف دولت کمک مالی دریافت خواهید داشت و تولیدات سینمایی شما بیشتر خواهد شد، بخصوص سطح و ارزش سینمای سالم، برای مردم شهر و از آن بیشتر برای روستائیان ارتقاء خواهد یافت.»

سپس، لنین با لبخند ادامه داد: «شما با حمایت از هنر، شهرت بزرگی بدست آورده‌اید، بسیار خوب! بدانید که از نظر من، مهمترین هنرها، صنعت سینماست.»

(۱۹۲۵)

## توضیحات در باره «لنین و هنر»

این خاطرات برای اولین بار در سال ۱۹۲۴ در مجله «خودوژنیک ای زرتیل» شماره های ۲ و ۳ به چاپ رسیده است.

۱- مربوط میشود به یک سلسله بررسی های خاص درباره هنر، با تصاویر فراوان که از سال ۱۹۸۵ در آلمان بوسیله «هرمان کاناکفوس» مورخ هنرمند نوشته شده است.

۲- لنین در ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ همراه همسرش از کانون دانشجویان «وخوتمار» (هنرکده های عالی هنرهای تکنیکی) دیدار کردند. دختر «انیسا آرماند» مبارز انقلابی نهضت کمونیستی بین الملل در آن موقع، آنجا زندگی میکرد.

۳- در آن سالها، لنین در تئاتر هنرهای نمایشی حضور بهم میرسانید و نمایشنامه های: محیل ترین شخص گرفتار میشود - دائی وانیا، در اعماق را تماشا کرد و در استودیو شماره اول نمایشنامه های: توفان نوح - جیرجیرک خانه از نظرش گذشت.

۴- مربوط است به نامه حزب کمونیست درباره «پرولتکولت» که در اول دسامبر ۱۹۲۰ در شماره ۲۷۰ روزنامه «پراودا» به چاپ رسید.

۵- «پرولتکولت»، (وحدت سازمانهای فرهنگی و آموزشی) در سپتامبر سال ۱۹۱۷، به منزله یک سازمان مستقل کارگری به وجود آمد. «ا. بوگدانف» ریاست این سازمان را به عهده داشت و از همان زمان با دولت از در ستیز درآمد، بعد از انقلاب اکتبر نیز همین راه را پیش گرفت. سازمان مزبور نسبت به میراث فرهنگی گذشته خصومت میورزید. بسیاری از اعضاء آن در مورد کار و فرهنگ گذشته بی اعتنا بودند و اشتیاق داشتند یک فرهنگ پرولتاریائی ایجاد کنند که متأسفانه با واقعیت های زندگی مؤالفتی نداشت. «پرولتکولت» یک سازمان همگون نبود. علاوه بر روشنفکران بورژوا که در رأس شاخه های این سازمان بودند، کارگران جوان نیز در آن مشارکت داشتند و صمیمانه علاقمند

بودند که در ساختمان فرهنگی کشور همکاری نمایند.  
در سال ۱۹۱۹ این سازمان به اوج فعالیت خود رسید. در اوایل  
سالهای ۲۰ رو به انحطاط گذاشت و در سال ۱۹۳۲ موجودیتش پایان  
پذیرفت.

\*\*\*

«ك. بولیتانسکی»، مورخ هنری از «لوناچارسکی» خواهش کرد متن  
مذاکره‌اش را با لنین درباره سینما انتشار دهد. متن آن را برای اولین  
بار در سال ۱۹۲۵ در کتابی بنام «ك. بولیتانسکی. لنین و سینما» در  
صفحات ۱۶ و ۱۷ به چاپ رسید.

۱- احتمالاً مربوط میشود به «رهنمودهایی درباره سینما» که در  
۱۷ ژانویه ۱۹۲۲ از طرف لنین دیکته شده است.

## (به مناسبت صدمین سال تئاتر «الکساندر نیسکی»)

در سال ۱۹۱۸، فشار طرفداران «پرولتکولت» درباره، تاتر «الکساندر نیسکی» بسیار شدت گرفت. من، شخصاً به «پرولتکولت» بسیار نزدیک بودم و سرانجام جار و جنجال فراوانی که درباره پایان دادن به این «لانه هنر ارتجاعی» درگرفته بود مرا سخت آشفته و ناراحت ساخت.

تصمیم گرفتم با شخص لنین به مشورت بپردازم.

باید بگویم که تا حد امکان میکوشم، هیچکدام از رهنمودهای شفاهی رئیس‌مان را که درمورد کمیسیاریای آموزش خلقی بمن میداد سخنی بمیان نیارم. من از فقدان حضور ذهن در خود احساس تقصیر میکنم که چرا از سخنان لنین یادداشت برنداشته بودم. نفوذ جهانی «ولادیمیر ایلیچ» بقدری زیاد و وسیع است که من میترسم بنام او سخنی بگویم و به گفته او استناد کنم. لازم به توضیح نیست، که هرگونه اشتباه حافظه درمورد سخنان او، غیرقابل قبول و خطرناک است. بهمین جهت من، پیشاپیش از خواننده تقاضا میکنم به این امر توجه کند که شرح گفت‌وگوی من با لنین در آن زمان کاملاً صحیح و از روی امانت است، اما عبارات به کار برده شده، لزوماً همانی نیست که استاد ما بر زبان آورده است.

از این قرار، من وارد دفتر کار لنین شدم، تاریخ آن درست یادم نیست، اما مقارن فصل تاتر ۱۹۱۹-۱۹۱۸ بود، به او گفتم کوشش بسیار میکنم تا بهترین تاترهای کشور را حفظ نمایم. بعد به سخنانم افزودم: در حال حاضر، فهرستی که ما داریم کهنه است، اما بزودی خودمان را از سر همه تاترهای ناسالم خلاص خواهیم کرد. مردم، بخصوص پرولترها، با علاقه به این تاترها میروند و همین مردم، مانند زمان، این تاترها را هرچند هم محافظه کارانه عمل کنند، مجبور خواهند ساخت تا در جهت پیشرفت گام بردارند. فکر میکنم، در حال حاضر در این زمینه پیشنهادی ندارم. بسیار امکان دارد، نسل تازه که دارد ظاهر میشود،

تماسهای خویش را با فرهنگ سنتی قطع کند. زیرا بالاخره نمیتوان در همه کنسرواتورها، مدارس موسیقی رابست و ابزارها و وسایل کهنه را به آتش کشید و آنها را به فئودالها و بورژواها نسبت داد.»

«ولادیمیر ایلیچ» با کمال دقت حرفهایم را شنید و در پاسخ اظهار داشت که لازم است دقیقاً همین خط را انتخاب کنیم و از حمایت فکر تازه‌ای که تحت نفوذ انقلاب دارد ظاهر میشود دریغ نوزیم. اگر در اوایل کار، کیفیت عمل متوسط هم باشد چندان مهم نیست: در اینکار نبایستی منحصراً ارزش‌های زیبایی‌شناسی را به کار بست، وگرنه هنر قدیمی، جلوگسترش هنر تازه را سد خواهد کرد، وضع خود را تعدیل خواهد نمود، اما این تعدیل بر اثر رقابت کارهای جدید، باکندی بسیار صورت خواهد گرفت.

من گفتم: «چنین خلاصه می‌کنیم، هنرهای قدیمی، آنچه که کم و بیش شایسته است حفظ خواهد شد. هنرهایی که مال‌موزه نباشد بلکه در عمل به کار آید - تآتر، ادبیات، موسیقی - می‌بایست بدون اعمال خشونت، در جهت یک تحول سریع، پیشاپیش احتیاجات تازه، تا حدودی تحت فشار قرار گیرند. نبایستی به آنها اجازه داد که ما را احاطه کنند و تحت محاصره درآورند. می‌بایستی به آنها امکان داد تا در پرتو شایستگی‌های هنرهای واقعی جای شایسته خود را باز کنند. در این دیدگاه، تا جائی که میسر است بایستی آنها را مورد حمایت قرار داد.» در اینجا لنین گفت: «فکر میکنم این یک فورمول روشن و دقیقی باشد بکشید باکمک مقالات و تماسهای خود این فکر را در مردم تلقین کنید» از او پرسیدم:

«در این مورد میتوانم به شما استناد کنم؟»

«چرا؟ من درباره هنر تخصصی ندارم. شما کمیسر آموزش هستید، خود شما می‌بایستی نفوذ و اقتدارتان را به کار بیندازید.»

در اینجا گفت و شنود ما، پایان پذیرفت. حزب ما و حکومت شوروی مجموعاً این سیاست را دنبال کرد. (۱۹۲۳)

توضیح: متن کوتاه شده این مقاله، اولین بار به سال ۱۹۳۲ در مجله «رابوتچی» شماره‌های ۲۵ و ۲۶ به چاپ رسید. همان سال، متن اصلی مقاله در مقدمه کتاب «ك. درژاوین» بنام: دورانهای زندگی تیاتر الکساندرینسکی، (۱۸۳۲-۱۹۳۲) انتشار یافت. کتاب مزبور به مناسبت صدومین سالگرد تآتر مزبور منتشر شد. نام این تآتر امروز «تیاتر ملی آکادمیک پوشکین» است.

## ۳ (فرهنگ در روسیه و غرب)

هنگام اقامت در پاریس، جوانان «سوررالیست» اعلام کردند که انقلاب بلشویکی پایان بخش پیروزی «رالیسم»، ایمان و نیروی فکری بوده و در جستجوی آن است که سلطه شناخت حقایق را جانشین آن سازد. من شدیداً به این تفسیر که علیه حزب ما بود اعتراض کردم و خاطرنشان ساختم که لنینیسم یک جریان مهمی است و برای نیروی ادراک احترام عمیقی قائل است. لنینیسم به علم احترام میگذارد و در این رهگذر لزومی ندارد به راههای دور و درازی یروود.

لنین به حقوق فرهنگ غربی اعتراف داشت. البته این اعتراف به آن معنا نیست که همه علوم غربی و، به اقوی دلیل فرهنگ اروپای غربی را در بست قبول داشته باشد. او مطمئناً مهر ننگین روحیه محدود بورژوازی را که هنوز در فرهنگ غرب و حتی در بخش اصیل آن یعنی علم وجود داشت بخوبی میدید. ولی لنین شایستگی های این فرهنگ و بویژه علوم دقیقه را، از تئوریهای مطلق آن گرفته تا ضوابط فنی عملی، بخوبی میشناخت. بهمین جهت بود که اظهار میداشت اگر پرولتاریای آمریکا، انگلیس یا آلمان، قدرت را از دست بورژوازی بیرون می آورد، میتواند سریع تر از ما، رژیم سوسیالیستی را در کشورش بنیان گذارد، زیرا میتواند به یک دانش شکوفان، به یک دانشی که کتابی و نظری نباشد بلکه دانشی مادی در صنعت غول آسا، کشاورزی پیشرفته اتکاء کند.

لنین، از این دیدگاه ترجیح میداد که از غرب، اشکال فرهنگ مثبت و سالم را اقتباس کند و از این لحاظ یک فرد غربی به شمار می آمد، بی آنکه اثری از هواداری از اسلاو، روس، اروپا یا آسیا روی او سایه افکنده باشد. اما خاطرنشان میساخت که مهر زشت بربریت سرمایه داری و روحیه بهره کشی نه فقط در شکل زندگی بورژوازی طبقات گوناگون

جامعه اروپائی و امریکائی دیده میشود بلکه در اشکال گوناگون هنری نیز وجود دارد و این روحیه طبقه بورژوا بر بالای سب علم نیز سایه افکنده است. بی آنکه بخواهیم از جعلیات کلی علوم اجتماعی، فلسفی و روانی سخنی به میان آوریم، باید بگوئیم که علوم دقیقه نیز در اساس تئوریهای فلسفی شناخت و نتیجه گیریهای آن، بسراثر منافع طبقه بورژوازی دستخوش فساد شده است.

نقطه نظر لنین درباره فرهنگ ما چه بوده است؟ او در اهمیت وسیع یافتن يك راه حل برای تلاشهای فرهنگی، مانند سوادآموزی، همگانی و ضرورت به حرکت درآوردن اشکال ممتاز فرهنگی اصرار میورزید. این امر، تحت پاره ای شرایط بيك هنر واقعی، آموزنده و پیشگام و بيك فکر علمی واقعی، نیرومند، با شهامت، مادی، مفید به حال جامعه ارتباط پیدا میکند. او به ما می آموخت، چون قدرت در دست شوروی است میتوانیم آنچه از فرهنگ قدیمی را - علیرغم ضعف فرهنگی ما - که مورد نیاز ماست، با يك فکر و روحیه انتقادی برگزینیم. ما قدرت آن را داریم که فرهنگ خاص خود را، منطقی تر و عقلانی تر و با يك شکل تازه ای بنا کنیم. ما میتوانیم به اروپا برسیم و از آن هم بگذریم؛ این يك آسمانخراش فرهنگی، اروپائی-آمریکائی با چند طبقه بلندتر از آنچه که در غرب ساخته شده نخواهد بود، نه، این يك بنای دیگری خواهد بود، پایه ها و مصالح آن از میان گنجینه ارزشهای فرهنگی که با دست بشریت ساخته شده، انتخاب خواهد گردید. (۱۹۲۹)

توضیح: این مقاله، اولین بار در ۱۷ ژانویه ۱۹۲۹ در شماره ۱۴ روزنامه «ایزوستیا» به چاپ رسید.

«ولادیمیر ایلیچ» از آنهایی نبود که عظمتش پس از مرگ آشکار میشود: برعکس، همه ما، حتی آنهایی که هر روز او را ملاقات میکردند، کاملاً میدانستیم که میان ما یک نابغه‌ای وجود داشت، میان ما یک چهره تاریخی در یک مقیاس وسیع جهانی زندگی میکرد. بدون تردید حتی یکنفر را هم نمیتوان یافت که به عظمت استثنائی و بی نظیر شخصیت معاصر ما واقف نباشد.

«ولادیمیر ایلیچ» از آنهایی نیست که نیروی حیات بخش و قدرت نفوذش پس از مرگ از بین برود، از کسانی نیست که عشق و علاقه مردم نسبت به او، بعد از پایان یافتن زندگیش پایان پیدا کند. «ولادیمیر ایلیچ» امروز نیز میان ما زنده است، در زندگی اجتماعی ما همانند یک شخصیت اعجاب انگیز، بی همتا، یک شخصیت مؤثر سوسیالیست در خاطرمان زندگی میکند. نوشتن بیوگرافی «ولادیمیر ایلیچ» برای کسانی که قلبشان از احساس ستایش برانگیز نسبت به او آکنده است یک وظیفه خطیر و جالبی محسوب میشود؛ یعنی تشریح انقلاب کبیر روسیه و سالهای آتشین آن است، توصیف تاریخ انقلاب جهانی در طی یک ربع قرن می باشد؛ متضمن متنوع ترین مسائل سیاسی، زندگی اقتصادی و فرهنگی است؛ بیوگرافی او یعنی شناساندن زیباییهای یک چهره درخشان به آیندگان، چهره‌ای که از لحاظ اخلاقی نمی توان نظیری برای آن یافت. برای تحقق بخشیدن به این منظور، بایستی از یک ظرافت روحی، از یک قریحه ادبی برخوردار بود، بایستی از یک تجربه بزرگ سیاسی و از یک جامعه شناسی عمیق بهره گرفت. در جنب این بیوگرافی، کارهای گروهی درباره «ولادیمیر ایلیچ» بمنزله کارهای مقدماتی محسوب میشوند؛ کارهای خصوصی و انتقادی یا کارهای کلی تر، همه اقدامات برای شناساندن این «پدیده» لنین که از سوی بسیاری از رفقایش صورت گرفته و از جمله خود من، در نوشته‌هایم، در زمانهای متفاوت، با نقطه نظرهای گوناگون نیز از امور مقدماتی به شمار می آیند.

ما بسیار خوشحال خواهیم شد اگر با این اقدامات، عناصر لازم برای ترکیب این شعر فراهم آید، شعری که هم یک کار عمیق



علمی و هم يك هدف بزرگ و يك اثر جذاب را به وجود خواهد  
آورد و در میان زیباترین کتابهای ادبی جهان قرار خواهد گرفت.

۱۸ فوریه ۱۹۲۴

(مستخرج از مقدمه دومین چاپ جزوه «چهره‌های  
انقلابی»)

## پس گفتار

در میراث ادبی گوناگون «لوناچارسکی»، بیوگرافی‌های مردان بزرگ جای بس مهمی را اشغال میکنند.

او، از آغاز قرن، در سحرگاه فعالیت ادبی و روزنامه‌نگاری خویش، به بیوگرافی‌نویسی روی آورده است، اما بویژه در آخرین سالهای زندگی با درست‌ترین شیوه و سودمندترین وضع، اینکار را انجام داده است. در این دوره است که موضوعات انتخاب شده، در کمال پختگی و ژرفائی تجلی میکنند. صورت ریز آثاری که در فاصله بین ۱۹۳۱ و ۱۹۳۳ نوشته شده چنین است: داستانهای «چرنیشفسکی»، «هانیه»، «گوته» و عصر او، راه «ریشارد واگنر»، «باروخ اسپینوزا» و بورژوازی، «ن. ریمسکی کورساکف»، دو اثر مهم درباره «گورکی» ۴۰ سال فعالیت «سامگین» و بالاخره یک بیوگرافی ناتمام درباره «فرانسیس بیکن». در مقدمه این اثر که می‌بایست در مجموعه «زندگی مردان مشهور» آورده شود «لوناچارسکی» چنین مینویسد: «مهرینگ در یکی از مقالات خود درباره «گوته» بدرستی خاطر نشان ساخته بود که فقط خط مارکسیسم است که میتواند با این قبیل بیوگرافی‌ها، بطور شایسته‌ای برخورد کند. گفتارهای نامعقول درباره شخصیت‌ها که ما نقش آنان را تأیید نمیکنیم و در نتیجه هیچگونه دلیلی برای ارائه بیوگرافی‌های شخصی آنها نداریم به پیشزی نمی‌ارزند، برعکس اگر استنباط کنیم که شخصیتی نه بصورت گذرا و اتفاقی، بلکه مانند نقطه عطفی، در یک دوره معین، در جریانها، در میان نیروها، در اصول حاکم و ناظر بر مناسبات و مبارزات جلوه‌گر شود، این ارزش را پیدا میکند که ماهیت و جوهر واقعی آن گفته و نوشته شود.

بیوگرافی مبتنی بر اصول مارکسیستی، یک واقعیت منحصر به فرد است. اضافه کنیم، برای اینکه این بیوگرافی واقعی، مارکسیستی -

لنینیستی باشد، می‌بایستی با ذوق و قریحه نوشته شود و بر پایه يك مطالعه دقیق و کامل بنا گردد.»

این نظریه که توسط «لوناچارسکی» تنظیم شده، موضع او را نسبت به تحقیقات بیوگرافی نویسی، نسبت به فعالیت ماسارکسیستی نویسنده روشن می‌سازد.

میتوان پذیرفت که يك چنین کار حمایت شده، عمیقاً و کاملاً حساب شده و سنجیده از طرف «لوناچارسکی»، فراهم آوردن تدریجی مقدمات به منظور تدوین يك بیوگرافی واقعاً مهم درباره لنین بوده است.

این کتاب درباره لنین، «این مرد با عظمت تاریخش» با بسیاری از جاذبه‌های شخصیت هماهنگی داشت... این مرد با چنان خلوص وصفی فکریش، با ایثار و فداکاری بزرگش، بنظر می‌رسید از همه مرزهای بشری پافراتر گذاشته باشد، مرزهایی که برای نخستین بار در نور دیده است... برای «لوناچارسکی» نه فقط فرصتی بود برای يك تفکر مستمر و دائمی بلکه یکنوع داوری بود که از خلال یادداشت‌هایش، با يك عینیت کاملاً مشخص آن را درمی‌یافت.

بنظر می‌رسد، بعد از مرگ لنین بود که «لوناچارسکی» به این‌اندیشه افتاد که این بیوگرافی بزرگ را بنویسد. در فوریه ۱۹۲۴، همه‌جا خاطر نشان می‌ساخت که نوشتن چنین کتابی لازم و فوری است.

این فکر، در نخستین سالهای انقلاب به مغزش راه یافته بود. در سال ۱۹۱۹، بنا بدرخواست «گرجبین» Gerjebine، ناشر مشهور که برائرسفارش «گورکی» به او مراجعه کرده بود، «لوناچارسکی» مشغول نوشتن کتاب «خاطرات درباره انقلاب کبیر» بود که بعضی از بخش‌های آن در سال ۱۹۲۳ در کتاب «نیمرخ انقلابیون» چاپ شد.

در زمان حیات لنین، بویژه بعد از مرگش، «لوناچارسکی» از ایامی سخن بمیان می‌آورد که «در همان اتاق، دور و بر همان میز» با لنین کار کرده بود. بسیاری از این خاطرات به پایان فوریه سال ۱۹۲۴ ارتباط پیدا میکنند: «لوناچارسکی» این یادبودها را در ایام سوگواری به اطلاع مردم رسانید.

مسلم است که این اظهارات شامل بعضی از تفصیلات میشد. اما اقدامی بود برای «شناخت» پدیده لنین در کلیت، در زندگی او، بمنزله يك متفکر نابغه، رئیس انقلاب و بنیانگذار کشور پرولتاریا.

«ناتالی لوناچارسکایا-روزنل» Nathalie Lounatcharskaïa - Rosenel در کتاب «یادبود قلب» خود حکایت میکند که «لوناچارسکی» در «مانتون»

فرانسه که آخرین ماه زندگیش را گذراند به پزشک خود چنین گفت: «میخواهم زنده بمانم و دربارهٔ لنین کتابی بنویسم، این وظیفه من است. این کتاب بهترین اثر زندگیم خواهد بود و شروع کرد با شور و هیجان دربارهٔ این کتاب سخن گفتن. پزشک صحبتش را قطع نمیکرد و در حالیکه نفس را در سینه حبس کرده بود، سخنانش را گوش میکرد.»

شب قبل از مرگ، «لوناچارسکی به همسرش گفت: «میخواهم سه سال زنده بمانم، سه سال دیگر. در عرض این سه سال فرصت خواهم داشت کارهای زیادی انجام دهم؛ کتابی دربارهٔ لنین خواهم نوشت؛ مانند گذشته وقتم را هدر نخواهم داد...»

این احساس که تا آنموقع نتوانسته بود این وظیفه را انجام دهد، درونش را میسوزاند. تماسهایی که در طی سالهای آخر زندگیش با اشخاص میگرفت، تأیید معاصران او، نامه‌هایی که برای همسرش نوشته بود همه به این امر گواهی میدهند.

در سال ۱۹۳۰، «لوناچارسکی» به همسرش نوشت که برای خاطر این کتاب بود که میخواست پستی در خارج داشته باشد تا دور از غوغای زندگی مسکو، بتواند وجود خویش را وقف نوشتن این کتاب کند، کتابی که بنظر او یکی از جدی‌ترین تحقیقات علمی به شمار خواهد آمد.

## (۲)

در اینجا باید به خواننده تذکر داد، چرا نوشتن کتابی دربارهٔ لنین در مسکو امکان نداشت؛ نه فقط علت آن، مشغلهٔ زیاد «لوناچارسکی» بود؛ فعالیت‌های علمی و اجتماعی مستلزم صرف وقت فراوان و تلاش‌های بسیار بود، در این دوره، «لوناچارسکی» به‌عنوان نویسندهٔ سیاسی حزب، مبلغ، ادیب و منتقد هنری سخت‌مشغول بود. با همه این احوال، نمیدانست، یا بهتر بگوئیم نمیخواست چیزی را رد کند، زیرا اینکار را غیرانسانی میدانست.

يك شاعر منتقد، بنام «الکساندر آرخانگلسکی» Arkhangelski يك شعر انتقادی دربارهٔ «لوناچارسکی» نوشت: «او وقتی پای به جهان نهاد پیشگفتاری در جلو داشت و نطق افتتاحیه‌ای در دنبال.» درحقیقت، کمتر اتفاق می‌افتاد که يك اجتماع باشکوه، يك مجلس یادبود، يك گردهم‌آئی علمی برقرار گردد و يك گزارش یا يك خطابهٔ افتتاحی از «لوناچارسکی» در آن نباشد. سازمان‌های حزبی، به دانش، به فرهنگ، به معلومات، به قریحه سخن‌پردازی او متوسل میشدند. (او سخنران کمیته مرکزی یا کمیته حزب مسکو بود، به سراسر اتحاد جماهیر شوروی سفر کرد، هر چند ماه چندبار به مسکو و اطراف آن میرفت.) نویسندگان، هنرمندان و مؤسسات انتشاراتی از او میخواستند برایشان، خطابه، مقدمه و مقاله‌های هنری بنویسد.

میخواستند هزار پارچه شود. برایش اتفاق می‌افتاد که روزانه ۵ یا ۶ مقاله برای روزنامه یا مجله، مباحث انتقادی و یادداشت‌های مربوط به جریان‌های روز بنویسد. «لوناچارسکی»، اینکارها را در ساعت ۷ صبح، قبل از شروع کار اداری، در ایام تعطیل یا در بستر بیماری که مجبور میشد در منزل بماند، انجام میداد. ساعات کار او گاهی تا ۱۶ ساعت در روز میرسید.

یادداشتی از «لوناچارسکی» برای مجله «آگانیک» Ogagnioک تحت عنوان «چگونه استراحت میکنم» برجای مانده است. «لوناچارسکی» یادداشت مزبور را با این کلمات آغاز میکند: «قویاً میگویم که من هیچگاه به استراحت نمیپردازم. حتی در روزهای عید، بندرت میتوانم فرصتی برای استراحت پیدا کنم؛ درمورد ایام هفته بهتر است اصلاً صحبتی به میان نیاید.»

«ن. تریفونوف» N. Trifonof در هشتاد و دومین مجلد «میراث ادبی» در مورد کارهای ناگفته «لوناچارسکی» مینویسد: «این مرد را باید به شمع تشبیه کنیم که هر دو انتهایش میسوزد....»  
«مکاتبات «لوناچارسکی» و نامه‌های خصوصیش از اهمیت خاصی برخوردار است.

در آخرین سالهای زندگی با سخاوتمندی فوق‌العاده‌ای به این موضوع می‌اندیشید که گذشته را در آئینه ضمیرش، در قعر حافظه‌اش جست و جو کند و به آینده بپردازد. در ژنو، جایی که چندماه منظم، از سال ۱۹۲۸ برای S. D. N کار میکرد به همسرش مینوشت: زمان آن رسیده که زندگی منظمی را درپیش گیرم. شامگاه حیاتم فرا میرسد و من کار زیادی انجام نداده‌ام....»

«کار زیادی انجام نداده‌ام....»، این نارضائی از خویشتن، نشان میدهد که «لوناچارسکی» چگونه درباره خود داوری میکرد است. در طول ۵۸ سال زندگی، او بیش از دو هزار مقاله انتقادی، ۴۰ نمایشنامه، منظومه‌های فراوان و چند سناریو نوشته است.

علاقه‌مندی «لوناچارسکی» در زمینه نقدنویسی، ژرفای تحلیلی او از فلان نویسنده، مصنف، نقاش و مجسمه‌ساز شگفت‌انگیز است.  
«برنارد شاو»\*، در جریان دیدارش از کشور شوراهای در سال ۱۹۳۱، در تالار ستوندار خانه سندیکاها در مسکو، ضمن خطاب‌های چنین گفت: «تا یک‌هفته پیش، نام «لوناچارسکی» برایم ناآشنا بود؛ اما امروز او را با تمام وجودم حس میکنم، از نظر من او تنها يك کمونیست مبارز حزب است بلکه چیزی است که روس‌ها، میگویم فقط روسها، میتوانند بمن ارائه دهند: استعداد فهم و درک موشکافانه آثار من بايك بینش عمیق که بایستی اذعان کنم تاکنون در اروپای غربی به آن برنخورده‌ام.»

\* منتقد معروف انگلیسی.

بیاد داشته باشیم که «لوناچارسکی» مؤلف نوشته‌های شاعرانه‌ای است که در لوحه‌های یادبود «رزمندگان انقلاب» در «شان دو مارس» Champs - De - Mars لنینگراد ثبت شده است. امروز نیز نمیتوانیم این نوشته‌ها را با شور و هیجان نخوانیم:

ارتش قهرمان  
قیامهای همه اعصار  
که از زندگی دست شسته‌اند  
بنام زندگی  
گروه «ژاکوبین»\*ها و «کارانت‌هویتار»ها  
گروه کمونارها\*\*  
امروز جزء فرزندان  
«پتروگراد»  
به شمار می‌آیند.

یا:

قهرمانان، و نه قربانیان  
زیر این سنگها آرمیده‌اند،  
و سرنوشت شما به وجود می‌آورد  
رشک، نه اندوه  
در قلوب اخلاف شما،  
شما با شایستگی زندگی کرده‌اید  
و مرگ شما چه باشکوه بود.

«لوناچارسکی»، این ادیب بی‌همتا از نامهای تازه‌ای که در ادب روسیه ظاهر میشدند تجلیل میکرد: «لئونید لئونوف»، «لیدیاسی فولنیا»، «فئودور پانفروف»، «میخائیل شولوخف»، «یوسف اوتکین»، «الکساندر بزیمنسکی»، «میخائیل شولوخف»، «ادوارد باگرتیسکی».  
«لوناچارسکی» آغازگر بسیاری از اقدامات فرهنگی جمهوری جوان شوروی بود.

مطالبی که در بالا اشاره کردیم به خواننده اجازه میدهد تا نگرانی

«ژاکوبین»ها اعضای کلویی بودند به همین نام که در سال ۱۷۸۹ در فرانسه تشکیل شد؛ اعضاء آن از هواخواهان پرشور دمکراسی بودند و زیر پرچم انقلاب فرانسه فعالیت داشتند.

\*\*کمونارها، طرفداران کمون پاریس را می‌گویند.

«لوناچارسکی» را که بخوبی میدانست، هرگز در مسکو این امکان را نخواهد یافت تا يك اثر دقیق علمی به وجود بیاورد دریابد. بنابراین، زمان، زمان برگشت ناپذیر سپری میشد و تحقق طرحهای بزرگی که «لوناچارسکی» میگفت: کارهای بزرگ زندگی من در آینده انجام خواهد گرفت، به تأخیر می افتاد.

اگر ما جغرافیای آخرین و مهمترین آثار او را مورد تحقیق و آزمون قرار دهیم، درمی یابیم که اکثرشان در مسافرتها انجام شده به ژنو یا در طول معالجاتش در آلمان یا فرانسه نوشته شده است؛ یعنی مقارن ایامی است که پرداختن به فعالیتهای رسمی او کاهش یافته و یا دیدارهای رسمی یا شغلی او محدود شده بود.



### (۳)

بطوریکه گفتیم، لوناچارسکی عقیده داشت که مهمترین اثر زندگی‌اش در بیوگرافی لنین خلاصه خواهد شد، یک اثر علمی که امیدوار بود بتواند به توده عظیم خوانندگان همه «ویژه‌گی چهره روانی و اخلاقی» این شخصیت بزرگ را ارائه دهد. مطالعه روزنامه‌ها، نامه‌هایی که برای همسرش مینوشت و سندی که اخیراً در آرشیوهای مرکزی حزب بدست آمده، اجازه میدهند که تاریخ رویدادهایی را که پیش از این تصمیم‌گیری مهم و قابل‌توجه برای «لوناچارسکی» اتفاق افتاده مورد بررسی قرار دهیم. این رویدادها، به نوعی، سرآغاز اجرای طرحهای موردنظر او بوده‌اند.

تصمیم به شروع این اثر بزرگ در پائیز سال ۱۹۳۰ گرفته شد. تاریخ آنها چنین حکایت دارند:

۶ ژوئیه ۱۹۳۰، «لوناچارسکی» به خارج عزیمت میکند. بعد از یک تعطیلی کوتاه، می‌بایستی در دو کنگره شرکت کند: یک کنگره فلسفه در «اکسفورد»، کنگره دیگر در «هامبورگ» مربوط به آموزش زیبایی‌شناسی. «لوناچارسکی» برای تهیه گزارشهای خود قصد داشت در کتابخانه‌های پاریس و برلن مطالعاتی انجام دهد.

۱۲ سپتامبر، زن و شوهر وارد پاریس میشوند و ۱۷ همان ماه، برای دیدار دوستشان «هانری باربوس» به منزلش که در «سن‌لی» قرار داشت میروند. دفتر یادداشت «لوناچارسکی» که برنامه‌های روزانه و کارهای انجام شده خود را بطور منظم در آن مینوشت چنین حکایت میکند: امروز ۱۷ ژوئیه، به «سن‌لی» میروم و در منزل باربوس نهار میخورم. یادداشتی که شب نوشته است: «بحث نسبتاً جالبی داشتیم. مذاکرات مهمی با «شوارتز»، آژانس ادبی بین‌المللی (آ. ال. ای) A. L. I انجام دادم، مهم از این لحاظ که درباره کتاب احتمالی لنین صحبت به میان آمد.»

پیشنهاد «آژانس ادبی بین‌المللی»، «لوناچارسکی» را واداشت که در مورد طرح این کتاب به‌اندیشه بپردازد، و در مدتی کمتر از یکماه از برلن برای «شوارتز» مینویسد که پاسخ قطعی را در ۱۱ اکتبر خواهد داد. در نامه ۱۱ اکتبر (همانگونه که اشاره شد، این نامه اخیراً در آرشیوهای مرکزی حزب پیدا شد)، «شوارتز» وصول نامه را اعلام و از او میخواهد که موافقت‌نامه را تا پایان سال ۱۹۳۰ بطور رسمی مورد تأیید قرار دهد، زیرا آژانس ادبی میخواهد برنامه انتشار کتاب را در کشورهای مختلف تبلیغ نماید...

سند گرانبهای دیگری بدست آمده است: ایده اصلی کتاب آینده. یادآوری می‌کنیم، «لوناچارسکی» وقتی میخواست گزارش یا مقاله‌ای تهیه کند، دقیقاً به ایده اصلی و اساسی آن می‌اندیشید.

تفکر درباره این ایده اصلی و روشن ساختن آن، معرف مقدمات اساسی آن بود، می‌بایست یک کار تحلیلی، یک تجزیه دقیق در مورد همه شناخت‌های بدست‌آمده انجام پذیرد. نه فقط خاطرات همکارانش، بلکه ملاحظات شنوندگان، نطق‌های درخشان چندساعته لنین که سکوی خطابه را، بدون یک نقشه قبلی، درمی‌نوردید نیز در تنظیم این ایده عامل مهمی محسوب میشدند. در حقیقت بایدگفت این برنامه وجود داشت، به صورت جمله‌های کوتاه و نوشته شده روی برگ‌های یادداشت، پشت نامه‌های اداری، در حاشیه کتابی که بطور اتفاقی در دست داشت. پاره‌ای از این طرحها که با شتابزدگی نوشته شده بود بدست آمده است. بررسی و مطالعه این نوشته‌ها، راهنمای کار ما خواهند بود.

درباره کتاب لنین، باید گفت که تز اصلی آن دقیقاً انتخاب و مدت زمان زیادی مورد بررسی قرار گرفته بود. «لوناچارسکی»، از ژنو که می‌بایست در آنجا، اوایل نوامبر ۱۹۳۰ در اجلاس S. D. N شرکت کند نامه‌ای برای همسرش نوشته است.

تاریخ نامه ۲۳ نوامبر و در آن چنین آمده است:

«آژانس ادبی بین‌المللی» درباره کتاب لنین بمن مراجعه کرد. (ما هنوز این نامه را پیدا نکرده‌ایم)؛ اما نمیشود دو فصل این کتاب را در اختیار آژانس گذاشت، زیرا این مستلزم کار دقیقی است، از آن گذشته، من مجبورم بار دیگر به آنها یادآور شوم که انجام این کار یک سال تا یکسال و نیم طول خواهد کشید و من باید آن را در زمان مناسب شروع کنم.

البته برایم امکان دارد که خلاصه‌ای از این کتاب را برایشان

بفرستم و اینکار را هم خواهم کرد. اما عزیزم، چیزی که مرا آشفته میسازد و بتو صادقانه میگویم این است که من در مسکو هرگز موفق به نوشتن این کتاب نخواهم شد و نتیجه این خواهد شد که با این قرارداد دچار دردسر شوم. بهمین دلیل نمیتوانم قرارداد را امضا کنم مگر اینکه در خارج پستی بمن بدهند که کم و بیش آرام و کم زحمت باشد.

چقدر شایق بودم این کتاب را که دربارهٔ لنین بود بنویسم. موضوعی که انتخاب کرده‌ام این است که لنین نابغه و قهرمان را بطور اصولی معرفی کنم. این کتاب نمایانگر يك نابغه و قهرمانی است که به بشریت عرضه شده است. و لنین بمنزلهٔ يك نابغهٔ نوین و کامل، بهتر بگویم، به دلیل ساخت اجتماعی و روانی خویش روشن و شفاف است، در دنیا نمیتوان کسی را یافت که تا این حد صاف باشد، دیگران تیره و کدر هستند. اما، این کار بسیار بزرگی است. پس، آنچه از من میخواهند، مطمئناً این است که يك گزارش، يك بیوگرافی کامل و در صورت امکان، کشف‌های احساس برانگیز، مدارك تازه، يك خواندنی سهل و روان تهیه کنم. برای من اینکار ممکن نیست، نمیخواهم. در زمینهٔ تبلیغات برای این کتاب، مسلماً چیزهایی خواهم نوشت و برایشان خواهم فرستاد. شاید هم من اشتباه میکنم و بتوانم طوری با آنها کنار بیایم.

اما، موضوع به این ارتباط پیدا نمیکند. برایم مهم نیست چه کسی این کتاب را منتشر نماید. مهم این است که این کتاب نوشته شود؛ من همهٔ مصالح لازم را در اختیار دارم، جز زمان. یکسال تا یکسال ونیم وقت لازم دارم، با ۱۲ تا ۱۵ ساعت کار دقیق و مداوم در هفته؛ برای کارهای دیگر ادبی نیز هر هفته ۱۰ ساعت بایستی وقت صرف کنم و برای کارهای اداری، ۲۵ ساعت وقت لازم است... آیا اینکار در مسکو امکان‌پذیر خواهد بود؟ محدود ساختن کار اداری تا ۳ ساعت کار در روز و صرف وقت ۴ تا ۵ ساعت به کار علمی؛ خواندن، نوشتن، بدون دور شدن از هدف.

بنابراین برای «لوناچارسکی»، تنها راه کارکردن ۴-۵ ساعت در روز «بدون دور شدن از هدف» با انتصاب او به يك پست خارج از مسکو بستگی داشت. مدارك زیادی در دست است که «مبارزهٔ او را برای بدست آوردن وقت» نشان میدهد.

«لوناچارسکی» در ماه اوت ۱۹۳۳ به سمت وزیر مختار روسیه در اسپانیا انتخاب و منصوب میشود. کی میداند، اگر بیماری قلبی فزایندهٔ او نبود، «لوناچارسکی» در مادرید که کارش نسبتاً آسان بود، موفق به

اتمام این کتاب با محتوای عظیم آن و با سرعت باور نکردنی که کار می‌کرد،  
میشد.

تسلیم اعتبارنامه او می‌بایست در ماه ژانویه ۱۹۳۴ انجام گیرد.  
در پائیز سال ۱۹۳۳، «لونا چارسکی» در کلینیک پاریس مورد  
معاینات قلبی قرار گرفت، در پایان نوامبر، طبق توصیه پزشک به ناحیه  
«مانتون» در «میدی دو فرانس» برای استراحت رفت.  
۲۶ دسامبر دچار «انفارکتوس» که در آن موقع «پاره‌گی عروق قلبی»  
می‌گفتند شد و زندگی را بدرود گفت.

## (۴)

«لوناچارسکی» که مدتها و بطور دقیق درباره محتوای کتابش اندیشیده بود نه فقط يك سلسله مقالات جالب در مورد بیوگرافی هانوشته بود بلکه مقاله ای هم تحت عنوان «لنین و ادبیات» برای فرهنگ ادبی سال ۱۹۳۲ به رشته تحریر درآورده بود. در این مقاله که جزوه ای شامل چهار برگ چاپی بود، «لوناچارسکی»، برای نخستین بار کوشیده بود سنتزی از افکار لنین را درباره ادبیات با سیمای فرهنگی به وجود آورده و مسائل کنونی ادبیات را در پرتو دکترین لنین تجزیه و تحلیل نماید. جمله ای از این مقاله که موضع «لوناچارسکی» را درباره کاری که در رابطه با لنین می باشد ذکر می کنیم. «... نویسنده این سطور بخود اجازه میدهد که به بررسی زیر بپردازد. از آنجائیکه چند سال در زمینه فرهنگ، تحت نظر مستقیم لنین کار کرده، فرصت آن را یافته که مذاکرات زیادی با این رهبر بزرگ، درباره مسائل فرهنگی، بطور اعم، و در مورد آموزش همگانی، بطور اخص، و نیز درباره هنر و ادبیات انجام دهد. نویسنده بخود اجازه میدهد این مذاکرات را در معرض دید همگان بگذارد. نفوذ و اقتدار لنین بسیار عظیم است و گناه بزرگی خواهد بود اگر نویسنده بخواهد، ذهنیت را، هرچه باشد، در این گزارش که براساس خاطرات، بدون اتکاء به مدارك کتبی، نوشته شده مشروعیت بدهد.»

از خلال این محدودیتی که «لوناچارسکی» برای خویش قائل است، يك نوع احساس عظیم مسئولیت و تأسف، آشکار میگردد که چرا آنچه «ولادیمیر ایلیچ» در جریان صحبتها و گردشها بر زبان می آورده بلافاصله یادداشت نکرده است. در مقاله خاطرات «بار دیگر در ژنو» (این مقاله در همین کتاب آمده است) «لوناچارسکی» چنین نوشته است: «اطمینان دارم اگر من حضور ذهن داشتم، آنچه را که از لنین می شنیدم و بلافاصله

یادداشت می‌کردم، امروز به شما، خوانندگان جوان من، کتاب بسیار جالبی تقدیم مینمومدم. اما من نیز مانند بسیاری دیگر، دیر به این فکر افتادم.»

مقاله تکمیل شده «لوناچارسکی» تحت عنوان «لنین و ادبیات» (در این مورد، در نامه‌های خویش که در سال ۱۹۳۲ از ژنو فرستاده، ذکر می‌کند که میان آورده است) و نیز یادداشت‌های او نشان می‌دهند که این مرور و بازخوانی برای شناخت میراث لنینستی، تدارکی بود برای تهیه مقدمات کتاب لنین.

در زندگی «لوناچارسکی»، نقش و نفوذ او فوق‌العاده مهم و تعیین کننده بود. «لوناچارسکی» به کرات از این مقوله سخن گفته و اظهار عقیده کرده که ملاقاتهای او با لنین برایش يك هدیه آسمانی بوده است. «ولادیمیر ایلیچ» خصوصیات حرفه‌ای «لوناچارسکی» را بسیار می‌ستود، سهم او را در فعالیت‌های مربوط به تنظیم مقالات روزنامه‌های حزبی، در ایام مهاجرت در ژنو و پترزبورگ به سال ۱۹۰۵ و نیز مداخلاتش را در مبارزات سیاسی بسیار گرامی می‌داشت. نامه‌هایی که برای «لوناچارسکی» نوشته است، اعتقاد لنین را نسبت به او نشان می‌دهد. این خلاصه نامه‌ای است که لنین در ۲۰ ژوئیه ۱۹۰۵ برای او نوشته است: «بخاطر دارید که مینوشتید: غیبت من از ژنو (آنموقع لوناچارسکی در ایتالیا به سر می‌برد) مهم نیست، زیرا من حتی اگر دور هم باشم باز میتوانم زیاد بنویسم. درست است که شما زیاد می‌نوشتید و میشد روزنامه را تقریباً جمع و جور کرد (البته تقریباً، ولی ما نیاز داریم، روزنامه ما هرچه بیشتر بهتر شود): نه تنها اشتباهاتی، بلکه اشتباهات بزرگی وجود دارد و هر روز اینها بیشتر احساس میشود؛ نفوذ شخصی، شرکت در اجلاسهای هیأت تحریریه، واجد اهمیت سیاسی فراوانی است، بدون مذاکره حضوری و شرکت در این اجلاسها، فعالیت سیاسی وجود نخواهد داشت و آنچه نوشته میشود، هرچه کمتر از محتوای سیاسی برخوردار خواهد بود.»

«ن. کروپسکایا» N. Kroupskaia ورود «لوناچارسکی» را به ژنو و حضورش را در جمع نویسندگان «وپریود» (به پیش)، بخاطر دارد و مینویسد:

«لوناچارسکی»، مسلماً يك سخن‌پرداز درخشانی بود؛ او در تحکیم مواضع بلشویکها، همکاری مؤثری انجام داد. از این تاریخ به بعد که «ولادیمیر ایلیچ» روابط نیکوئی با او برقرار ساخت، از حضورش

خوشحال میشد و حتی در مواقعی که اختلافی با دسته «وپریود» پیدا میکرد جانب او را میگرفت (در سال ۱۹۰۸). «لوناچارسکی»، در حضور لنین بسیار حاضر جواب و پرجنب و جوش بود. بخاص دارم در یکی از روزهای سال ۱۹۱۹ یا ۱۹۲۰، «لوناچارسکی» در بازگشت از جبهه (که اغلب به عنوان نماینده تام‌الاختیار کمیته نظامی انقلابی حضور بهم میرسانید) تأثرات و احساسات خویش را به «ولادیمیر ایلیچ» بیان میکرد و هنگام سخن گفتن «لوناچارسکی» پرتو خوشحالی در چشמהای لنین دیده میشد.

در باره همکاری «لوناچارسکی» با روزنامه «وپریود»، «کروپسکایا» بیاد دارد که لنین بطور اخص از شیوه نگارش درخشان، از مسهارت «لوناچارسکی» که همه ایده‌ها را به طرز زیبا و باشکوهی می‌آراست قدردانی میکرد. «کروپسکایا» مینویسد: «بارها من شاهد مذاکرات بین لنین و لوناچارسکی بودم و ملاحظه کردم که این دو، چگونه روی هم تأثیر متقابل می‌گذارند.»

اینان در سال ۱۹۱۰، در کنگره بین‌المللی دوم در کپنهاک برای نخستین بار با هم ملاقات کردند و این ملاقات پس از بروز اختلاف ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ درباره یک مسأله تاکتیکی مهم و اتخاذ روش مناسب مبتنی بر فعالیت گروه بلشویکها در مقابل (دوما) و مسائل فلسفی دیگر صورت گرفت.

«لوناچارسکی» این ملاقات را بخاطر دارد و میگوید: «لنین و من، همدیگر را قبل از تشکیل کنگره، پیش از ورود به کپنهاک و در دانمارک ملاقات کردیم و دوستانه به مذاکره پرداختیم، ما رشته روابط خصوصی خود را قطع نکرده بودیم و نگذاشته بودیم محیط مناسبات خصوصی ما مسموم گردد.»

یک گواهی دیگر از جانب «کروپسکایا»:

«در بازگشت به پاریس، «ولادیمیر ایلیچ» حکایت کرده بود که مذاکرات خوبی با «لوناچارسکی» انجام داده بود. «ولادیمیر ایلیچ» نسبت به او حساسیت داشت و مجذوب قریحه او بود.»

این نوشته تأیید میکند، آنچه که «لوناچارسکی» درباره روابط خصوصیش با لنین که نوشته بود هرگز از بین نخواهد رفت و علاقه متقابل آن دو بهمدیگر حتی در سالهای بروز مشاجرات قلمی شدید و جدائی قلمی که ناشی از اشتباهات ایدئولوژیکی «لوناچارسکی» بود حفظ شده بود. در اندیشه لنین، این جدائی همیشه یک امر موقتی بوده است.

کتابی که «لوناچارسکی» در نظر داشت دربارهٔ لنین بنویسد، يك سرود باشکوه نبوغ او بود. و حتی زمانی که از او سخن بمیان می‌آورد، همیشه از او بنام «استاد بزرگ حزب بزرگی که به او تعلق داشت» یاد میکرد. «گورکی» متوجه این نکته بود و در نامه‌های خویش برای «لوناچارسکی» او را تشویق به نوشتن خاطراتش میکرد.

فشردهٔ چند نامه را ذکر می‌کنیم:

«آناتولی واسیلویچ» عزیز، در این اندیشه نیستید که خاطراتتان را بنویسید، این، کتاب قابل توجهی خواهد شد، این کتاب برای جوانان ما که از سرنوشت بلشویکهای پیر چندان اطلاعی ندارند، چیز مفیدی خواهد بود.»

«لوناچارسکی» از پیشنهاد این دوست قدیمی، احساس تلخی پیدا کرد، زیرا در آن اشاره‌ای بود به بیماری شدیدش.

«گورکی» در نامه ۳ اکتبر ۱۹۳۲ به او چنین اطمینان میدهد:

«آناتولی واسیلویچ» عزیز، من بتو پیشنهاد نوشتن خاطرات را نمودم، نه از آن نظر که علیرغم عقیده پزشکهای برلینی تو را «تمام شده» تلقی میکنم؛ من حتی این پیشنهاد را به اشخاص جوانتر و سالمتر از تو نیز کردم. علت اصرار من قابل فهم است. تاریخ حزب بلشویک ما، برای جوانان، کسالت‌آور و نامطبوع است و فاقد محتوای اساسی و برخلاف زندگی مخفی و جالب بلشویکها، این مبارزان انقلاب که امروزه یکی پس از دیگری ما را ترك میکنند، چندان گیرائی ندارد. من فکر میکنم لزومی نداشته باشد این مبارزان انقلاب، هرکدام بیوگرافی خود را بنویسند و بیادگار بگذارند. اما در مورد شما، شما این بیوگرافی را بطور بسیار باشکوهی برشته تحریر درخواهید آورد...»  
و در يك نامهٔ دیگر:

«شما يك زندگی دشوار و درعین‌حال درخشانی داشته‌اید، شما کار بزرگی انجام داده‌اید. زمانی بس طولانی، تقریباً در تمام مدت زندگی خود، در کنار لنین گذرانده‌اید...»

..... سالها از آن زمان سپری شده است. خاطرات مربوط به لنین با شاهکارهای ادبی، نمایشنامه‌های تأثری، فیلمهای زندگی‌او، تکمیل شده‌اند.....

اما دنیا نتوانست با منظومهٔ بیوگرافی «لوناچارسکی» که آرزوی خلق آن را داشت آشنائی پیدا کند. خوب، خاطراتی که «لوناچارسکی» برجای گذاشته، شکل سخنرانی، گزارش و مصاحبه را دارد که شامل يك



«... چشم روشن بین و دور نگر رهبر بزرگ انقلاب از راه دور تشخیص میداد که انقلاب دارد از مسیر خود منحرف میشود. نظر لتین این بود که باید همه نیروها را به کار انداخت تا شعله‌های انقلاب خاموش نشوند.»

۱. لونا چارسکی

پشتیبانی  
آموزش



Abourehmanv  
Publication